

تبریز قدیم

از قدیم ترین ایام تا کنون



منصور خانلو

۲۵۰ رویا



مؤسسه انتشارات قلاش

تبریز - چهارراه شریعتی جنب بازار ارک پلاک ۱۱

تلفن ۶۶۵۲۶

«تبریز قدیم»

سرگذشت تبریز
از قدیمترین ایام تا کنون

منصور خانلو



مؤسسه انتشارات قلاش
تبریز - چهارراه شریعتی بازار اردک

شناسنامه کتاب

- تبریز قدیم
- منصور خانلو
- چاپ دوم، پائیز ۱۳۶۶
- چاپ افست
- تیراژ
- حق چاپ محفوظ

تقدیم به دامنه‌های کوه « عینالی » - محله‌های
دوران کودکی :

سیلاب ملازینال ، سیلاب قوشخانه ، پشت باغ امیر ،
لوطی ابراهیم ، آقاجان آباد و باقر آباد

« بنام خدا »

تصویر آذربایجان در آگینه تاریخ

داوریهای گوناگون

الف :

در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد ، دولت ایران در حال سقوط و انحطاط بود . اسکندر مقدونی این دولت را زیر ضربات لشکریان خود قرار داد . در این مبارزه ، « آتروپات » حاکم قسمت شمالی سرزمین « میدی یا » بخشی از لشکریان میدی یاکی را رهبری نموده و از دولت ایران حمایت می کرد .

اسکندر مقدونی پس از پیروزی ، آتروپات را حاکم این ولایت کرد و این سرزمین بعدها میدی یا ، آتروپاته یا ، و آتروپاتنا نام گرفت . در علم تاریخ میان اسامی مختلفی که آذربایجان قبله با آن نامها نامیده می شد ، « آتروپاتنا » از همه قدیمی تر است . بعدها ایرانیان این سرزمین را « آذربادگان » و ارامنه آن را « آتروپاته کان » و اعراب « آذربایجان » نامیدند . این واژه به مفهوم « محافظ سرزمین آتش » می باشد ، و خود این امر ، آتش پرستی آذربایجانیان قدیم را به وضوح می رساند .

بعد از مرگ اسکندر و انهدام دولت او ، آتروپات به استقلال رسید . یکی از جغرافی دانان یونان قدیم می نویسد : « آتروپات که به پادشاهی رسیده بود ، با شجاعت و شهامت ، سرزمینش را مستقل ساخت . »

آتروپاتنا ، بطور کلی در داخل خاک جنوبی آذربایجان بود که سرحدات شمالی آن به رود ارس متهی می گشت . اقامتگاه حاکمان آتروپات شهر « کازاکا » بود که در سواحل جنوب شرقی دریاچه ارومیه قرار داشت . لشکر آتروپاتنا شامل چهل هزار پیاده و ده هزار سواره بود . در اوآخر قرن سوم قبل از میلاد ، مهاجمین وارد خاک آتروپات شدند ، ولی با مقاومت شدید مردم شهرها مواجه شده و مجبور به عقب نشینی گردیدند .

دولت آتروپاتنا تا سال ۱۵۰ قبل از میلاد استقرار و دوام یافت و در زمان شکوفائی و اقتدار خود ، از نظر اقتصادی بسیار نیرومند بود . از اینجا اموال و ثروتها سرشاری به هندوستان و بابلستان صادر می شد .

آتروپاتنا با « ایری » (قسمتی از گرجستان قدیم) و ارمنستان نیز مناسبات تجاری داشت و با آنها فرازدادهای صلح و دوستی بسته بود . قبایل مختلفی که در سرزمین آتروپات می زیستند ، تحت سیاست یکپارچه خویش ، بسیار نیرومند گشته و بتدریج بین همسایگان تزدیک ، سرزمینی بنام آتروپاتنا وحدت یافت .

در روند تکاملی تاریخ ، زبان مردم آتروپاتنا تشكل و تکامل یافت ، و گمان می رود که زبان فعلی « طالشی » ، تزدیکی خاصی با زبان آتروپاتی دارد .

ب .

آذربایجان در زمان هخامنشیان بنام « ماد » نامیده می شد ، و این نامی است که طبق سنگ نوشتہای موجود ، داریوش اول به آن داده بود . حاله چطرون شد که ملاو به آذربایگان که مغرب آن ، آذربایجان است تبدیل گردیده ، نظریه و گفتار محققین و مورخین ، سیاحان و فرهنگ نویسان در این مورد مختلف است . بعضی ازو مورخین یوفالی و غیره می نویسنند :

در زمان سلطنت داریوش سوم ، والی این کشور (ماد کوچک) ، آتروپات نامی بود . پس از شکست داریوش سوم از اسکندر ، آتروپات از طرفداران اسکندر

شد و بر حکومت ماد کوچک باقی مانده ، دخترش را به « پرديکاس » که بعد از اسکندر نایب السلطنه شد ، داد . و به این ترتیب ، حکومت آنجا را ، هم چنان به عهده داشت . توقف طولانی آتروپات در این سرزمین ، اقتداو او را زیاد کرد تا جانی که آذربایجان پناهگاه مذهب زرتشت و تکیه گاه ایرانیت در برابر یونانیت گردید .

مورخین ایرانی و یونانی ، این سرزمین را ماد کوچک نامیده و از زمان اسکندر به بعد ، به مناسبت نام والی آنجا ، آن را آتروپات یا آتروپاتین و در زمان ساسانیان ، آذرآپانگان نوشتند ، و بعداً به نامهای آذربایگان و آذربایجان معروف شده است .

بازگویند : « مردی آذر نام در عهد شاپور ذو الکاف در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد و اهل آن ولایت متابع او شدند . آذرآپانگان را بدرو باز خواهند . » « هرمان گوتشمید » در کتاب « تاریخ ایران با همسایگانش » می نویسد :

ساتراپ نشینهای علیای تحت سلطه اسکندر ظاهرآ چهارده تا بوده‌اند ، بنامهای پارسه - پارائیتکین (ناحیه‌ای از بختیاری ، به احتمال زیاد ، فریدن امروزی) ، کرمانیه (کرمان) ، ماد (آذربایجان) ، طبرستان (یا سرزمین ماردیها) ، پارت یا هرگانیه (حدود گرگان) ، باکتریه (باختربها یا بلخ و مرو) . آرهیا حدود هرات یا (زرنگ و سیستان) ، گدروزیه یا سرزمین اریتها (بامکران و بلوجستان فعلی قابل تطبیق است) . آراخو (آراخوزیه) در ایالت کابل فعلی ، و تا آخر ...

در مورد انتصارات جدید ، اسکندر بیشتر ایرانیان را به کار می گماشت ، به غیر از ساتراپهای هندوستان که همه مقدونی بودند ، این کار بهترین تمهید بود تا مظلومین را به حکومت عادت بدهند .

اما در تغییر و تبدیلهای بعدی ، اغلب مقدونیها جای ایرانیان را گرفتند . به هنگام مرگ اسکندر ، دیگر تنها سه ساتراپ نشین را در تملک ایرانیان می بینیم ، یعنی ناحیه ماد (آنطور که حوادث نشان می دهد ، راندن فرمانروایش بنام آتروپاتیس

از آن ناحیه ، چندان کار سهلی نبوده است).

در سال ۴۲۲ قبل از میلاد قرار شد مهم‌ترین ایالت ایران یعنی ماد را به مرد مورد اطمینانی بسپارند. آن را به «پتوی» پسر «کراتواس» دادند و قسمت شمال غربی را از آن مجزا کردند. زیرا نمی‌خواستند یا احتمالاً نمی‌توانستند ساتر اپ آن دیوار ، آتروپاتیس را که در سال ۳۱۸ از طرف اسکندر به آن سمت منصوب شده بود و ضمناً پدر زن پرديکاس نیز بود ، عزل کنند.

هنگامی که در سال ۳۲۱ قبل از میلاد پس از مرگ پرديکاس ، بار دیگر ایالات را تقسیم کردند ، تصرف ماد را از جانب «پتوی» تا دروازه‌های خرز تائید نمودند ، اما از ماد کوچک ذکری به میان نیاورند و آن را به سکوت گذراندند. این ناحیه در حقیقت ، دیگر در آن روزگار از متعلقات مملکت محسوب نمی‌شد . آتروپاتیس بدین ترتیب بنیانگذار مملکت کوچک جدیدی شده بود که از آن زمان به بعد همواره بنام خود او خوانده می‌شد. هرچند که این ناحیه هرگز اهمیت درجه اولی کسب نکرد ، اما باز چون نخستین حکومت جدید التأسیس محلی در قلمرو حکومت اسکندر است ، و اولین نشانه عکس العمل ایران در مقابل یونانیان بشمار می‌رود ، حائز اهمیت فراوانی است .

برای اثبات نفوذی که آتروپاتیس در ناحیه شمال غربی داشت ، ذکر این مطلب کافی است که در جنگ «کوکمل» (جنگ کوکمل در اول اکتبر ۳۳۱ قبل از میلاد نزدیک خرابه‌های نینوا پایتخت قدیم آشوری‌ها کنار رود فرات بین اسکندر و داریوش سوم روی داد که به شکست داریوش سوم (نجامید) کادوسیها ، آلبانها و سکاهای از ملازمان او بودند .

«ابوعون اسحق ابن علی» در زیج خود گفته است: آذر بایجان از اقلیم خامس و طولش ۷۳ درجه و سه دقیقه و عرضش ۴۰ درجه است .

این مقطع گوید: آذر بایجان به اسم «آذر بن ایران بن اسود بن سام بن نوح» نامیده شده و بقول بعضی ، به اسم «آذر باد بن بیور اسب» موسوم گردیده . بعضی

گفته‌اند: آذر به ثبت پهلوی آتش را گویند و بایگان به معنی حافظ و خازن است. در میان صورت به معنی آتشکده و نگهدارنده آتش است و این، قریب به صحت است. زیرا که در نواحی آذربایجان آتشکده بسیار است.

آذربادگان بخشی از سرزمین ماد باستانی است که در حدود هزار سال قبل از میلاد از خاور به گیلان و مغان، از باختر به ارمنستان لر سمت شمال به آران با آلان، و از طرف جنوب باختری به سرزمین آشود محدود می‌گردد.

فرهنگ جهانگیری تألیف میر جمال الدین حسن انجوی شیرازی در صفحه ۹۸ قسمت آذر، آذربایجان را چنین توصیف می‌کند: آذ آباد، آذربادگان - آذربادگان، آذربایگان، این چهار لغت متراffند، به دو معنی، اول نام آتشکده‌ای بود که در شهر تبریز بنا کرده بودند. و معنی ترکیبی آن، معمورة آتش است. چه آذر، آتش را گویند و آباد، معمورة را خوانند. دوم شهر تبریز را نامند، چون آتشکده در آن شهر بود، آن شهر را بنام آن آتشکده موسوم ساختند، و مغرب آن، آذربایجان است. حکیم ابوالقاسم فردوسی فرماید:

به یکماه در آذ آبادگان بیودند خاهان و آزادگان
و یا:

چنین کا در آذ آبادگان	بشد با بزرگان و آزادگان
از اینجا به تدبیر آزادگان	بیامد سوی آذ آبادگان
«فتامی»	

لغت نامه مخددا می‌نویسد: آذربادگان غلمان آتشکده‌ی که در تبریز بوده است و معنی ترکیبی آن نگهدارنده و حافظ و خازن آتش است، چه آذر به معنی آتش و بادگان به معنی نگهدارنده و خزانه‌دار و حفظ کننده باشد... معنی مجازی آن آتشخانه است و به عربی بیستالتار خوانند و نام شهر تبریز نیز هست. (از پرهان قاطع) با وجودی که کلمه آترپلت و آذربد و نامهایی مانند این دو، در زبان فارسی قديم هست، انتساب ظلم آذربایجان بنام سردار اسکندر، محتاج به مدلۀ قاطع تری در تاریخ است که لز غیر مأخذ بوفانی و رومی باشد.

پایتخت قدیم آذربایجان شهر گنجک بوده است در تخت سلیمان ، در جنوب شرقی مراغه و عرب آن را «کزنا» و یونانیان «گازا» می نامیده اند . سرزمین آذربایجان فلاتی مرتفع و کوهستانی و بلندترین نقاط آن ، قله معروف به کوه نوح کوچک است که ۱۵۰۰ گز ارتفاع آن است .

آذربایجان نام ایالتی از ایران که آن را آذرباد ، آذربادگان و آذربادگان و آذربایگان و آذربیجان و آذربیجان نیز می نامند (معجم البلدان) .

محل آتشکده آذربادگان (تبریز) : بنا به گفته هردوت پدر تاریخ ، مغان ، معبد آذری (آتشکده ای) داشتند که آن را در محل مرتفع هر شهر و بلد می ساختند و شعله آن را دائماً و اتصالاً در شب و روز فروزان نگاه می داشتند . آتشکده آذربادگان در تبریز ، دو جا ممکن بود ساخته شده باشد . اول ، در کوه های سرخاب (اینان ، زینال) که آتشکده بعداً تبدیل به کلسا و بعداً تبدیل به مسجد شده است .

دوم ، در «باینیخ داغی» فعلی که هم قدیمش به زبان آذری گوران داغ (گبران داغ) که معرفش چوران داغ باشد ، بوده است (در عهد سلطنت غازان خان ، پهنهای شهر تبریز از عین علی کوهستان شمال شهر ، تا کوهستان مقابل آن در جنوب ، موسوم به چوران داغ ، و درازای آن از آجی چای تا دهکده بانینج (بارنج کنونی) که در فاصله دو فرسخی تبریز می باشد ، وسعت داشته است .

ابن فقیه در کتاب البلدان که در حدود ۲۹۰ هجری تألیف کرده ، پس از گفتاری درباره روش نائی آتشکده فراهان و تعریف آتش جمشید که همان «آذرخره» باشد ، می گوید: آذرماه چشنسف آتش کیخسرو است و در آذربایجان بود و انوشیروان آنرا به «شیز» برد . و آتش زرد هشت در ناحیه نیشابور است و آنرا بجایی نبردند . بنابراین معلوم می شود که آتش ماه چشنسف یا گشتب در آتشکده آذربادگان (شهر تبریز) بوده که انوشیروان آن را به کنار دریاچه اورمیه به شیز یا گنزک یا تخت سلیمان حالیه که یونانیها «گزا» ، ارامنه «کنزنک» و جغرافی دانان دیگر مانند سعودی صاحب مروج الذهب یا یاقوت حموی صاحب معجم البلدان آنرا گزنا و

گنجک نامیده‌اند، بردۀ است.

... . بنا به دلایل ذکر شده، نام آذرآبادگان یا آذربایگان که مغرب آن آذربایجان است، از نام آتشکده‌ای که در تبریز بوده، و شهر تبریز نیز به همان نام، آذرآبادگان نامیده می‌شده اقتباس گشته و ربطی به «آتروپاتئس» نداشته است.

: پ

آذربایجان دو قدیم، قسمت شمال غربی مدی (ماد) را تشکیل می‌داد و فقط بعداز اسکندر مقدونی اهمیت مستقلی کسب نمود، و آن موقعی بود که آتروپات ایرانی که در سال ۳۲۸ از طرف اسکندر به عنوان ساتراپ به مدی اعزام شده بود، در این خطه استحکام یافت. آتروپات موفق شد که دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد که بعد به اسم او معروف شد. (آتروپاتن نزد یونانیان، و آتروپاتاکان نزد ارامنه، و کلمه آذربایجان از همین جاست) این دولت کوچکی، از لحاظ اینکه اولین مظہر عنصر ایرانی بر ضد استیلای یونان و رسمی خود را ایجاد کرد، بس جالب توجه و حائز اهمیت است. پایان خت این سرزمین که نزد تویستندگان کلاسیک، «گادزاکا» و نزد ارامنه و شامیان، «گندزک» و یا «کن زک» یعنی کلمه فارسی گنجک است و اعراب «کزنا» (با تعریف) یا «جزة» خوانده‌اند، در آن زمان مرکز مذهبی عمدۀ بود. اعراب، شهر و حوالی آن را الشیزهم می‌نامند. بعد آتش پرستان در اینجا بود و نقل می‌کنند که سلاطین مسلسلة ماسانیان بعد از جلوس به تخت سلطنت، می‌بایستی که برای زیارت این معبد، پیاده از ملاین پیانند. محل شهر را از روی خرابه‌های تخت سلیمان واقع در جنوب شرقی مراغه تعیین می‌کنند.

: ت

سخن‌اندرا ناحیت آذربادگان:

سه ناحیت است بیکدیگر پیوسته، و سواهه‌های ایشان بیکدیگر اندر شده، و

شرق این ناحیت حدود گیلان است ، و جنوب وی حدود عراق است و جزیه ، و مغرب وی حدود رومست و سریر ، و شمال وی حدود سریر است و خزران ، و این جایه است بسیار نعمت ترین ناحیه است اندرا اسلام ، و ناحیه است آبادان و با نعمت بسیار ، و آبهای روان و میوه های نیکو ، و جایگاه بازرسان و غازیان و غربیان بسیار از هرجایی . و از وی رنگ قرمز خیزد و شلوار بند و جامه های صوف و وودینه و پتبه و ماهی و انگبین و موم خیزد و آنجا برده رومی و لرمنی و بجنایی و خزری و صقلایی افتاد .

- ۱- اردabil - قصبه آذربادگانست ، شهری عظیم است و گرد وی بلڑه است و شهری سخت بسیار نعمت بود ، اکنون کمتر مست ، و مستخر ملوك آذربادگانست و از وی جامه های بود و جامه های رنگین خیزد .

- ۲- اشته - سراو ، میانه ، خونه ، جابر و قلن - شهر کهایی اند خرد ، و با نعمت و آبدان و مردم بسیار .

- ۳- تبریز - شهر کیست خرد و با نعمت و آبادان و از گرد وی باره ، و آن ، علاء بن احمد کرده است .

- ۴- مراغه - شهر کیست بزرگ و خرم و با نعمت و آبهای روان و با غهاء خرم و یکی باره داشت محکم ، پسر بوساج ویران کرد .

- ۵- برزند - شهر کیست خرم و آبادان و با آبهای روان و گشت و برز بسیار و از وی جامه قطیفه خیزد .

- ۶- موقعان - شهر بست و مراورا ناحیه است بر کران دریا نهاده ، و اند ناحیت موقعان دو شهرک دیگر است کی هم به موقعان باز خوانند و از وی دودینه خیزد ، و دانگوهاء خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد .

- ۷- وزنان - شهر کیست با نعمت بسیار و لزوی ذیلوها ومصلی نماز خیزد . و این شهرها همه کی باد کردیم ، از آذربادگان است .

ث :

... پس هر کس آهنگ آذربایجان کند ، از زنجان بیرون رود و چهار منزل تا شهر « اردبیل » رهسپارگردد و اردبیل نخستین شهری است که از شهرهای آذربایجان می‌بیند ، و از اردبیل تا « برزنده » از استانهای آذربایجان سه روز راه است ، و از « برزنده » تا شهر « ورثان » از استانهای آذربایجان ، و از « ورثان » تا « بیلقان » و از « بیلقان » تا شهر « مراغه » که مرکز آذربایجان بالا است ، و استانهای آذربایجان عبارت است از : اردبیل ، برزنده ، ورثان ، برذعه ، شیز ، سراة ، مرند ، تبریز ، میانه ، ارمیده ، خوی و سلماس . و اهالی شهرها و استانهای آذربایجان ، مردمی بهم آمیخته‌اند از عجمهای کهن « آذریه » و « جاودانیه » ، اهالی شهر « بذ » که بسابک در آن بود و سپس چون فتح شد ، عرب در آن منزل گزیدند . و آذربایجان در سال بیست و دو فتح گردید و مغیره بن شعبه ثقی در خلافت عثمان عفان آن را فتح کرد و خراج آن چهار میلیون درهم است و سالی بیش می‌شود و سال دیگر کم می‌گردد .

داوری نهائی در بیان واقعیت :

« استرابو » Strabo جغرافی دان و جغرافی نویس مشهور یونانی در قرن اول قبل از میلاد که کتاب خود را در زمان اشکانیان تألیف نموده، بهبیانی از افسانه‌های بی‌سوین خاتمه می‌دهد. وی می‌نویسد : چون دوران پادشاهی هخامنشیان سپری گردید ، اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت . سرداری بنام « آتوربات » در آذربایجان قیام کرد و سرزمین خود را که از طرف دارا (داربوش سوم) در آنجا حکومت داشت و قسمتی از خاک « مادان » که بنام « مادکوچک » خوانده می‌شد ، از سایر اقطاع ماد مجزا ساخت ، آن را از افتدون به دست یونانیان نگهداشت و استقلالی تحصیل کرد. از آن پس آن سرزمین بنام او « آتورباتکان » خوانده شد

و مردم وی را به پادشاهی خود گزیدند. استرابو می‌گوید، هنوز از فرزندان و نواد وی در این سرزمین سلطنت دارند و گاهی نیز با خانواده سلاطین اشکانی و شامات و ارمن وصلت و نسبت پیدا کرده‌اند.

«پلیب» (مورخ یونانی، ۲۱۰ قبل از میلاد) و «دیوود» (مورخ یونانی معاصر سزار و اگوستوس. مدت سی سال در رم به تألیف کتب خود پرداخت. کتابهای او در چهل جلد عبارتست از تاریخ عالم از اول خلقت - مطابق تورات - تا جنگهای ژولیوس سزار در گال) نیز که عقیده‌شان مشابه عقیده استрабو است، چنین می‌گویند: هنگام حمله اسکندر چون آتورپات از دوام دولت شاهنشاهی ایران نومید گردید و راه هرنوع چاره را بسته دید، بدون معارضه و مخاصمه خود را بهاردوی اسکندر رسانید و از درانقیاد و اطاعت درآمد. اسکندر نیز فرمانروائی آن سرزمین را، چنانکه قبلاً نیز داشت، مستقلانه به او واگذار کرد.

در میان این عقاید و نظرات مختلف، اکثر محققان قول استрабو را برگفتار دیگر مورخان ترجیح می‌دهند. یا عیناً آن را با دیده قبول و تأثید در کتاب خود نقل می‌کنند و جملگی متفقند در اینکه این سرزمین (آذربایجان) بخشی از خاک ماد بوده و در عهد اسکندر به شرحی که گذشت، استقلالی بهرسانید و از آن پس بنام والی ایرانی خود آنورپات، آنورپاتکان خوانده شد.

با این وصف باید نوشته استрабو را پذیرفت. گذشته از این، دلیل عقلی نیز ما را به صحت گفتار وی رهبری می‌کند. زیرا او در این میان تنها مورخی است که در اواسط پادشاهی اشکانیان می‌زیسته (نزدیک ولادت حضرت مسیح) و کتاب خود را در همان زمانها تألیف کرده است و به زمان آنورپات بسیار نزدیک بوده. او بطور وضوح می‌نویسد که هنوز در زمان او سلاله آنورپات مستقلانه حکمرانان آذربایجان اند.

با این نزدیکی زمان و با آن تأثید محققان، دیگر در صحت نوشته وی هیچگونه جای تردید باقی نمی‌ماند. علاوه بر این، استрабو چنانکه اشاره کردیم،

یکی از نامی‌ترین و با ارجح‌ترین مؤلفان باستانی است و دانشمندان به نوشه‌های او ارزش بسیاری قایلند. این نام را به اشکال مختلف آذربایگان، آذربادگان، آذربایجان، در کتابهای فارسی می‌بینیم. در زبان عرب، آذربایجان و آذربیجان خوانده‌اند. در کتابهای ارمنی، آذرباقان و آذربایاقان، هر دو آمده است، و در نوشه‌های پهلوی نیز آنورپاتکان ذکر شده است.

بهر حال، این کلمه با اشکال مختلف آن هرچه باشد، بخشی نداریم، ولی با توجه به دلایل عقلی و نقلی مذکور، آنچه مسلم است، مأمور از «آنورپات یا آنروپات» نام سردار ایرانی و خشروپاون (شهربان) زمان اسکندر آذربایجان است و هرچه یابیداً وعلتی برای پیدایش این نام که اکثر مورخان و جغرافی‌نویسان، بالاخص در این اوآخر نویسنده‌گان دوره مغول از قبیل رشید الدین وزیر و غیر او نگاشته‌اند، هیچیک را در بازار دانش نتوان عرضه داشت (خواجه رشید الدین، این کلمه را ترکی پنداشته است).

در اینکه ایرانی بودن آنورپات را قید کردیم، از این نظر است که بعضی‌ها او را یونانی و از سرداران اسکندر یاد کرده‌اند. این سخن، پایه و بنیانی ندارد. گذشته از نوشتة صریح استرابو و دیگر مورخان معتمد، بلاشبک این نام ایرانی است، زیرا در اوستا، آنرپاتا به معنی لغوی نگهبان و پناهندۀ آتش است که نام یکی از پاکدینان ایران باستان است و در پهلوی، آنروپات (مارسپندان) بر این، در ایران باستان، نام آذرباد، آذرباد، و در پهلوی، آنروپات (مارسپندان) از اسمی رایج و معمول بوده است. آنورپاتکان نیز خود از سه کلمه ترکیب یافته:

۱- آنور یا آذر که به معنی آتش است.

۲- پات یا پای (پد): از مصدر پاییدن به معنی نگهبانی کردن.

۳- کان = گان که پساوند مکان یا نسبت است.

با این تفصیل و تبیین در این نام ابهامی باقی نمی‌ماند و معنای آن «سرزمین یا شهر آذرباد» بی‌هیچ شباه و تردیدی به دست می‌آید.

یک سند در قدمت تبریز ، از زبان پادشاه آشور :

تامارکیسا (تبریز فعلی) : در این محل بناهای مستحکم وجود دارد که دارای دیوارهای مزین و پیهائی محکم است ، که با خندق‌های عیق پراز آب محافظت می‌شود . در این مکان قشون همیشه به حال آماده باش بوده ، و همچنین اسپها زین شده‌اند ... « من » این ولایت را همچون تار عتکبوت محاصره کرده و مایین شهرهای آرامسته آن نفاق افکنده و آنها را به جنگ با یگدیگر واداشتم . دیوارهای محکم آن را ویران ساخته و با خلاک یکسان کردم . خانه‌ها را آتش زدم ، تبرهای سقف اطاق‌ها را سوزاندم . من محصولات فراوانشان را به آتش کشیدم . انبارهای ابافت‌خان را باز کرده و بین سربازان خود تقسیم کردم . « من » سی تا از خانه‌های اطراف شهر را مانند اجاق کوره‌پزی سوزاندم ، بطوری که دودی که از آن بلند شد ، آسمان را پوشاند ...

سار بانا ، بار بگشا ز اشتران
شهر تبریز است و گوی دلبران
«مولوی»

تبریز در تاریخ

مسئله قدامت شهر تبریز، مشاجرة زیادی را بین مورخین برانگیخته است و بیشتر برای این است که دانسته شود، آیا تبریز واقعاً قدیمی ترین شهر مادها است؟ در مورد قدامت شهر و اسم و تاریخ به جود آمدنش، اکثر نویسندها عقاید مشابهی دارند. نویسنده‌گان، این شهر را چندان قدیمی نمی‌دانند، تنها کسری است که عقیده دارد؛ تبریز از قدیمی ترین شهرهای جهان است و حتی تاریخ ساختهای آن را به قبل از آمدن آربائیها به ایران می‌رساند.

به نوشته «منورسکی» اعراب در زمان فتح آذربایجان متوجه اردبیل هدند و در بین شهرهایی که هسته مرکزی را تشکیل می‌دادند و یا موقعی سکه مرزبان آذربایجان برای مقابله با اعراب به گردآوری سپاه می‌پرداخت، امنی از تبریز برده نمی‌شود. برای اینکه بتوانیم روشن سازیم که تبریز کنونی یکی از شهرهای قدیم آذربایجان (مادکوجک) است و چنین شهری بدین نام و نشان در زمانهای قدیم بوده است یا نه، ظاهراً هبیج راهی در پیش نداریم جز اینکه یا اعتراف کنیم که نه تنها قبل از اسلام و آمدن عربان به آذربایجان، بلکه تا چندین سال از اوائل اسلام هم بر وجود چنین شهری دلیلی قاطع کننده دیده نمی‌شود، یا اینکه به حکم اشاراتی چند که در دست است و نخواهیم از آنها چشم پوشی کنیم، لاجرم بپذیریم که در روزگاران بسیار قدیم جائی در خالک آذربایجان (ماد) به این نام بوده، مپس به مرور زمان و بر اثر حوادث روزگار، ویران و ناپدیدگشته و تاریخ آن نیز به ما نرسیده است. آنگاه قلعه یا قریه‌ای بسیار خود و گمنام از آن بجای مانده، بعد از شهر دیگری بنام یا بجای آن بنا کرده‌اند، یا همان را آبادان ساخته و کم کم مردم

گردد آمده اند تا بصورت شهری در آمده است و آن نیز همان شهری است که اکنون مورد بحث ما است.

مورخان ارمنی در این باره عقایدی دارند که اگر گفتار پراکنده چند تن از دیگر نویسنده‌گان و به تبع آنان مستشرقین و میانهان و بالآخر مؤلفان متأخر که اغلب بی‌هیچگونه اظهار نظری مطالب آنسان را نقل کرده‌اند، بر آن افزوده گردد، نتیجه چنین خواهد بود که تبریز نه تنها پیش از اسلام و در قرون‌های سوم و چهارم میلادی شهری بوده است، بلکه باید آن را از شهرهای بنام و بسیار کهنسال ماد بشمار آورد.

در کتابها از این شهر بنام «تبر میسیس»، «تابیسیس»، «گابریس»، «گازا»، «قازا»، «شهرستان»، «توروش»، «توریس»، «تور»، «داوریش»، «دور» وغیره بکرات یاد کرده‌اند.

«پروفسور مینورسکی» در باره کلمه اخیر، یعنی «دور» که منابع ارمنی تأثیر گرفته‌اند، چنین می‌گوید: با درنظر گرفتن اینکه خط لومی خصوصیات لهجه پهلوی شمالی را نشان می‌دهد، بایستی بسیار قدیمی باشد، و حتی آن را به دوره قبل از زمان ساسانی و احتمالاً به عهد پیش از اشکانی می‌رساند.

نویسنده‌گانی ادعای کرده‌اند که تروا (تورا) و گابریس که بطلمیوس او آن باد می‌کند، همان تبریز است؛ متنها با گذشت زمان، تغییراتی در این دو کلمه درخواسته و به صورت تبریز درآمده است. ولی از این مطالب که به حدس و فرض متکی است، غمی توان به قدمت شهر حکم کرد. نکته اینجاست که در این بلوه، مناقشات سخت و شیگفتی میان محققان درگرفته است و براستی تولذگفت کمتر اتفاق می‌افتد که در تاریخ بنای اولیه با تعیین محل، یا خود، در نام شهری تا بهمین حد بحث شود و مراجعت به نتیجه قطعی هم فرستد. بیتر است عقاید و نظراتی را که مؤلفان بیشتر به آنها توجه کرده و معتبر دانسته‌اند، از این میان بروگزینیم: می‌گویند چون در عهد باستان تبریز مقرا شاهان بوده، شاه استن - شاه استان

با هشتان خوانده می شده است و داستانی به «واردان» مورخ ارمنی نسبت می دهند که نوشته است: یکی از حکمرانان ارمنستان بنام خسرو که لر سلاطین اشکانی ایران بود، در حدود نیمة اول قرن سوم میلادی، اردشیر اول ساسانی را که گویا قاتل براوردی بوده است، دو این محل شکست داده و به پادگار این پیروزی وانتقام، نم شهر را به «دورن» تبدیل کرده است که نطبع آن، د-ای-ورژ و مجموعاً به لهجه ارمنی «این برای انتقام» یا «محل انتقام» معنی می دهد.

صاحب «مرات البلدان» نیز این موضوع را با تغییراتی نقل می کند و می گوید به سبب قریب المخرج بودن «د» و «ت» داوریز تبدیل به «لوریز» و کم کم «توریز» گردید و چون اختلاط لغت عرب و عجم درجه کمال یافت، «ذای» فارسی نیز «ذای» عربی شد و در زبان عامه «توریز» ماند و خواص، «لو» را قلب «بله» نموده و تبریز گفتند.

تادر میرزا می گوید: در نامه های باستانی بنشسته اند... آذرآباد گان را اشکانیان فرو گرفتند... تا اردشیر، اردوان اشکانی را بکشت... آذربایجان را به پادشاهی خود افزود و این به سال ۲۲۶ از میلاد بگفته بود. به اندک فرستی خسرو کبیر، آن ملک نز اردشیر ساسانی بسته و به سال ۲۵۳ میلاد شهر داوریز را عمارت کرد.

به موجب روایت «فسوس بیزانسی» در تاریخ اورمنستان که در قرن پنجم میلادی تألیف شده است، در حدود نیمة دوم قرن چهارم، «موشق» یکی از سرداران ارشک دوم شاه ارمنستان، شاپور دوم ساسانی را در سورژ (تبریز) شکست داده است.

دو صورت صحت این داستانها، آیا همین کلمی است که «دورژ» یا «تورنی» که می گویند، آن را تبریز کنونی بدانیم و از اینجا به خدمت شهر بی بیریم، یا معرف باشیم که تشابه کلمه، نویسنده گان بعدی را چهار انتباوه ساخته و اسم ارمنی (دورژ) را با (تبریز) که لغت پارسی است، یکی شمرده‌اند؟

یاقوت حموی و حمدالله مستوفی قزوینی و بعضی دیگر از مورخین و جهانگردان اینطور اظهار نظر کرده‌اند: بنای تبریز از زبیده خاتون زوجة هارون الرشید خلیفه عباسی می‌باشد. به دو روایت. روایت اول: زبیده خاتون مدتها بود که به تب مبتلا بود و برای تغیر آب و هوا و دریافت مکانی که با مزاج او موافق باشد، گردش می‌کرد تا به آذربایجان رسید و در محلی که تبریز است تب اقطع شد. لذا در آنجا به سال ۱۷۵ هـ شهری بنامهاد و گفت چون در اینجا تب من قطع شد، این شهر موسوم به تبریز باشد. و در یک فرسخی شهر در مشرق قساتی احداث کرد که به قنات زبیده مشهور می‌باشد.

روایت دوم: زبیده خاتون منکوحة هـ ارون الرشید خلیفه عباسی در سال ۱۶۵ هـ سخت بیمار شد و مشرف به موت بود. در این موقع پزشکی از اهل «ماد» به داد وی می‌رسد و در اندک مدتها مریضه را شفا می‌بخشد. ملکه که نمی‌دانست طبیب را چگونه پاداش دهد، از او خواست که پاداش خویش را انتخاب کند. پزشک تقاضا کرد که زبیده خاتون دستور بددهد در کشور زاد بومش شهری به افتخار وی بنامند، و این تمنای طبیب «مادی» با نهایت دقت و سرعت در سال ۱۶۵ هـ برآورده شد. و او شهر جدید الاحادث را تبریز نامید تا بدین طریق پیدایش آن منتبه به طب باشد، چون طب به معنای پزشکی است و ریز از ریختن می‌آید که مفهوم ریزش و انتشار و پخش را می‌رساند.

در شصت و نهین سال تجدید بنای تبریز، شهر در نتیجه حدوث زلزله تقریباً با خاک یکسان شد (سال ۲۴۴ هجری).

ناصر خسر و قباد یانی می‌گوید: بیست صفر سنۀ ثمانی و ثلثین و اربعائمه به شهر تبریز رسیدم، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود. و آن شهر، قصبه آذربایجان است. شهری آبادان، طول و عرضش را به گام پیمودم، هر یک یکهزار و چهارصد بود. و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر می‌کردند: الامیر الاجل سيف الدوله و شرف الملہ ابو منصور و هسودان بن محمد مولی امیر المؤمنین.

مرا حکایت کردند که در این شهر زلزله افتاد ، شب پنجم شنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع تلثین اربععماه (۴۳۴ هـ). پس از نماز ختن . بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود . و گفته شد چهل هزار آدمی هلاک شده بودند . در تبریز ، قطران نام شاعری را دیدم ، شعری نیک می گفت ، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست . پیش من آمد ، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود ، از من پرسید ، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند . از تبریز روانه شدیم به راه مرند و با لشکری از آن امیر و هسودان تا خوی بشدیم . و از آنجا با رسولی بر قدم تا برگری ، و از خوی تا برگری سی فرسنگ است و در روز دوازدهم جمادی الاول آنجا رسیدیم و از آنجا به وان و سلطان رسیدیم .

در بازار آنجا گوشت خوک ، همچنانکه گوشت گوسفند ، می فروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشته شراب می خوردند بی تجاشی ، و از آنجا به شهر اخلاق ر رسیدم ، هیئتدهم جمادی الاول ، و این شهر سرحد مسلمان و ارمنیان است .

« ولادیمیر مینورسکی » شرق شناس مشهور با استناد به سفر « سارگن دوم » که برای تصرف ممالک « اورارتو » سفری به شمال غربی ایران کرد ، می گوید : او پس از عبور از سلیمانیه داخل مکری شد ، از پارسوا و ساحل جنوبی دریاچه ارومیه گذشت ، از سوی شرقی دریاچه عبور کرده ، پس از پشت سر گذاشتن « اوشکایا » (اسکوی حالیه) ، قلعه تاروی ، یا تاروئی و ترماکیس را گشود . بعید نیست یکی از این نامها ، نام تبریز گنوی باشد .

تاریخ طبری اینگونه بیان می کند : در خبر آمده است عمر بن الخطاب ، نعیم ابن مقرن را نامه فرستاده بود که ، سماک بن حرثه را به آذربایجان فرست و آن ، عصمه بن فرقان و عبدالله را فرستاده بود . و آتش خانه عجم آنجا بود ، پرستیدندی . و اول حد از همدان گیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و آخرش

به درین خبران ، و در این میان هر شهری که هسته همه را آذربایجان خواهد و به تلزی باب گویند.

کتاب روضة الاطهار تأثیف ملا حضری البروجی الاصلاری در صفحه ۱۰ می گویند:

مرویست که در این دیار حضرت محمد حفیه از جسکه غزا نمودند ، خستوشش زخم نیزه و شمشیر بدان سرور بی ظیر رسید ، وابن در تاریخ قریب بعزمان غر خنده نشان ایشان مرقوم شده و کمال صحت را دارد . نقل است که در آن زمان در کل آذربایجان هزار و دویست قلعه بود . و در حوالی تبریز ، پنجاه قلعه ، و تبریز از کوه چرنالب تا کوه سرخاب پیشه بود . از جمله قلاع ، قلعه پشتگ ، قلعه شادونگ و بلهجان و خرم آباد در باویل ، سوسان کله ، مهاد آباد ، ولنگان ، مامان کله ، بزم آوران و ریاسیس ، میلاط ، شمیران ، شهاولان ، سلجه ، سند آباد ، زند آباد و برغان لرمیش . در چرنالب چهار قلعه بود در قرب یکدیگر ، چنانکه زنجیر بر اطراف آن کشیده بودند و زنگهای عظیم به زنجیرها مرتب ساخته بودند که اگر کسی ، دزدی داخل شود ، معلوم می شد . و همه از حال یکدیگر وقف بودند . قلعه سرخاب چهار عدد ، گраб ، فرقانه ، آهین و زر در قرب شهر هاون خصار ، اسکنداون قلعه بود . در مهران رود ، آسیس آباد . دد حوالی سرخاب ، قلعه کلاخ ، طوس ، قلعه بهرام آباد . دد حوالی ده خوارقان (آذربایجانی) قلعه مژر عچه و قلعه چرخ . پادشاه تبریز ، همان این مهربار بود . وی با عبدالله عمر محلبات نمود . شصت هزار مرد و پنجاه قلعه داشت . پادشاه عظیم الشأن در آن ولا ، که عساکر اسلام بدین دیار سلط یافتند ، یکی بزدجو و دیگری اسفندیار بودند و مخلوق آذربایجان تابع ایشان بودند .

در کتاب روضة الاطهار پیرمعون زلزلهای واقعه در تبریز چنین آمده است:

... بنای اول تبریز در زمان متوكل عباسی به زلزله خراب شد و مشارالیه تجدید اشارت به صارت نمود . مرتبه دوم در رابع عشر صفر سنۀ اربع و میانی و لمبعانی به زلزله ، به ساکنان آن موضع آفت رسید . امیر فرمود که مردم از شهر بیرون

روند، بعضی اطاعت نمودند. اتفاقاً آن شب زلزله واقع شد که چهل هزار کس در زیر خاک هلاک شدند و شهر خراب گردید. این قصبه درسته چهارصد و سی و چهار (مجری) وقوع یافت.

در زمان خلافت القائم بالله، و هسودان بن محمد بن دواحتی که پدر امیر مولا بوده و اوی از قبل خلیفه به امارت اشتغال داشت، متصدی عمارت شد. و ابو طاهر منجم، طالع عقرب اختیار کرد و استادان چایک دست طرح عمارت انداختند. بعد از آن تاریخ، انهدام کلی بعلت زلزله به عمارت راه نیافت. سبب دیگر آنکه کاریزهای متعدد در شهر احداث نمودند و منافذ زمین گشاده شد و بخارات آنقدر محبوس نمی گیردید که به هنگام خروج، زمین را حرکات عنیف دهد و آن باعث انهدام عمارت شود.

سلطان غازان در زمان خلافت خود، لعرفمود که بر گرد شهر حصار کشیده‌اند چنانچه با غات و بعضی از جبال که در آن واقع است داخل باشد، به موجب فرموده عمل نمودند، اما به واسطه رحلت سلطان ناتمام ماند. والله اعلم

در کتاب « مجمع الممالک » آمده است که: ابو طاهر منجم شیرازی که در آن وقت در تبریز بود، حکم کرد که در آن شب آن شهر به زلزله خراب شواد. شد. حکام به الزام، مردم را از شهر بیرون بردن که تا حد زیور خاک هلاک نشوند. و آن حکم ریخت آمد و در آن شب آن شهر بکلی خراب شد و تقریباً چهل هزار نفر در آن واقعه هلاک شدند. ابن محمد پسر رادی که در آن وقت از جانب قائم بالله خلیفه بحاکم آن دیلو بود، در سال ۳۳۵ هجری به اختیار منجم مذکور به طالع عقرب پیاد عمارت تبریز کرد.

منجم مذکور گفته است که من بعد تبریز را از زلزله خواهی نخواهد بود ولی خطر سیل لو را هست و تاکنون که سیصد سال است، حکم او راست آمده است و هر چه زلزله در این شهر شده، خرابی عظیمی رو نداده. سیش آنکه در این زمین قنوات بسیار اخراج کرده‌اند و منافذ زمین گشوده شده است و زلزله سخت

اتفاق نمی‌افتد.

«حمدالله مستوفی قزوینی» نیز در «ذکر بلاد آذربایجان» ضمن وصف شهر تبریز، اشاره‌ای به زلزله‌هایش دارد: تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبة‌الاسلام ایران. طولش از جزایر خالدات «فب» و عرض از خط استوا «لح». زیبیده خاتون منکوحة هارون‌الرشید خلیفه رحمة‌الله ساخت در سنة خمس و سبعین و مایة. بعد از شصت و نه سال در سنة اربع و اربعین و مائین بعهد متوكل خلیفه عباسی به زلزله خراب شد، خلیفه آن را با حال عمارت آورد.

بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنة اربع و ثلثین و اربعمايه باز به زلزله بکلی خراب شد. و در مجمع ارباب‌الملک قاضی رکن‌الدین جوینی آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حکام به الزام مردم را از شهر بیرون و به صحراء برداشتند تا در زیر خاک هلاک نشوند و آن حکم راست آمد و آن شهر در آن شب بکلی خراب شد چنانکه کمایش چهل هزار آدمی در آن واقعه هلاک شدند. امیر و هسودان بن محمد بن روادی الازدي که از قبل قایم خلیفه حاکم آن دیار بود در سنة خمس و ثلثین و اربعمايه به اختیار منجم مذکور به طالع برج غرب بنیاد همارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریز را از زلزله خرابی نبود مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که برتر می‌صد سال است، حکم او راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است، اما خرابی عظیم نکرده و سبیش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده‌اند و چاهها کنده و منافذ زمین گشوده شده است، لاجرم ابخره قوت قوى نمی‌تواند کرد و زلزله سخت اتفاق نمی‌افتد.

دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد: ری و قلعه و سنجاران و طاق و دروب جو و مرد و در دستی شاه و نارمیان و نوبه و مولکه... محله است چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت، کثرت خلائق در آنجا

جمع شدند و بربیرون شهر عمارات کردند تا به مرتبه‌یی که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد. غازان خان را بارویی کشید چنانکه تمامت بافات و عمارات و دیه‌ها و ولیان کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود، جهت وفات او تمام ناکرده بماند. و دور باروی غازانی، بیست و پنج هزار گام است و شش دروازه دارد: اوجان و اهر و شروان و سردرود و شام و سراورود و تبریز.

در زیر شهر به موضعی که شام می‌خوانند خارج باروی غازانی، غازان خان شهر چه‌یی برآورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر، وزیر معید خواجه رشید الدین طاب ثراه به موضع ولیان کوه داخل بساروی غازانی شهر چه دیگر ماخته و ربع رشیدی نام کرده و در عمارات فراوان و عالی برآورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه چیلانی دد تبریز در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز و درو صفحه‌یی بزرگ، از ایوان کسری به مداین بزرگتر، اما چون در عمارتش تعجبیل کردند، فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانیده‌اند و سنگ مرمر بیقیانی درو یکار پرده و شرح آنرا زمان پسیان باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که دد تبریز و این دو شهر چه است، در تمامت ایران نیست.

شهر تبریز باستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند می‌آید و نهضد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده‌اند، در آن بافات صرفه می‌شود و هنوز کافی نیست و آب این کاریزها و رود، همه ملک است الا کاریز زاهد به دروازه ری و کاریز زعفرانی به دروازه نارمیان. و دو دانگه از کاریز رشیدی که بر شش کیلان سبیل است.

هوای تبریز به سردی مایل است و آبش گوارنده و آب روشن بہتر از کاریز و کاریز بہتر از چاه بود، و در تبریز چاه سی گز کمسا بیش به آب رسد و در شام

به ده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد.

ارتفاعاتش عله و سایر حبوب و بقول بغايت نيكو می آيد و ميوه هايش در خايت خوبی و بسياري بود، بتخصيص، امرود تخم خلف و پيغمبری و سيب سلطاني و زردا آلوی حلوانی و تخم احمد و انگور خرده رازقی و ملکی و طبرزد و خربزه مجددالدينی و ياقوتی و ملکی و آلوی زرد مثل آنجا ديگر نیست. مردم آنجا سفید چهره و خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثر هان سنی و شافعی مذهبند و از مذاهب و اديان ديگر بيشمارند. و درو معاشران بغايت لطيف و شيرين سخن و صاحب جمال هستند و در حق ايشان گفته اند که: «إن الكبير أحلى من الشباب». و فقير و غني از کسب خالي نباشد و در آن ديار متمول بسيار است و ايشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و در اين معنى گفته اند:

هرگز نشود بطبع تبریزی دوست	مغزند همه جهان و تبریزی پوست
آنرا که بدشتی نیابی صادق	گر فیز غریب است که تبریزی خوست
و مولانا همام الدین تبریزی در جواب گفته است:	

تبریز تکو و حرجه ز آنجاست تکوست	مغزند، مپندار تو ايشانرا پوست
ها طبع مخالفان موافق نتواند	هرگز نشه فرشته با دیوان دوست
و من اين دو رباعی گفته ام:	

تبریز چو جنت است و قومش ز صفا	چون آينه اند پاک از زنگ جفا
گفشي که بدشتی نه صادق باشند	از آينه جز عکس نسگردد پيدا
و ايضاً:	

تبریز بهشتست و گروهش چون حور	حوری بود از لطف زيد فعلی دور
با ناسکس و نساجنس نمی آمیزند	زیرا نشود جمع بهم نتن و نجور
و وند آنجا سخت خبره کش باشند و اين حال حالی ناخوش است برروی	
خوشبهای آن شهر ... حقوق دیوانی آن به تمغا مفرد است و در سنه اربعين خانی	

مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار بر روی دفاتر دیوانی مشبت است . و هفت ناحیت است : لول ناحیت مهرانرود بطرف شرقی شهرست . از در شهر تا آنچه پنج فرسنگ و کندرود و اسفنچ و سعیدآباد از معظمهات آنست ، دوم ناحیت سردوود و صحراء بطرف جنوبی مایل به غرب به یک فرسنگی شهر افکاده است و دیماعی سردوود بباباغله شهر متصل است و اکثر باختنان آن مواضع باهم پیوسته است ، پیشافکه فرق نتوان کردن که از توابع کدام دیه است و میوه های خوب دارد و سردست و دوشت و جولاندرق و الغانبد و کجبلیاد و لاکدراج از معظمهات اویختند و ناحیت صحراء غله روست ، آب سراو رود بر زراعت آنجا می نشیند . سیم ناحیت بساویل رود مشهور است و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزهه است و به حقیقت همچون یک باخ و ناسخ نسخه سعد سمرقند و غوطه دمشق و رشک شعب بوان و ماوشان رود همدان است و بیست و پنج دیه است و باویل و خسرشاه و میلان و اسکو و فشقندیس از معظمهات آن ناحیت است . چهارم ناحیت ارونق بر غرب شهرست ، آغازش میکوفرستگی شهرست تا پانزده فرسنگی و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصلی نیکو دارد از غله و انگور و میوه ، مدار تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد و می پاره دیه است و اکثرش معمظم که هر یک قصبه بیست چون هیس و شبستر و ایقان و کوزه کان و صوفیان وغیره . پنجم ناحیه رودقات در پس کوه سرخاب بر شمال ، بر یک فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست و غله روی تمام دارد ، آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده بشاشد و رودهند و سارو و النجق و اوفرید از معظمهات آن ، ششم ناحیت خانم رود و هفتم ناحیت بلوستان هم بر شمال شهرست خلف رودقات ، سی پاره ده است و مادر گاو و اوریشاق از معظمهات آن .

حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اینجوهم در این نواحی که به وقف خاص غزانی تعلق دارد صد و هفتاد و پنجهزار دینار مقرری دارد و تمام حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم می بشاشد و با تبعای شهر

بهم صد و پانزده تومان می‌شود.

از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است:

اوچان: هشت فرسنگ. اردبیل: سی فرسنگ. اشنویه: سی فرسنگ.

ارمیه: بیست و چهار فرسنگ. اهر: چهارده فرسنگ. مشتی: هجده فرسنگ

خوی: بیست فرسنگ. سلاماس: هجده فرسنگ، و به راه مرااغه بیست و شش فرسنگ.

سراد: بیست فرسنگ. مرااغه: بیست فرسنگ. دهخوارقان: هشت مرند: پانزده فرسنگ.

نخجوان: بیست و چهار فرسنگ.

گروهی از مؤلفان مدعی هستند، تبریز همانست که در کتاب «استر» (Esther) بنام «اکمەتا آقاتانا» از آن یادشده و گفته می‌شود تبریز همان شهر معروف باستانی «هگمتانه»، اکباتان و در نتیجه همدان است که در تاریخهای قدیم و در تورات درباره آن گفتگو شده است. دنبال این نظریه را هم عده‌ای از نویسندهای گران‌گرفته و با نظر قبول به این داوری نگریسته‌اند، حتی یکی از آنان (شارون)، جهانگرد معروف، قدم فراتر نهاده و آن را مستدل‌ترین عقاید موجود در این باره دانسته است. در صورتیکه به اتفاق همه مورخان بنام و به حکایت کنیه‌های پارسی باستان، هگمتانه و هر گونه املاء و قرائت دیگری از آن، بالاخره همدان مرکز و پایتخت مادیها و از شهرهای بسیار کهن‌سال ایران است و تاریخ آن را تا قرن یازدهم قبل از میلاد رسانده‌اند که در دامنه کوه ائورونت (ذکر شده در اوستابمعنای کوه تن و تیز) - همان کوه الوند گسترشده است. نه جان آن غیرمعین و نه تاریخ آن نامعلوم است تا با تبریز، یکی یا مشتبه شود.

علاوه بر این، برخی از همین نویسندهای گان که چنین نظریه‌ای دارند، در ضمن می‌گویند آثاری از بقاوی‌ای کاخ‌ها و قصور عالیه که در اکباتان بوده و خبر آن به ما رسیده است، هرگز در تبریز دیده نمی‌شود.

تاریخ شهر تبریز بعد از اسلام، زنده و گویاتر است و احتیاجی نیست که چندان به راه دور رویم. کتابها نامی از این شهر در سالهای اول هجری نمی‌برند.

اگر بخواهیم دلیلی برقدمت حنی آن اقامه کنیم، ناگزیر باید این عقیده را داشته باشیم که این شهر در روزگاران باستان نیز جانی آبادان بوده، آنگاه بر اثر سوانح و مصائب متعدد، ویران و گمنام گشته و از خاطرهای رفته است و پس از استقرار اسلام در آذربایجان و قبایل مهاجر عرب، دوباره و از سر نو آبادگردیده و از آن پس معروف گشته است.

همچنین باید حدس زده تبریز پس از ویرانی، بصورت روستای بی‌نام و نشانی باقی مانده و همین روستا نیز تا اواخر قرن دوم هجری کمترین شهرت و اهمیت نداشت، والا چگونه توان پنداشت که از جمیع شهرهای آذربایجان در این سالها سخن رفته باشد ولی این یکی بسا همه حوادث و جنگهای تاریخی، بکلی از قلمها بیفتند؟

گواه مدعی اینکه در طبیعت اسلام و در فتوحات عمر و عثمان که عرب بفتح آذربایجان اهتمام می‌ورزیده، مرزبان آذربایجان نیز به گردآوری سپاه پرداخت. در میان شهرهای که وی سپاهی جمع می‌کرده است، نام تبریز را نبرده‌اند. به روزگار امویان و چندی نیز از عهد عباسیان که آذربایجان تا باب الابواب تحت سلطه مهاجمان بوده، یا سالها در این سرزمین خرم دینان نهضت کرده‌اند و سرداران دستگاه خلافت، نقطه به نقطه و جای به جای خاک پهناور آذربایجان را ذیر سم اسباب خود فرومالیده‌اند، سخنی از تبریز به عنوان یک شهر در این داستانها سراغ نداریم، جز اینکه در بحث از آغاز قیام بابلک، برخی از مورخین اسلامی (طبری، ابن‌الانیر، ابن‌نديم) یکی دوچار نامی از تبریز آورده‌اند بی‌آنکه از آن چون یک شهر (چنانکه معمول آنان است) توصیفی کرده باشند و چون قیام بابلک در سال ۲۰۱ هجری بوده، می‌توان احتمال داد که در این سالها هم هنوز تبریز بحال ویرانی و گمنامی بوده است.

این بحث می‌تواند توجیه عقیده باقوت (در معجم البلدان) باشد که می‌گوید: تبریز در آغاز قریب‌ای بوده.. طبری نیز آنجاکه از قیام بابلک بحث می‌کند چنین

می گوید : چون مختصم (خلیفه عباسی) در کار بابل فرماند ، سال ۲۲۰ هجری افشن را به جنگ وی اختیار کرد و در آن هنگام که افشن به آذربایجان رسید ، محمد بن بعیث (از دست نشاندگان ابن الرواد) را دزی بود بنام شاهی ، آن را از وجنه (- ابن الرواد) گرفته بود و حصن (قلعه) دیگری نیز در بلاد آذربایجان داشت بنام تبریز ، ولی قلعه شاهی بلندتر از آن بود . داستان را همچنان ادامه می دهد ، بی آنکه درباره تبریز شرحی بنویسد .

ابن نديم در اخبار بابل و آغاز کار وی از قول « واقد بن عمر تمیمی » می گوید : بابل در خدمت « شبل منقی ازدی » در دیهی بالای کوهی بود ، پس از آنجا به تبریز از اعمال آذربایجان رفت .

بلاذری (۲۷۹ هجری) می نویسد : بعد از رواد ، پسر او وجنه در تبریز ساکن بوده . وی ویرادرانش عمارتی چند ساختند و وجنه باروئی دور شهر کشید تا مردم بدانجا گرد آمدند (فتوح البلدان) .

و به دنبال لو ، ابن فقیه (در مختصر البلدان) و یاقوت (در معجم البلدان) و مورخان دیگر چملگی ، آبادانی و تجدید عمارت تبریز را از این خاندان می دانند و ابن خردابه (در المسالک و الممالک) نیز تبریز را از آن محمد بن رواد می داند . از لین گفтарها بخوبی پیدا است که این روزگاران ، زمان تجدید حیات تبریز بوده است و هنوز آن حظمت و وسعت پیدا نکرده که با شهرهای دیگر آذربایجان بوابری کند .

چنانکه می بینیم در سال ۳۷۲ هجری مؤلف « حدودالعالم ... » آنجاکه اردوبیل (اردبیل) را قصبه و مراغه را شهر بزرگ آذربایجان معروفی کرده است ، تبریز را شهر کی خرد می نامد .

از اواسط قرن چهارم هجری ، شهر معروفیت خاصی پیدا می کند و از جغرافی نویسان معاصر مؤلف حدودالعالم ، کسانی نیز زیان به توصیف تبریز گشوده اند که در دو قرن پنجم و ششم صورت مستحکم تری به خود می گیرد . دیگر تبریز

شهریست بسیار بزرگ و آبادان و یکی از زیباترین و باشکوهترین شهرهای این سرزمین. «ابن حوقل» تبریز را از شهرهای آبادان آذربایجان می‌شمارد و از رواج تجارت آن سخن می‌راند.

«مقدسی» آن را بر «مدينة الاسلام» - بغداد - ترجیح می‌دهد و مایه میاهات اسلامیان می‌نگارد و می‌گوید مسجد جامعی دارد و شهر در میان باخستان و درختان سرسبز و خرم آن را فراگرفته است و از نهرهای سیراب می‌شود. ارزانی و فراوانی میوه و دیگر نیکوئیهای آن را حدی نیست.

«ابن مسکویه» (در تجارب الام) می‌نویسد: تبریز شهر بزرگی است و با روی استواری دارد، پیرامون آن را بیشه‌ها و درختان میوه احاطه کرده است و مردمانش دلیر و توانگرند.

«یاقوت» می‌گوید: تبریز مشهورترین شهرهای آذربایجان، آبادان و بس زیباست و قلاع استواری دارد که با گچ و آجر ساخته‌اند و نهرها از وسط آن جاری است و باغها اطراف شهر را فراگرفته و میوه در آنجا فراوان و ارزان است و عمارتها را با آجر منقش و گچ در غایت استحکام بنانگرده‌اند.

بسال ۶۱۸ هجری لشکر مغول به پشت دروازه‌های تبریز رسید. مردم با بنل مال، خود را از شر آنان رها ساختند و کار به صلح انجامید. بدین ترتیب تبریز در دوره چنگیزخان، کمتر صدمه دیده است. می‌دانیم که سه بار خون آشامان مغول، پشت دروازه‌ای شهر آماده حمله شده‌اند ولی هر بار تبریز با بنبیه مالی قوی‌ای که داشته، توانسته است آقان را بدون خونریزی بر گرداند. همین خود دلیل روشنی است بر ترقی صنایع و مشاغل و تجارت در این شهر و بخوبی معلوم می‌دلد که وسائل مادی مردم به سبب رونق صنایع و تجارت تساچه اندازه عظیم بوده است.

مؤلف «اخبار الاول» می‌گوید: تبریز دارالملک و بزرگترین و استوارترین شهر آذربایجان است و جزو تبریز هیچ شهری در آذربایجان از آفت مغول مصون

نمایند . خیرات و اموال و صناعات آن بسیار است .

«مراسد الاطلاع» می‌نویسد : تبریز شهر بلاد آذربایجانست و شهریست
معدور و قشنگ و چندین بار و دارد و مردم آن غنی‌تر و ثروتمندتر از مردم شهرهای
دیگر هستند .

تبریز در عهد مقول و آن روزهای از حمدالله مستوفی لقب قبة‌الاسلامی
ایران گرفت، پایتخت کشور بود و بیش از پیش ترقی کرد. مردم از هرسوی بدانجا
گرد آمدند و برپرون شهر عمارت کردند ، به مرتبه‌ای که بر هر دروازه زیادت از
اصل شهر آبادانی پیدا شد .

ارغون (۶۸۳ هجری) در حوالی غربی تبریز به موضعی که شام (شنب -
به فتح اول به معنای گنبد) خوانند ، ارغونیه را ساخته بود . پس وی ، غازان ، در
۶۹۴ هجری وارد تبریز شد . شهر تا آنجا که برای پایتخت یک کشور پهناور لازم
بود ، وسعت یافت و به حد اعلای روقن و شکوه خود رسید .

در گذشته، دور باروی شهرش هزار گام بوده و ده دروازه داشت، غازان
فرمود دور شهر و مجموع دیها و بنایها و باغهای اطراف ، باروی دیگر کشیدند که
محیط آن بیست و پنج هزار گام می‌شد ولی مرگ وی آن را ناتمام گذاشت .

غازان بمانند پدر خود موضع شام را پسندید و در آنجا دیهی بنادرد وهم
در این دیه مقبره‌ای برای خود و عمارت عالیه ساخت که در تیامت ایران آن روز
نظیر نداشته است و به غازانیه یا شام غازان موسوم گردیده (تاریخ وصف می‌نویسد
که در سال ۶۹۷ هجری غازان خان بنای آن را شروع کرد و در آخر ۷۰۲ هجری
به پایان رسید .)

رشید الدین مورخ که وزیر غازان بود ، در یکی از محلات شرقی شهر ،
عماراتی ساخت که به اسم او ربع رشیدی و یا رشیدیه نامیده شد. بطوریکه وقتانه
ربع رشیدی حاکی است ، محلی که این ربع در آنجا بنا گردیده ، یا غاتی بوده
که خواجه رشید آنها را با قنات‌هایی که به آن تعلق داشته، خریداری کرده و ربع

رشیدی را در آنجا ساخته است.

این ربع عبارت بود از محله‌ها، کوچه‌ها و کویهای مخصوص کسانی که در آنجا سکونت داده بودند. مثلاً کوچه‌ای که علما در آنجا ساکن بودند، بنام «کوچه علماء»، کوئی که اطیاء و جراحان مقیم بودند «کوی معالجه یا معالجان»، محله زاهدان، « محله صالحیه» قریه‌گرجیان، بنام «غلامان گرجی» و محل سکونت رومیان، «قریه رومی‌ها» نامیده می‌شد.

بقاع خیریه عبارت بود از دو مسجد، یکی برای تابستان و دیگری جهت زمستان. در مساجد، هم نمازگزارde می‌شد و هم درسها و علوم و تفسیر و احادیث تدریس و بحث می‌شد.

«دارالصالحه» در کنار مسجد بنا گشته بود که دارای چندین هزار جلد کتاب بود.

خانقاہ مخصوص پذیرائی از درویشان و زوار و مستحقان بیت‌التعلیم برای اتیام با حجره و سراجها. دارالضیافه برای مسافران و مجاوران ربع رشیدی وغیره که همه در «وقف‌نامه» قید‌گردیده است. مخصوصاً موقوفات که آنها را به ربع وقف نموده، در موصل، مراغه، اصفهان، شیراز، یزد، خیریه روم، قسطنطینیه کبری، جزیزه هند وغیره.

وی از نامه‌ای که به فرزندش سعدالدین نوشته، عظمت ربع رشیدی تقریباً آشکار می‌گردد: «... ربع رشیدی که در زمان مفارقت آن فرزند هزین طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون بعیامین قدم علما و یمن همت فضلا باتمام پیوست.

بیست و چهار کار و انسای رفیع و هزار و پانصد دکان و سی هزار خانه دلکش در آن بنا کرده‌ایم. و حمامات خوش هوا و بستین باصفا و حوانیت (انبارها) و طواحين (آسیاهای) و کارخانه‌ای شعر بافی و کاغذ سازی و دارالضرب و رنگخانه (صبا غخانه) وغیره احداث و انشاء رفته ...»

بعد می‌گوید: «... از جمله دویست نفر حافظ در جوار گنبد یمین و شمال، هر صد نفر را در کوچه‌ای که بهجهت ایشان احداث کرده بودیم، ساکن گردانیدیم و ادارات (وظیفه معاش) و وظایف تعیین فرمودیم و اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف شام، جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان را فرمودیم که در دارالقراء هر روز تا وقت ضحی به تلاوت قرآن مجید مشغول شوند. چهل نفر از غلام زادگان خویش را به ایشان سپردیم تا ایشان را سبعه خوانی تعلیم کنند ...»

بعد می‌گوید: «... دیگر علماء و فقهاء چهار صد نفر، در کوچه‌ای که آنرا کوچه علماء خوانند متوطن ساختیم وهمه را میاومات و ادارات مجری داشتیم. هزار طالب علم در محله‌ای که آنرا محله طبله خوانند، نشاندیم و مرسوم همه را بر منوالی که بهجهت علماء مقرر کرده بودیم، بهجهت ایشان معین گردانیدیم. و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام به امید تربیت آمده بودند، در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادارات و میاومات ایشان را از حاصل خیریه روم و قسطنطینیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند، تا ایشان از سر رفاهیت خاطر به افاده و استفاده مشغول گردند.

و معین داشتیم که هر چند طالب علم، پیش کدام مدرس تحصیل کنند. و دیدم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی، به خواندن آن علم امر فرمودیم.

و پنجاه طبیب حاذق که از اقصیاء بلاد هند، مصر و چین و شام و دیگر بلاد و ولایات آمده بودند، گفتیم هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طبیب، ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند. و کحالان و جراحان و مجیران (شکسته بندان) که در دارالشفاء ماست، به قرب باغ رشیدآباد که آنرا معالجه معالجان خوانند، بنیاد فرمودیم. و دیگر اهل صنایع و حرف که از ممالک آورده بودیم، هر یک را در کوچه‌ای ساکن

گردانیدیم ... »

وزیر دیگر غازان خان، «ناج الدین علیشاه» که در ضمن باعث قتل رشید الدین نیز شد، مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن تا به امروز در لرگ واقع در طرف جنوب غربی شهر باقی مانده است.

بنا به گفته حمد الله مستوفی قزوینی، در این بنا سنگ مرمر بمقایسه به کار برده شد. در قرن هفدهم (میلادی) از این بنا فقط گنبد آن باقی مانده بود. در قرن نوزدهم باقی مانده عمارت را به قورخانه (اسلحه خانه) و برج قراولی مبدل کردند. «میرزا علی محمدباب» مؤسس فرقه بابیه در سال ۱۸۵۰ میلادی در همین جا اعدام شد.

پس از انقراض سلسله مغولهای ایران، شهر تبریز پایتخت سلسله جلایری، ترکمنهای قره قویونلو و آق قویونلو بود و با وجود اینکه در اواخر قرن چهاردهم دستخوش قتل و غارت گردید، با این حال در قرن پانزدهم، اهمیت دیرین خود را دارا بود.

در سال ۱۳۸۵، توختامیش و در سال ۱۳۸۶ تیمور لنگه تبریز را غارت کردند. از اظهارات «کلاویخو» که در سال ۱۴۰۴ از تبریز عبور کرده است، معلوم می‌شود که شهر با چه سرعتی از خربات این قتل و غارت قد علم نموده. در نظر کلاویخو، تبریز شهر عظیم و پرثروتی جلوه کرده بود که دارای دویست هزار نفر جمعیت بود و همه روزه مقدار معتبری منابع و جنس در آنجا تهیه می‌شد. کلاویخو از «خانه عظیمی» در تبریز تعریف می‌کند که سلطان اویس (از سلسله جلایری) بنادرده بود. این خانه دارای بیست هزار اطراق بود و به اسم دولت خانه نامیده می‌شد. در آن تاریخ، شهر بارو نداشت. یکی از بهترین عمارت‌های تبریز که آثار آن تا به امروز باقی مانده، مسجد کبود است که به مناسب رنگ کاشیهای عالی که زینت افزای آن بودند، به این اسم نامیده شد. این مسجد از یادگارهای قرن پانزدهم، یعنی زمان جهانشاه از خوانین ترکمن قره قویونلو

است. این بنا از زلزله‌هایی که تبریز غالباً دچار آن می‌شد، بسیار آسیب یافته است. با اینکه در قرن شانزدهم، تبریز دیگر پایتخت مملکت نبود، اما هنوز از وسیع‌ترین شهرهای کشور بود. «شاردن» در قرن هفدهم می‌نویسد که جمعیت شهر، پانصد و پنجاه هزار نفر بود و وسعت شهر از تمام شهرهایی که وی دیده، بیشتر و حتی به مراتب از اصفهان وسیع‌تر بوده است.

در اوآخر قرن نوزدهم جمعیت شهر را پنجاه هزار و بعضی‌هایی هزار می‌گفتند، ولی از آن به بعد، شهر مجدداً مرکز تجارتی با رونقی شد و مطابق بعضی اقوال، پر جمعیت‌ترین بلاد ایران شد.

جمعیت آن را تا دویست و چهل هزار نفر یعنی قدری بیش از تهران ذکر می‌کنند. در این قرن (نوزدهم) تبریز معمولاً مقر ولیعهد بود.

در دوره مغولها شهر دیگری در آذربایجان احداث ویا به عبارت صحیح‌تر، ترمیم و تجدید شد. این شهر همان «اوچان» است که در هشت فرسخی تبریز بر سر راه میانه بود. اقدام به تجدید و ترمیم این شهر هم از کارهای غازان خان بود که آن را به‌اسم «شهر اسلام» نامید. عایدات این شهر و دهات اطراف آن در راه مؤسسات خیریه غازانی صرف می‌شد. «اوچان» یکی از خنث‌ترین نقاط ایران محسوب می‌شد و به همین سبب، در قرن نوزدهم یکی از قصرهای تابستانی شاه در اوچان بود.

قدیم‌ترین توصیف جغرافیائی از شهر تبریز، به وسیله ناصر خسرو قبادیانی به عمل آمده که ابعاد آن را بطور دقیق شرح داده است. این شاعر و دانشمند که در سال ۴۳۸ هجری تبریز را دیده است، طول و عرض آن را هر یک ۱۴۰۰ گام نوشتene که مساحت تقریبی آن ۱۹۶۰۰ و محیط آن ۵۶۰۰ گام می‌شده است. در این مساحت اندک، گروه انبوهی از مردم می‌زیستند که چهل هزار تن از ایشان در زلزله مهیب سال ۴۳۴ هجری هلاک شده‌اند.

اگر فرض کنیم ثالث مردم شهر در این حادثه به علاحت رسیده باشند، بایستی

جمعیت شهر تبریز، در پیش از زلزله سال ۴۳۴ با حومه‌اش، حدود یکصد و پیست هزار تن بوده باشد.

یاقوت حموی مؤلف «معجم البلدان» که حدود دویست سال بعد از ناصر خسرو تبریز را دیده است، این شهر را چنین وصف می‌کند:

«تبریز مشهورترین شهرهای آذربایجان است. شهری آباد و زیبا و دارای سورهای محکم و استوار است که با آجر و گچ ساخته شده و در میان آن جویها و نهرهای بسیاری جاری است و دور تا دور آنرا باستانها فراگرفته، قیمت میوه در آن ارزان است، و من از زردآلوی آن که «موصول» نامیده می‌شود و بهتر و گواراتر از آن ندیدم، در سال ۱۶ هجری بخریدم هر هشت من بقدادی آن نیم دانه (گندم) زر بود. عمارت آن شهر با آجر سرخ نقش‌دار و گچ ساخته شده و در غایت استواری و استحکام می‌باشد. طول این شهر هفتاد و سه درجه و یک ششم درجه و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است.

در این شهر پارچه‌های عبائی و سفلاطون و خطائی و اطلس و سجاده می‌باشد و به سایر بلاد شرق و مغرب می‌برند. در سال ۱۸ هجری لشکر تنانار (مغول) پس از خرابی دیگر بلاد به آن شهر بناختند و مردم آن با بذل اموالی با ایشان صلح کرده و از دست ایشان برستند و خداوند آنان را از شر ایشان نگاهداشت...» با تمام این تفاصیل، تاریخ تبریز آنقدر پیچیده وابهام‌آمیز است که نمی‌توان به سادگی در یک فصل مختصر آن را بیان کرد.

«استغیری» از تغییر دائمی حکومت در این محل می‌نویسد و «کرسی» تأثید می‌کند که در حقیقت آذربایجان و اران و ارمنستان از قرن سوم هجری تحت فرمان حکام بومی بوده و خلفای بغداد در آنجا قدرت خیلی کمی داشتند.

از اتحاد سه‌گانه تبریز، اشنو و دهخوارقان در سال ۳۴۰ هجری، مملکت «بني ردبني» به وجود آمد (بنیورسکی) و به نظر می‌آید که فرمانروایان تبریز دو اداره امور کشور عملاً استقلال داشتند. زیرا در مدت سالهای ۳۷۶-۳۷۶ هجری

که «بنی صاحب» در آذربایجان حاکم بود، هیچگونه اشاره‌ای به دخالت آنها در امور تبریز نشده است.

در سال ۳۲۶ هجری «لشکری» به جانب تبریز آمد، ولی «دیسم» توانست او را از آنجا بیرون کند (بنا به نوشتة کسری، لشکری در آغاز کار یکی از رؤسای لشکر مساقان بود. سپس در قشون مرداویج وارد شد و بعد از مس رگ مرداویج برادرش و ششگیر اورا حکومت همدان داد و در سال ۳۲۶، لشکری به آذربایجان تاخت و پس از چندین جنگ علیه دیسم، تمام آذربایجان را گرفت، به استثنای اردبیل که در آن موقع پایتخت آذربایجان بود).

در سال ۳۳۰ هجری «سالار مرزبان» پادشاه دیلم (گیلان) و مؤسس سلسله سالاریان، حکومت خود را بر تمام آذربایجان ثبت کرد و سلسله «روادی» که جا فشین سالاریان شد، تا سال ۴۴۶ هجری در این ناحیه حکومت راند.

در سال ۴۴۶ هجری «امیر منصور و هسودان بن روادی» از طغول سلجوقی اطاعت کرد و از این تاریخ، حکومت سلجوقیان در این ناحیه آغاز شد. در تواریخ دو این مورد، خیلی کم صحبت شده است. «راوندی» در راحة الصدور می‌گوید: طغول جشن ازدواج خود با دختر خلیفه را در نزدیکی تبریز برپا کرد.

در سال ۴۹۳ هجری سلطان بر کیارق در جنگ و مقابله با برادرش محمود تاکوهای جنوب تبریز عقب نشینی کرد و در صلح بین دو برادر، تبریز نصیب محمود شد.

در سال ۵۰۵ از «سوقمان القطبی» نامی که حاکم تبریز بود اسم برده می‌شود. او مؤسس شاه ارمن بود که از ۴۹۳ تا ۵۰۴ هجری حکومت کرده است.

در سال ۵۱۳ هجری سلطان محمود برای از بین بردن وحشت و هراسی که از حملات گرجیها در تبریز به وجود آمده بود، مدتی در این شهر اقامت کرد و توانست با قدرت خود صلح را در این منطقه برقرار کند.

در این تاریخ اتابک آذربایجان «کون طوغدی» - گون دوغدی؟ - نامیده

می شد و پس از مرگ وی در ۵۱۵ هجری، آق سنقر احمدیلی امیر مرااغه کوشش فراوان جهت تسخیر تبریز نمود ولی نتوانست نتیجه‌ای بگیرد.

در سال ۵۷۸ هجری که تبریز تحت نفوذ و قدرت احمدیلی امیر مرااغه بود، توسط اتابک پهلوان پسر ایلدگز متصرف شد. اتابک برادرش قزل ارسلان را برای تسخیر قلاع آن مأمور کرد و از زمان قزل ارسلان تبریز پایتحت آذربایجان گردید.

در سال ۶۰۶ هجری قره ستور علامه الدین احمدیلی امیر مرااغه با امیر اردبیل برای تسخیر شهر تبریز متوجه شد، ولی بزودی پایه‌های حکومت او متزلزل شد و علاوه بر تبریز، مرااغه را نیز از دست داد.

خاندان «ایلدگزی» تا اوایل قرن هفتم هجری در تبریز حکومت راندند. در کتب تاریخی گرجستان آمده است که انقلابات و هرج و مرجهای سالهای (۶۰۵-۶۰۷) هجری) ضعف و ناتوانی حکومت این خاندان را کاملاً نشان می‌دهد.

چنانکه اشاره شد، برای اولین مرتبه لشکر مغول در زمستان سال ۶۱۷ هجری به کنار باروی تبریز رسید. ازبک پسر پهلوان با دادن غرامت زیادی آنها را بازگردانید. یک سال بعد، مغول بار دیگر به جانب تبریز آمد. اتابک به نخجوان فرار کرد ولی شمس الدین طغرائی در مقابل آنها ایستادگی نمود. مغولها این بار نیز پس از دریافت غرامتهای فراوان مراجعت نمودند. اتابک ازبک دوباره به تبریز بازگشت.

در سال ۶۲۱ هجری دسته دیگری از مغولان خود را به تبریز رساندند. آنها صورت اسامی خوارزمیانی را که در این شهر زندگی می‌کردند خواستند. ازبک از ترس خود و برای راضی کردن آنها سرعت عمل به خرج داد. در رجب سال ۶۲۲ هجری سلطان جلال الدین خوارزمشاه به این شهر وارد شد. ازبک از تبریز گریخت و ساکنین شهر در حال ستایش از شجاعت و پایمردی جلال الدین، از این امر اظهار خشنودی کردند.

جلال الدین مدت ۶ سال در تبریز حکومت راند، ولی به دلیل رفتار نامناسب

خود ، حکومتش دیری نپائید . در سال ۶۲۸ هجری جلال الدین از تبریز که هنوز هم شهر مهمی بود خارج شد و مغولان آنجا را متصرف شدند و مالیاتی به‌اهالی شهر مقرر کردند .

آنگاه نوبت به هلاکوخان رسید . او پس از تصرف بغداد ، بلافاصله به آذربایجان آمد و در سال ۶۶۱ هجری بعد از شکست در قفقازیه دوباره به‌تبریز وارد شد . در دوره حکمرانی اباقا (۶۸۰-۶۶۳ هجری) تبریز پایتخت رسمی سلکت ایلخانان شد و تا سالهای حکمرانی «الجایتو» همچنان این مقام را حفظ کرد .

در زمان سلطنت غازان خان ، تبریز به‌دلیل تجمل و شکوه و بزرگیش زبانزد عame بود . غازان در سال ۶۹۴ هجری به تبریز وارد شد و در قصری واقع در غرب شهر بر ساحل رود آجی (آجی چای) که توسط «اباقا» بنا شده بود ، اقامت نمود . غازان خان دستورات اکیدی برای خراب کردن تمام کلیساها و معابد و بتخانه‌ها صادر کرد .

یک سال بعد شاه ارمنستان (هشوم) از غازان تقاضای جلوگیری از این خرابیها نمود و این امر ملغی شد .

غازان در سال ۶۹۹ هجری در جنب آرامگاه خود در محله «شام» مسجدی زیبا ، دو مدرسه ، یک بیمارستان ، یک کتابخانه و یک ساختمان برای کارکنان اداری این ساختمانها و مسافرخانه‌ای برای استراحت مسافرین بروپا کرد .

این مسافرخانه در بین دو شاخه از رودهایی که آبشان کمی دورتر از انبوه درختان پراکنده می‌شد ، ساخته شده بود . بعلاوه چندین حمام نیز در این ناحیه بنا شد و در آمدشان که گاهی از صد تومان طلا بیشتر می‌شد ، خرج نگهداری و حفاظت این بناها می‌شد .

در سال ۷۰۳ هجری مراسم بزرگی برای تشییع جنازه غازان در تبریز برپا شد و غازان در همان مقبره‌ای که خود ساخته بود ، دفن گردید . جانشین غازان : الجایتو ، در سال ۷۰۵ هجری به ساختن پایتخت جدیدی در سلطانیه اقدام کرد ،

اما این امر نیز از ارزش و بزرگی تبریز چیزی کم نکرد . در دوره هرج و مر ج زمان سلطنت «ابوسعید» و جانشینش «آرپا» ، اموال خاندان رشیدی و خود محله رشیدیه غارت گردید .

پس از این ، جلایریان در تبریز قدرت یافتند . جلایریان وابسته به قبیله جلایر ، یکی از قبایل ترک مغول و مهم ترین آنها است که برای اولین بار رؤسای این قبیله به همراهی هولاکو خان در سال ۵۱۶ هجری به ایران آمدند . جلایریان در شمال غرب و مغرب ایران که در حقیقت دوایالت مهم آذربایجان و عراق عرب را شامل می شد ، حکومت راندند که البته چند شهری از عراق عجم و قسمتی از خوزستان را نیز باید به آن اضافه کرد .

این سلسله که پس از مرگ «ابوسعید» تأسیس یافت ، مسلسله ای است که سرنوشت باسرنوشت تبریز بستگی کلی دارد و از این پس تبریز دوباره پایتخت شد . با وجود هرج و مر جی که در دوره حکومت جلایریان ، بر تبریز حکم فرماید ، این سلسله همیشه مورد احترام اهل شهر بودند . مقبره «دمشقیه» و «ساختمان بزرگ دولتخانه» را از آثار دوره جلایری نوشته اند (منتخب التواریخ معینی) . پس از جلایریان ، دوره «تیموری» فرامی رسد . تیمورلنگه برای اولین بار در سال ۷۸۶ هجری تا سلطانیه پیش رفت و پس از تصرف آن ناحیه ، به سمرقند مراجعت نمود . در سال ۷۸۷ هجری «تفتمش خان» رئیس قبیله «ذهبی» قشون خود را به آذربایجان فرستاد و تبریز را مورد حمله قرار داد ، ولی این شهر در این زمان توسط «امیرولی» حاکم سابق گرگان (که فراری از تیمور بود) و محمود خان حکمران خلخال به خوبی محافظت می شد . اما سرانجام ، قبایل قشون «تفتمش خان» شهر را گرفتند و غارت کردند و با اعداء زیادی که به اسپری گرفتند به «دربنده» مراجعت نمودند .

سلطان احمد جلایر که برای دفاع از اهالی تبریز آمده بود توسط تیمور عقب رانده شد و از این تاریخ ، تیمورلنگ رسماً در «شام غازان» فرود آمد و

خود ، حکومتش دیری نپائید . در سال ۶۲۸ هجری جلال الدین از تبریز که هنوز هم شهرمهی بود خارج شد و مغولان آنجا را متصرف شدند و مالیاتی به‌هایالی شهر مقرر کردند .

آنگاه نوبت به هلاکوخان رسید . او پس از تصرف بغداد ، بلا فاصله به آذربایجان آمد و در سال ۶۶۱ هجری بعد از شکست در قفقازیه دوباره به‌تبریز وارد شد . در دوره حکمرانی اباقا (۶۸۰-۶۴۳ هجری) تبریز پایتخت رسمی مملکت ایلخانان شد و تا سالهای حکمرانی «الجایتو» همچنان این مقام را حفظ کرد .

در زمان سلطنت غازان خان ، تبریز بدلیل تجمل و شکوه و بزرگیش زبانزد عame بود . غازان در سال ۶۹۴ هجری به تبریز وارد شد و در قصری واقع در غرب شهر بر ساحل رود آجی (آجی چای) که توسط «اباقا» بنا شده بود ، اقامت نمود . غازان خان دستورات اکیدی برای خراب کردن تمام کلیساها و معابد و بتخانه‌ها صادر کرد .

یک سال بعد شاه ارمنستان (هنوم) از غازان تقاضای جلوگیری از این خرابیها نمود و این امر ملغی شد .

غازان در سال ۶۹۹ هجری در جنب آرامگاه خود در محله «شام» مسجدی زیبا ، دو مدرسه ، یک بیمارستان ، یک کتابخانه و یک ساختمان برای کارکنان اداری این ساختمانها و مسافرخانه‌ای برای استراحت مسافرین بروپا کرد .

این مسافرخانه در بین دو شاخه از رودهایی که آبشان کمی دورتر از انبوه درختان پراکنده می‌شد ، ساخته شده بود . بعلاوه چندین حمام نیز در این ناحیه بنا شد و در آمدشان که گاهی از صد تومان طلا بیشتر می‌شد ، خرج نگهداری و حفاظت این بنها می‌شد .

در سال ۷۰۳ هجری مراسم بزرگی برای تشییع جنازه غازان در تبریز برپا شد و غازان در همان مقبره‌ای که خود ساخته بود ، دفن گردید . جانشین غازان : الجایتو ، در سال ۷۰۵ هجری به ساختن پایتخت جدیدی در سلطانیه اقدام کرد ،

اما این امر نیز از ارزش و بزرگی تبریز چیزی کم نکرد . در دوره هرج و مر ج زمان سلطنت «ابوسعید» و جانشینش «آرپا» ، اموال خاندان رشیدی و خود محله رشیدیه غارت گردید .

پس از این ، جلایریان در تبریز قدرت یافتد . جلایریان وابسته به قبیله جلایر ، یکی از قبایل ترک مغول و مهم ترین آنها است که برای اولین بار رؤسای این قبیله به همراهی هولاکو خان در سال ۵۱۶ هجری به ایران آمدند . جلایریان در شمال غرب و مغرب ایران که در حقیقت دوایالت مهم آذربایجان و عراق عرب را شامل می شد ، حکومت راندند که البته چند شهری از عراق عجم و قسمتی از خوزستان را نیز باید به آن اضافه کرد .

این سلسله که پس از مرگ «ابوسعید» تأسیس یافت ، سلسله ای است که سرنوشت باسرنوشت تبریز بستگی کلی دارد و از این پس تبریز دوباره پایتخت شد . با وجود هرج و مر جی که در دوره حکومت جلایریان ، بر تبریز حکم فرماید ، این سلسله همیشه مورد احترام اهل شهر بودند . مقبره «دمشقیه» و «ساختمان بزرگ دولتخانه» را از آثار دوره جلایری نوشتند (منتخب التواریخ معینی) . پس از جلایریان ، دوره «تیموری» فرامی رسد . تیمورلنگه برای اولین بار در سال ۷۸۶ هجری تا سلطانیه پیش رفت و پس از تصرف آن ناحیه ، به سمرقند مراجعت نمود . در سال ۷۸۷ هجری «تفتمش خان» رئیس قبیله «ذهبی» قشون خود را به آذربایجان فرستاد و تبریز را مورد حمله قرار داد ، ولی این شهر در این زمان توسط «امیرولی» حاکم سابق گرگان (که فرادی از تیمور بود) و محمود خان حکمران خلخال به خوبی محافظت می شد . اما سرانجام ، قبایل قشون «تفتمش خان» شهر را گرفتند و غارت کردند و با عده زیادی که به اسپری گرفتند به «دربند» مراجعت نمودند .

سلطان احمد جلایر که برای دفاع از اهالی تبریز آمده بود تو سلط تیمور عقب رانده شد و از این تاریخ ، تیمورلنگ رسماً در «شام غازان» فرود آمد و

بلافاصله به اهالی شهر، غرامتی بنام «مال امان» مقرر کرد.

در سال ۷۹۰ هجری تیمور، میرانشاه را حکمران تیول هولاکو که شامل، ری، آذربایجان، گیلان، دربند، شیروان، و ولایات آسیای صغیر بود، کرد و تبریز پایتخت همه این ایالات گردید. سه سال بعد، میرانشاه دچار جنون شد و بیشتر ماختمنها را ویران کرد و عده زیادی را به قتل رساند.

تیمور پس از یک مسافت به هند، در سال ۸۰۲ هجری وارد آذربایجان شد. او همه کسانی را که به نحوی در کارهای جنون آمیز میرانشاه شرکت داشتند، اعدام کرد و در سال ۸۰۶ هجری «میرزا عمر» پسر میرانشاه راه به جای پدر حکمران این ایالات نمود. برادر دیگر «میرزا عمر» بنام «ابوبکر» در «اران» تحت نفوذ «میرزا عمر» حکومت می کرد.

پس از مرگ تیمور لنگ، این دو برادر جنگ آغاز کردند. در سال ۸۰۸ هجری «ابوبکر» وارد تبریز شد و برای اهالی شهر مبلغ دویست تومان سرانه تعیین کرد. «میرزا عمر» خود را به تبریز رسانید، ولی به دلیل نفاق و دشمنی بین ترکمانان قشون وی و تبریزیان و حوادث ناگوار که در نتیجه این نفاق به وجود آمد، ابوبکر توانست دوباره شهر را تصرف کند، اما به محض ترک شهر، به ابوبکر خبر رسید که شیخ ابراهیم حاکم شیروان حرکت کرده و به جانب تبریز می آید.

در سال ۸۰۹ هجری تبریز توسط همین شیخ ابراهیم تصرف شد و او این شهر را به سلطان قبلی آن، یعنی سلطان احمد جلایر تسلیم کرد و تبریزیان پیشواز گرمی از این سلطان کردند. در همان سال برای بار دوم «ابوبکر» به جانب تبریز راند، ولی شیوخ مرض طاعون در این شهر، مانع ورود او به تبریز گردید. پس از پایان دوران قدرت تیموری، دو دسته از ترکمانان: آق قویونلوها و قره قویونلوها برای تصرف مملکت با یکدیگر به جنگ برخاستند.

در سال ۸۱۰ هجری «قره یوسف» یکی از ترکمانان آق قویونلو در کنار رود ارس، ابوبکر را مورد حمله قرار داد. ابوبکر به ناچار بار دیگر به طرف

تبریز آمد ، ولی در نزدیکی « سردرود » به وسیله قره یوسف مجدداً مورد حمله قرار گرفت .

در این جنگ ، میرانشاه پدر ابو بکر کشته شد و در قبرستان سرخاب تبریز به خاک سپرده شد .

قره یوسف و سلطان احمد جلایری با یکدیگر پیمانی بستند که اگر هر کدام ایالاتی را متصرف شدند ، آن را با دیگری تقسیم کنند . به همین جهت قره یوسف ، « پیربوداق » پسر خوانده سلطان احمد را باشکوه و جلال تمام به حکومت تبریز گماشت و مدتی بین این دو حکمران (قره یوسف و سلطان احمد) صلح برقرار بود . اما به محض اینکه قره یوسف از آذربایجان به قصد ورود به ارمنستان خارج شد ، سلطان احمد تبریز را گرفت . در نتیجه این امر ، در جریان جنگی که بین سلطان احمد و قره یوسف در گرفت ، در سال ۸۱۳ هجری سلطان احمد کاملاً شکست خورد و خود نیز کشته شد او را در مقبره « دمشقیه » در پای قبر برادرش « سلطان حسین » به خاک سپردند .

مردم تبریز که تا آخرین لحظه نسبت به آخرین پادشاه جلایری اظهار احترام می کردند ، وقتی خبر مرگ او در شهر پیچید ، عزای عمومی اعلام شد .

تبریز مرکز عملیات نظامی قره یوسف بود . در سال ۸۱۷ هجری « شاهرخ » از ترس توسعه نفوذ قره یوسف در این منطقه به فکر تسخیر آذربایجان افتاد ، ولی فقط تا « ری » پیش آمد و به دنبال همین نیت ، دوباره در سال ۸۲۳ هجری اقدام به حمله نمود ، در این میان قره یوسف در گذشت و هرج و مرچ و اختلاف درین سپاهیان ترکمن درافتاد و شاهرخ با استفاده از این پیش آمدتها تبریز را مسخر شد . شاهرخ در زمستان سال ۸۳۴ هجری حکومت آذربایجان را به ابوسعید ، پسر قره یوسف که اطاعت وی را گردن نهاده بود واگذار کرد . ولی یک سال بعد ابوسعید به دست برادرش اسکندر کشته شد و حکومت تبریز از آن اسکندر شد . در زمستان سال ۸۳۸ هجری شاهرخ برای سومین بار به جانب تبریز راند .

اسکندر از ترس وی عقب نشست ولی برادر با تدبیر و با سیاست او ، جهانشاه ، اطاعت از شاهرخ را پذیرفت و شاهرخ نیز حکومت وی را در تبریز رسید داده و اورا حاکم شهر کرد (زمستان ۸۳۹ هجری) .

به این ترتیب ، شروع سلطنت مردی را می بینیم که سالستان دولاز در این مملکت و در آسیای صغیر نارود فرات و خلیج فارس حکومت زانده و «مسجد کبوتو» تبریز یکی از آثار او است .

جهانشاه در سال ۸۷۲ هجری در ارمنستان به دست «اوژون حسن» سردسته ترکمانان آق قویونلو کشته شد . دو دختر «اسکندر» از این موقعیت استفاده کرده ، «حسینعلی» برادر خود را به حکومت تبریز نشاندند ، ولی نقشه این دو ، به وسیله «یگم خاتون» زن جهانشاه نقش برآب شد .

چندی بعد ، «حسینعلی» پسر دیوانه جهانشاه که مدت بیست و پنج سال زندانی پدرش بود ، به دستیاری عده‌ای از اوپاش ، تبریز را متصرف شد . یگم خاتون و خویشان او را کشت ولی خودش نیز نتوانست مدت زیادی دوام آورد و بزودی مغلوب اوژون حسن شد .

در سال ۸۷۳ هجری اوژون حسن حاکم و ارباب مطلق آذربایجان و عراق و فارس گشت و خود را رسماً شاه خواند و تبریز را پایتحت خود کرد و در بزرگی و توسعه هرچه بیشتر آن کوشید . شهرت وی همچنان پیچید و بزودی سفرایی از «مالک عثمانی» ، روم و مصر به کشور او آمدند .

اوژون حسن در سال ۸۸۲ هجری وفات یافت و در ناصریه که خودش ساخته بود مدفون شد .

پسرش «ینقوب» مدت ده سال در مملکت او با صلح و آرامش حکومت کرد . پس از او در سال ۹۰۶ هجری شاه اسماعیل صفوی پس از غلبه بر «میرزا الوند» در نزدیکی نجف و تبریز پایتحت آق قویونلوها را متصرف شد و هم در این سال است که او خود را رسماً «شاه» خواند .

شاه اسماعیل اهالی تبریز را که حدود $\frac{۲}{۳}$ آنها سنی مذهب بودند، به زور به قبول مذهب شیعه مجبور ساخت. شاه اسماعیل دستور داد در مورد کسانی که در این زمینه ایستادگی کنند، خشونت و سختگیری عجیبی به عمل آید (تاریخ عالم آرا).

شاه اسماعیل از قره قویونلوها دل خوشی نداشت، به همین دلیل قبر امرای آنها را خراب کرد و استخوانهای آنان را سوزاند.

جنگ مشهور «چالدران» در ۹۲۰ هجری، دروازه‌های تبریز را به روی عثمانی‌ها باز کرد. سلطان سلیم در سپتامبر سال ۱۵۱۶ میلادی با غلبه بر شهر وارد شد. ترک‌ها خزاین شاهان ایران را به چنگ آوردن و هزاران نفر را که در بین آنان صنعتگران ماهر محلی بودند، به قسطنطینیه کوچاندند. اما ترک‌های عثمانی در این شهر فقط چند روزی توقف کردند و به دلیل عدم موافقت «بنی چربیها» (سپاه منظم و بسیار ورزیده ترک) با اذame جنگ، مجبور به مراجعت گشتدند.

وضع و نتایج ناگوار این جنگ (چالدران) سبب شد که ایرانیان احتیاط بیشتری کنند و به همین دلیل، شاه طهماسب، پایتخت را از تبریز به قزوین که دورتر از آن بود، منتقل کرد.

در سال ۹۴۱ هجری قشون سلطان سلیمان اول تحت فرماندهی وزیرش ابراهیم پاشا به تبریز وارد شد و در ۲۷ سپتامبر همان سال، خود سلطان سلیمان وارد تبریز شد و مدت پانزده روز برای تنظیم امور در آنجا اقامت کرد. بالاخره در فصل سرما مجبور به مراجعت گشت و قشون ایران از این موقعیت استفاده کرده، در تعقیب عثمانیها تا نزدیکی «وان» پیش رفت.

در سال ۹۵۵ هجری «القاسم میرزا» برادر شاه طهماسب، سلطان سلیمان را برای بار دوم به تصرف تبریز مجبور نمود.

در جریان این جنگ، ایرانیان تاکنیک بخصوصی را بکاربردند. آنها هرچه را که در سرراه وجود داشت، از بین بردن تا هیچگونه وسیله زندگی و آذوقه و

ما بحاج به دست دشمن نیفتند.

«القاس میرزا» خائنانه، سلطان سلیمان را به قتل عام و زندانی کردن مردم تبریز تحریک می‌کرد، ولی سلطان عثمانی این استدعاوی او را نپذیرفت. در سال ۹۶۲ هجری اولین معاهده صلح بین ایران و عثمانی امضاء شد. این صلح نزدیک په سی سال دوام داشت.

پیشرفت عثمانیها به سبب آشوبهایی بود که پس از مرگ شاه طهماسب در ایران پیش آمده بود. عثمانیها از این موقعیت استفاده کرده، گرجستان و آذربایجان را متصرف شدند و وارد تبریز گردیدند.

«علی قلی خان» حاکم تبریز (در ۹۹۳ هجری) دفاع شجاعانه‌ای از شهر کرد و پس از کشتن سه هزار سرباز ترک، شبانه عقب نشینی کرد. در این موقع ناج سلطنت ایران به دست پیرمرد کور و بی‌دست و پائی بنام شاه محمد خدا بنده آخرین پسر شاه طهماسب افتداد بود.

پسر بزرگ این سلطان، حمزه میرزای شجاع، تبریز را نجات داد، ولی ترور او در سال ۱۵۸۶ میلادی به عثمانی‌ها اجازه داد که دوباره به این شهر و تمام آذربایجان دست یابند.

دراکنبره‌مان سال «عثمان پاشا» فرمانده قشون ترک در گذشت. او «جغال‌هزاده» را جانشین خود و فرمانده قشون ترک در تبریز کرده بود. این شخص ابتدا در مقابل ایرانیان پیروز شد، ولی بزودی از جانب سپاه ایران در محاصره افتاد.

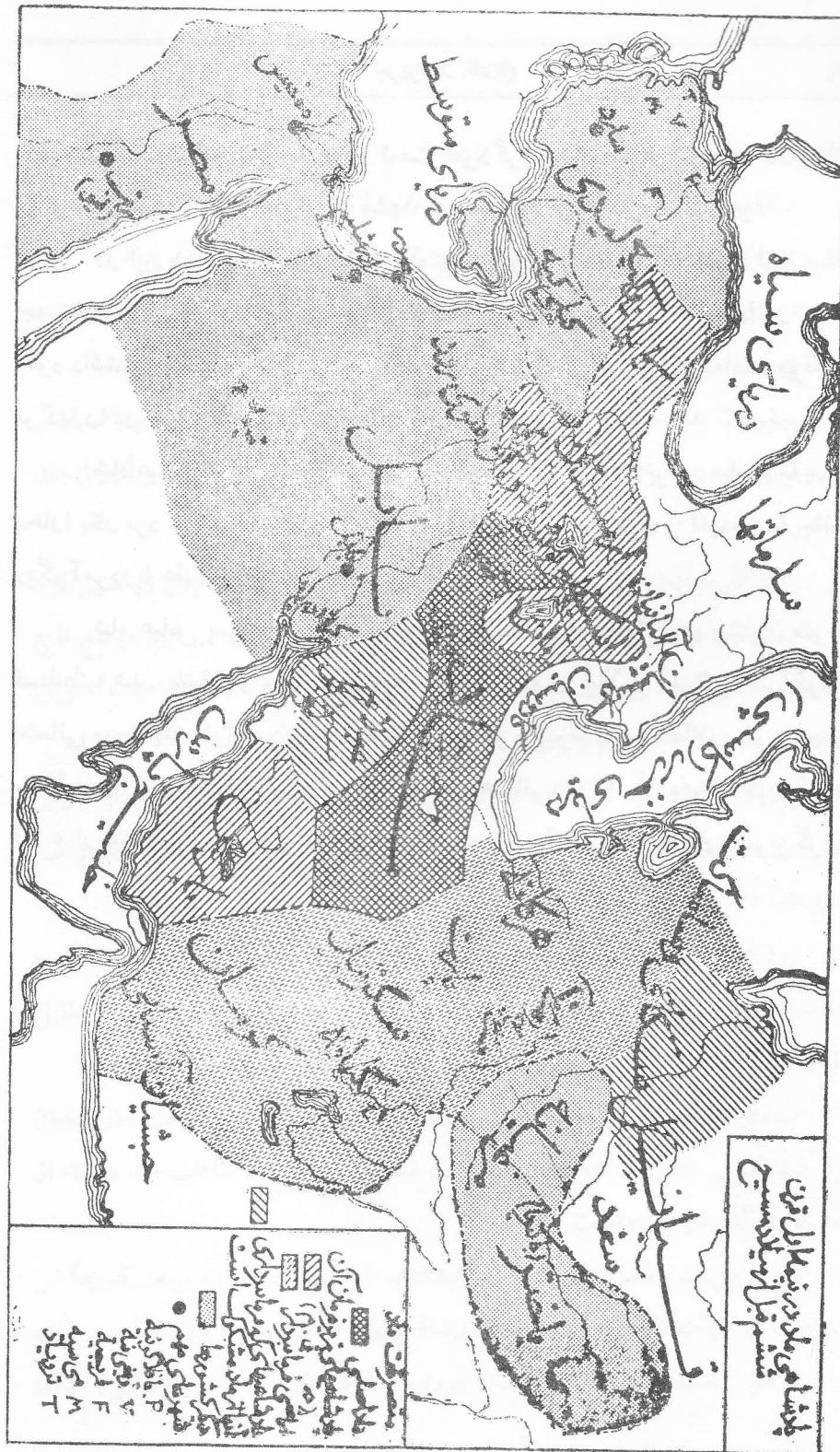
چندی بعد «فرهاد پاشا» از طرف سلطان عثمانی جهت فتح مجدد آذربایجان مأمور شد، ولی بعلت برخورد با مقاومت شدید تبریز، ۴۸ ساعت بعد دست از محاصره پادگان شهر برداشت.

پس از مرگ «حمزة میرزا» تمام امیدهای ملت ایران متوجه برادر کوچکش «عباس میرزا» شد که تاج شاهی ایران را در سال ۱۵۸۶ میلادی در قزوین صاحب شد. موقعیت سلطان جدید وحشتناک بود: از طرف غرب، عثمانیها، گرجستان،

ارمنستان، آذربایجان و بنداد را تحت تفویض گرفته بودند. از شرق، خان بخارا بر خراسان استیلا یافته، هرات، مشهد، و تیشاپور را متصروف شده بود. در این موقعیت پر مخاطره، شاه عباس برای به دست آوردن آزادی بیشتر جهت رسیدگی به کار خراسان، مالکیت تمام ایالات غربی را که عثمانیها در اشغال خود داشتند، بنا بر معاهده قسطنطینیه به عثمانیها واگذار کرد و این معاهده موقعیت ترکها را در تبریز ثبت نمود (سال ۱۵۹۰ میلادی).

شاه عباس به این ترتیب توانست تمام قدرت خود را برای مبارزه با مردم بخارا بکار برد و شهرهای اشغال شده را دوباره به دست آورد و آنها را تا جانب دیگر آمودریا عقب راند.

شاه عباس پس از غواخت خاطر ترکیه شرق، با آزادی بیشتری متوجه قسطنطینیه شد. طبیعت و هرج و مرج و حشتاکی که در ایالات آسیائی امپراطوری عثمانی در سالهای اول قرن هفدهم میلادی بیقوع پیوست، به سلطان صفوی اجازه حمله بر ق آسا و ناگهنه ای داد. او توانست عثمانیها را از آذربایجان «دروکند»، قلاع ارمنستان را متصروف شود و در سال ۱۶۰۲ میلادی قاتحانه ولرد تبریز گردد.



وصف تبریز از زبان جهانگردان

« اولیاء چلبی » سیاح معروف ترک که در زمان صفویه و حکومت شاه صفی در سال ۱۰۵۰ هجری از شهر تبریز دیدن کرده ، می‌نویسد : « ... دور تبریز شش هزار گام است و تمام اطراف شهر با دیوارهای قلمه محصور است. در حدود سیصد برج برای نگاهبانها ساخته شده و هشت دروازه دارد : دروازه اوجان ، دروازه شروان ، دروازه سرددود ، دروازه شام غازان ، دروازه سراو (سراب) ، و دروازه روی .

در هریک از این دروازه‌ها پانصد سرباز محافظت کشیک می‌دهند .

اولیاء سپس می‌نویسد : نام این شهر در زبان مغولی « تیوریس » و در زبان دری « تیوریز » است و هفغانان « تاب ریز » و در زبان فارسی « تبریز » می‌گویند ، یعنی تب را می‌ریزد .

حقیقتناً یک نفر مریض تبدار اگر به این شهر وارد شود و از آب گوارا و هوای لطیف این شهر استشمام کند ، از تب خلاص می‌شود .

اولیاء نیز حقیقه دارد که : مؤسس این شهر هارون الرشید خلیفة هباسی است. زبده خاتون زن هارون الرشید آب و هوای این شهر را بسیار پستدیده .

در این شهر بقدر شصصد دارالتعلیم هست که اسامی آنها بدین قرار است : مکتب شیخ حسن ، مکتب حسن مینندی ، مکتب تقی خان ، مکتب سلطان حسن ، مکتب سلطان یعقوب ، در این مکتبها هر سال به اطفال لباس داده می‌شود .

یکصد و هشت عدد تکیه در اویش هست که مشهورترین آنها تکیه شمس تبریزی ، تکیه بولاق خان ، تکیه عقیل ، تکیه میر حیدر (همان حیدر تکیه‌سی) ، نزدیک

مقبره سید حمزه) و سایر تکیه‌ها است.

شش عدد چشمه بزرگ در این شهر به اراضی جاری است. منبع آنها از کوه سهند است. غیر از اینها در داخل و خارج شهر در حدود نهصد کاریز و قنوات جاری است.

هزار و چهل عدد سفاخانه هست که بنای آنها مزین و بسیار عالی ساخته شده است. اسمی آنها بدین قرار است: سفاخانه رستمخانه، سفاخانه شاه اسماعیل، سفاخانه خدا بند، سفاخانه خواجه شاه، سفاخانه یارعلی.

در این شهر به محله، دروازه می‌گویند. اسمی آنها بدین قرار است: دروازه دمشقیه، دروازه پل باغ، دروازه میخواران، دروازه رزجو (شاید ویجویه)، دروازه شتربان، دروازه امیرقهق (امیرخیز)، دروازه سرخاب، دروازه دیک (شاید دیکباشی)، - سرای خان در این محله است - دروازه خیابان، دروازه چارمنار، که از محلات مشهور تبریز است.

بقدر هزار و هفتاد دستگاه عمارت اعیانی در این شهر هست، در محله امیرقهق عمارت الله ویردیخان، در محله ری، عمارت رستم خان و عمارت بندخان، عمارت پیربودان (شاید پیربوداق)، نزدیک مسجد سلطان حسن، عمارت مخصوص به خان از عمارت مشهوره است.

بقدر دویست باب کاروانسرای بزرگ و کوچک دد این شهر هست: کاروانسرای زینده، کاروانسرای شاهجهان (جهانشاه)، کاروانسرای شاه اسماعیل، کاروانسرای پیربودان، کاروانسرای دختر شاهجهان (جهانشاه) از کاروانسراهای مشهور است.

یکم هفتاد باب خان سوداگران هست: در بازار کلامدوزان خسان پندر، خان پیغم، خان بابا حقی، خان تمدیح خان، خان مستقیم خان، فرهادیه، خان جعفریه، خان فیروزخان، خان گوهرخان چفالهزاده‌باشا، خان کلانتر و سایر خانها. در حدود هفت هزار دکان در این شهر هست. بسیاری از آنها بطور «حلب»

ساخته شده . جمیع لامعه و کلاما در این بازار بخوش می رسد ، تیجه های جزو گش دارد ، کبار تجار در آنجا تجارت و کاسیوں می کنند .

یک تیجه بسیار عظیم هست که مثلث در جائی نیست « چهار درب آهنی دارد که به چهار سو بازار می شود .

از لطفت آب و هوا ، پیر و جوان و عموم اهالی شهر تندrst و سالمnd .
چشمان صاف و لیهای خندان داوند . تمام سروقد و لاله خد و سیاه پشم و خوش صورت هستند . اما مایل به کبر و غرورند ، ولی خوش صحبت و شیون هستند . اشرف این شهر اکثر شان از فرق ضاله (۱) و از اقوام و ملل متفرقه هستند .
تجار با تجارت بسیار ثروتمند شده اند و تماماً هیچی مذهب هستند .

هزاران طبیب ، جراح ، کحال ، و فصاد (رگشازن) در این شهر هست .
اما چندان محتاج به این طبقه نیستند و بی طبیب سروکار ندارند . اغلب حکماء علمای طب در کوهها با حلقات و دانستن خواص آنها مشغولند .

هزاران نفر مرد صالح و موحد و واعظ و ناصح در این شهر هست . به پران و سالمندان زیاده از حد اعتیار و اعتنا قائل هستند ، لز آراء آنها کاره گیری نمی کنند .
اعیان و اشرف شهر به سرهایشان سربند های طلائی می پیچند و تعییر کلمه قزلیاش بدان جهت است . اما بسیار از اهالی دستان سفید محمدی به سر می گذارند ،
مد توی آنها گله وزیها و زر و زیورها دوخته شده ، و به آن تاج می گویند . عمامه علمایشان زیاده از دو وجب است .

اعیانه ایشان جیمهای خوزکبود سنجابی و سایرین « چونخا » می بروشنند .

در این شهر همیشه بلد نسیمی می وزد که بوساکین این دهار حیات جلوه ای من پنهان شده ، بین جهت در این شهر اصلاً مرض تب وجود ندارد . بخشی پیران و سالخوردگان این شهر تا صد سالگی عمر می کنند و دارای لفکار « چو سطو » هستند .
بیست و یک باب حمام در این شهر هست : حمام پشت کوشک ، حمام شیخ ،
حمام چهانشاه در نزدیک مسجد جهانشاه ، حمام محله میلار میار (مهادمهین) ، حمام

دروازه سردرود ، حمام خیابان ، حمام سرخاب ، حمام شتربان ، حمام محله ری ،
حمام دروازه زرجو (ویجویه) ، حمام دروازه پل باغ .

این حمامها تماماً پاک و تمیز هستند ، و در بعضی از آنها حوضهای بزرگ
و کوچک هست و استادان و دلاکان این حمامها بسیار قابل وجوهای خوب صورت
هستند . غیر از اینها ، بقدر هفتصد باب حمامهای خصوصی هست که در بعضی از
آنها روی کاشیهای آن ، « حمامیة » فضولی شاعر مسطور است .

نانهای بسیار سفید و نارک مطبوع شکری و روغنی و حلواهای معطر مزغفر
و کباب کبک و مرغ و کبابهای نازک از گوشت گوسفند و چندین رقم پلو و آش و
شوربا و دلمه‌های مختلف بسیار مطبوع این شهر مشهور است .

سبیها و گلابیهای بسیار آبدار و لطیف و چندین رقم زردآل و قریب پنجاه
وشصت رقم انگور رازقی ، صاحبی ، کشمی ، خلیلی ، عسکری و قبس و انگور
طبرزد و کافوری و شیرازی و الحقی و چند رقم دیگر دارد .

هوای این شهر در نهایت لطافت و طراوت است و بیحساب گلستانها دارد .
تفرجگاه این شهر دامنه کوه سرخاب است ، از بالاترین نقطه این کوه اگر کسی
نگاه کند ، دریاچه شاهی (دریاچه ارومیه) را می‌بیند .

از جمله محسنات تبریز ، یکی اینست که آب جاری فراوان دارد و شب و
روز کوچه‌ها و خیابانها را جاروب کرده آب پاشی می‌کنند . بازارها و چارسوها
بقدرتی تمیز و پاک و خنک است که انسان از گرما متأثر نمی‌شود .

محسنات دیگری که دارد اینست که به خارجها دختر نمی‌دهند . از حقیر
(اویاء) سوال کردند که شما دختر کفار را نکاح می‌کنید و می‌گوئید بی‌ضرر است ،
در این حال ما اگر دختر به کافر بدهیم ، اولادشان چطور می‌شود ؟ حقیر در جواب
گفتم البته این کار خوب نیست و کار شما بسیار معقول و پستدیده است .

در چارسوها و دکانها ترازوی برنجی آویزان است که اصلاً دست آدم بر آن
من نمی‌کند و برای گندم و برنج و سایر حبوبات ، کیل استعمال نمی‌شود ، همه

آنها را با ترازو وزن کرده می فروشنند وای براحوال آنکس که در دادوستد تخلف کند یا کم فروشد ، به چشمش میل و به سرش طاس گرم گذاشته مجازات می کنند. محسنات دیگر ش نیز اینست که در دکانهای آشپزی و غذاخوری طبخ صحیح و مطبوع پخته و در و دیوار آن مکان و ظروف طعامها و کاشیها را باید پاک و تمیز نگاه دارند والا حق باز کردن دکان را ندارند . وقت سحر دکانها را با دعا و ثنای امامان باز می کنند ، غذاها را که عبارت از هریسه پلاو و زرد پلاو و بریان پلاو و کوکو پلاو و مزعفر پلاو و غیره است ، به غربا و اهالی شهر می دهند .

در تبریز چهل عدد کلیسا هست ، و در محلات سرخاب و چرنداب و گجبل و ولیانکوه بعضی از استانها هست که کبار اولیای عظام و عرفان و اکثر علماء و مؤلفین و مصنفین در آنجا مدفونند .

« اولیاء چلبی » در وصف قلعه معروف تبریز می نویسد : قلعه تبریز را در سال ۹۹۸ هجری در عصر سلطان مراد خان ثالث ، سردار معظم « قوجه فرهاد پاشا » بنادرد است . در دامنه کوه ولیان (ولیانکوه یا بیلانکوه) یک قلعه مربع الشکلی است ، محیط آن هشتاد گام است ، هفت برج و دو در بزرگ دارد ، یکی از درها به جانب غرب و دیگری به جانب شرق باز می شود . در شرقی را « در تبریز » می گویند . خادم جعفر پاشا وقتی که در تبریز سردار بود ، از عساکر عجم فرار کرده و در این قلعه متحصن شده بود ، عساکر عجم قلعه را محاصره نموده بودند ، لیکن یک شب جعفر پاشا دیوار قلعه را شکسته با چند هزار عسکر به عساکر عجم شبیخون زده و آنها را تا دم قلعه تبریز رانده و تعقیب کرده بود .

کندخدای جعفر پاشا با عساکر عجم جنگ کرده و در این جنگ شهید شده ، خادم جعفر پاشا دوباره بر شهر مسلط گشته و در قلعه « قله » تعمیرات و استحکامات زیاد بنادرد است . و یک در محکم و بزرگ به قلعه « قله » بنادرد و اسم آن را « باب تبریز » گذاشته بود .

در توى این قلعه بقدر صد خانه و یک باب مسجد هست . در این محل باخات

و بطیخچه‌های سبز خرم ذیلاد است. انگور و آلوی عباسی و گلابیهای بسیار لطیف و آبدار دارد.

این محل در خلاک تبریز یک ناحیه مستقلی است، هزار تن نفر نوکر و مأمور و سرباز و کلانتر و داروغه و قاضی دارد.
دندان محل خوبیهای عظیم به ما دادند و لازم پادشاه هدیه‌ها و تحفه‌ها به ما واصل شد.

در این دیوار به «بیگ سنجاق» سلطان، و به «سیر میران» خان، و به «رئیس» خان خانان، به «دقیردار» اعتمادالدوله، به «سردار قشون» سپه‌سالار، به «پیوچی باشی» دریان، به «رئیس الكتاب» منشی، به «بیگ آلای» کلانتر، به «ینی چری» دیزچوکن، به «رئیس ینی چری» دیزچوکن آغا‌سی، به «قوناچی» مهمان‌دار می‌گویند. این امرای مذکوره در حکومت و سیاست علاقه‌دار هستند و قانون ایران چنین است.
قدرتی پس از زمان سیاحت اولیاه چلبی، جهانگرد پرآوازه فرانسوی «هواییه زان هاردن» ضمن سیر و سفر در شهرهای ایران، در سال ۱۰۸۴ هجری وارد تبریز می‌شود.

«شلهون» می‌نویسد: ... تبریز بلده بزرگ و عظیمی است، و از حيث مقام و عظمت، ثروت و مکنت، تجارت و تعداد نفوس، دومین شهر ایران بشمار می‌رود. این شهر در منطقه‌ایه یک دشت، در پای کوهی واقع شده است. چنانکه در نقشه مربوطه بنظر می‌رسد، هیأت تبریز بسیار نامنظم است و اطلاق یک اسم (هنگی) برای آن مشکل بنظر می‌رسد.

این بلده فاقد هرگونه سور و بارو و استحکامات لازم است. نهر کوچکی بنام «اسپین» از وسط آن می‌گذرد، و اغلب اوقات موجب خسارات عظیم می‌گردد، منزل و عملافت واقعه در کنار و طول ساحل خود را ویران و منهدم می‌سازد.

نهر دیگری هم در جانب شمال شهر در مجاورت آن جریان دارد. پنهانی آب این نهر اخیر در فصل بهار تا پائیز، از رودخانه «سن» پاریس هنگام زمستان

کمتر نیست . نام آن «آجی» یعنی شور و نمکین می‌باشد ، چون در طی شش ماه آب نهر در نتیجه سیلابهایی که از اراضی نمکزار گذشته ، بدان ملحق می‌گردند ، شور می‌شود ، ماهی نیز در آن پیدا می‌شود .

تبریز به نه محله تقسیم شده و تقریباً مثل شهرهای دیگر ایران به فرقه‌های «حیدری» و «نعمت‌اللهی» قسمت گردیده است .

این فرق منسوب به دو گروهی است که در سده پانزدهم میلادی تمام ایران را بمانند «گلف و زی بلنهای» ایتالیائی در میان خود تقسیم کرده بودند . این شهر دارای پانزده هزار باب خانه و با غچه و پانزده هزار دکان و حجره است . در ایران ، دکاکین از منازل مجزی می‌باشند ، و غالباً در کوچه‌های طویل و عریض مسقف مقررنسی بهارتفاع پنجاه پا واقع شده‌اند . اینگونه کوچه‌ها را بازار می‌نامند . بازارها قلب شهر را تشکیل می‌دهند . منازل و خانه‌ها در خارج بازار پنا شده‌اند و تقریباً همه‌شان دارای باغی می‌باشند .

در تبریز قصور عالیه و عمارت‌بزرگ بسیار ندیدم ولی در مقابل ، این شهر دارای عالیترین بازارهای آسیا می‌باشد .

و سعت و عظمت این بازارها و گنبدها و طاقهای زیبائی که آنها را پوشانیده است ، توده عظیم و انبوه جماعتی که در طی روز در اسواق (سوق‌ها) مشاهده می‌شود ، و کثرت مقدار کالاهایی که در آنجا انباشته شده است ، بطور حیرت‌آوری ایهت و جلال بازارهای تبریز را نمودار می‌سازد .

زیباترین بازار شهر که مرکز معاملات کالاهای گرانها و جواهرات می‌باشد ، «قبصه‌یه» نام دارد که به معنای بازار شاهی است . این بازار متین و بسیار وسیع و بزرگ است . قبصه‌یه را در حدود سال ۸۵۰ هجری به فرمان «او زون حسن» که مقر سلطنش تبریز بود ، بنادردهاند .

دیگر عمارت‌و ابنیه عمومی نیز در ایهت و عظمت و کثرت نقوص پایی کمی از بازارها ندارد . سیصد دستگاه کاروانسرا از این شهر نشان می‌دهند . بعضی

از اینها هم به اندازه‌ای وسیع و بزرگ می‌باشد که در هر یک سیصد نفر آدم می‌تواند سکونت نماید.

قهقهه خانه‌ها و میکده‌ها و اماکن عمومی مخصوصاً صرف مشروبات تندی که از عصاره خشخاش نهیه می‌شود، گرمابه‌ها و مساجد کاملاً متناسب با عظمت و شکوه عمارات دیگر می‌باشد.

«زان شاردن» در توصیف مساجد تبریز می‌نویسد: تعداد مساجد تبریز دویست و پنجاه است. در اینجا من وارد خصوصیات فرد فرد این معابد خواهم شد، چون ساختمان آنها با مساجد عالیه پایتحت امپراطوری (اصفهان) بیهیچوجه فرقی ندارند. مسجد علیشاه تقریباً بال تمام مخروبه و منهدم شده است، قسمتهای سفلی که به گزاردن نماز افراد مردم اختصاص دارد، و منارة آن را که بسیار رفیع و بلند است، مرمت کرده‌اند. هنگام ورود از ایروان، نخستین اثری که از تبریز مشاهده می‌شود، همین مناره است.

چهار صد سال می‌شود که این مسجد را خواجه علیشاه بنا کرده است، مشارالیه صدراعظم غازان خان شاهنشاه ایران، که مقبره سلطنتش تبریز و در همانجا بخاک سپرده شده، بوده است. هنوز هم مقبره وی در یک منارة مخروبة عظیمی که بنام او منار خان غازان نامیده می‌شود، مشهود است.

مسجد موسوم به استاد شاگرد که امروزه نیمه خراب می‌باشد، سیصد و دویست سال پیش توسط امیر شیخ حسن ساخته شده است. تمام قسمتهای داخلی این معبد و قسمتی از مطلع خارجی آن زرنگار است. مسجد کبود بحال هشتاد و هفتاد و هشت هجری توسط یکی از پادشاهان ایران بنام جهانشاه یا هاه جهان بنا شده است.

مسجد دو منار کوچک می‌باشد، ولی دو منارة آن دارای ساختمان خاص و بسیار دقیق و صنعتی است، چنانکه یکی بروی دیگری افزاشته شده است و منارة بالائی از حیث ارتفاع و قطر خیلی بیشتر و بزرگ‌تر از پائینی است که پایه آن می‌باشد. در تبریز سه دستگاه بیمارستان وجود دارد که بقدر کفايت تمیز و نظیف و

بسیار خوب نگهداری می‌شود . این خسته خانه‌ها مخصوصاً اقامت دائم نیست ، ولی هر کس که وارد می‌شود ، روزانه دو نوبت برایش خوراک می‌دهند . این بیمارستانها را در تبریز «آش داغت» می‌نامند ، یعنی امکنة مخصوص احسان اطعام . در پایان هر در جانب مغرب در بالای کوه کوچکی یک مستغانم عمارت بسیار زیبائی که زیارتگاه می‌باشد مشاهده می‌شود و «عینالی» نام دارد (در این ایام عینال زیمال ، یعنی عین علی و زین علی خوانده می‌شود) .

ایرانیان مدعی هستند که حضرت علی (ع) که از طرف حضرت رسول اکرم (ص) به دامادی برگزیده شد ، جمیل ترین مخلوق تمام جهان بوده است ، ولذا هنگامی که قصد تعریف و توصیف یک چیز بسیار زیبائی را دارند ، می‌گویند : این عین است .

عینالی زیارتگاه و محل گردش و تفریح تبریزیان است . دبع رشیدی در خارج تبریز ، در طرف مشرق بصورت یک قلعه عظیم کاملاً مخربه‌ای مشاهده می‌گردد که قلعه رشیدیه نامیده می‌شود . این بنا چهار صد سال پیش توسط خواجه رشید صدر اعظم خازان خان به وجود آمده است .

شاه عباس هنگام مشاهده این قلعه مخربه ، چون ملاحظه کرد که موقعیت آن برای شهر بسیار مناسب و مسلط بر تمام تبریز می‌باشد ، در حدود صد سال پیش دستور تجدید بنای رشیدیه را صادر کرد ، اما جانشینان این پادشاه نظریه مغایری دارند و گذاشتند که بنا همچنان منهدم گردد .

آثار و بقایای اینیه و همارات همه و قلاع و استحکاماتی که ترکان عثمانی در اوقات مختلف ، طی حکومت خود در تبریز بنا کرده‌اند هنوز نمایان است . کمتر پرنگاه و صخره سنگ و ارتفاعات کوهستانی در مجاورت شهر مشاهده می‌شود که خالی از خرابه حصارها و قلاع کوچک و تلهای عظیم اینیه مخربه باشد . قسمت اعظم اینها را من به دقت تماشا کرده‌ام ، ولی هیچگونه آثار متبیقی در آن میان مشاهده ننموده‌ام . از زیر خاک جز آجر و قلوه سنگ چیزی بیرون نمی‌آید .

کامل‌ترین بنایی که از آثار و اینیتیه ترکان عثمانی در تبریز موجود است، یک مسجد عظیمی است که سطوح داخلی آن پوشیده از مرمرهای شفاف و درخشان و تمام جوانب خارجی آن مزین به خاتم‌کاری است. ایرانیان بعلت نفرتی که از بانیان این معبد دارند، آنجا را کثیف نگه میدارند و بنای آنرا منحوس می‌شمارند.

در میان آثار باقیه مخروبه تبریز، در خارج شهر در جانب جنوب، کاخها و قصور پادشاهان اخیر ایران جلب توجه می‌کند و در طرف شرق، بقاوی‌کاخی را که به قول ارامنه مقبر خسرو (خسرو پرویز) بوده است نشان می‌دهند.

از میان مدعی‌هستد که شاهنشاه، صلیب حقیقی حضرت عیسی و کلیه هنائم مقدسی را که از اورشلیم آورده بود، در این کاخ محافظت می‌کرده است.

«شاردن» در دنباله مشاهدات خود، درباره «میدان تبریز» و عظمت آن و همچنین نمایشاتی که در آن ترتیب داده می‌شد می‌نویسد:

میدان تبریز بزرگترین میدانیں بلاد عالم است که من دیده‌ام و خیلی بزرگتر از میدان اصفهان می‌باشد. ترکان (عثمانی) در این محل چندین بار سی هزار هسکر برای جنگ آراسته‌اند. همه روزه شامگاهان، این میدان انباهته از همۀ مردم است که برای تفریح و تماس‌های نمایشاتی که در آنجا به معرض تماشا گذاشته می‌شود جمع می‌گردد.

تفریحات میدان عبارتست از تمایشات شعبده بازان و بند بازان و مسخرگان ولودگان، کشتی گیری و نبرد قوچها و گاو نرهله، خواندن اشعار و سرودن داستانها و رقص گرگ (هنوز هم «قورت میدانی» یکی از محلات و میدانیں معروف تبریز می‌باشد و چنانکه لز نامش پیداست، اختصاص به رقص گرگان داشته، ولی در نامه‌های رسمی آنرا «میدان قطب» خوانند).

مردم تبریز لز رقص این حیوان فوق العاده خوششان می‌آید، بطوری که لز صدها مسافت پیمایه گرگهایی به شهر می‌آورند که بسیار خوب می‌رقصند. آنها که خوب تربیت شده‌اند، هریکی تا پانصد «اکو» معامله می‌شوند. اغلب اوقات

گرگان رفاصن سخت متغیر می‌شوند و هصیان می‌ورزند. در این قبیل موقع، اسکات و آرامش آنان مستلزم زحمات بسیار است. این میدان بزرگ در ساعت روز نیز خالی نمی‌باشد و در حقیقت بازار انواع و اقسام خواربار و اشیاء کم قیمت بشمار می‌رود.

در تبریزیک میدان بزرگ دیگری هم وجود دارد که در مقابل قلعه‌ای مخربه موسوم به قلعه جعفر پاشا واقع شده است. حکایت می‌کنند که در گذشته این محل میدان تسليحات قلعه بوده است.

در این ایام، مسلح (کشتارگاه - سلاح خانه) می‌باشد. کلیه قطعات عظیم گوشت که در تمام نقاط شهر به فروش می‌رسد، در همین محل کشتی‌پوست کنده‌می‌شود. «زان خاردد» در پیرامون جمعیت و آب و هوا و نعمات تبریز می‌گوید: من اهتمام بسیار برای تحقیق تعداد نفوس تبریز مصروف داشتم، معهذا یقین ندارم که حقیقت امر برایم معلوم شده باشد، ولی بطور قطع و با اطمینان کامل می‌توان گفت که سکنه بالغ بر پانصد و پنجاه هزار نفر است.

بسیاری از متعینین و متشخصین تبریز برایم تأکید داشتند که نفوس این بلده بیش از یک میلیون و یکصد هزار نفر است. تعداد بیگانگانی که در تمام اوقات در این شهر دیده می‌شوند، نیز بسیار زیاد است، از کلیه ممالک آسیائی در تبریز گروههای سکونت دارند. من کالائی نمی‌دانم که در این بلده، فروشگاهی (مخزنی، مغازه‌ای) از آن وجود نداشته باشد. سرتاسر شهر، مشحون از صنایع قماش و ابریشم و زرگری است. عالی‌ترین دستارهای ایرانی در تبریز تهیه می‌شود. بازرگانان بزرگ و عمده شهر برایم تأکید می‌کردند که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده باقته می‌شود. تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه، در مسکوی (روسیه)، در ترکستان، در هندوستان و ممالک ساحلی دریای سیاه گسترده است.

هوای تبریز سرد و خشک، سخت نیکو و بسیار سالم است، بطوری که

در این محیط بهیچوجه برای پیدايش و تکوین هیچگونه خواي و خلق بد ، زمینه‌اي موجود نیست .

سرما مدت مديدة دوام دارد ، چون شهر رو به شمال است . در قلل جبال اطراف آن (سهند) طی نه ماه از سال برف مشاهده می شود . تقریباً همه روزه صبحگاهان و شامگاهان باد می وزد . اغلب اوقات سال به استثنای تابستان ، باران می باشد و در تمام فصول در آسمان ابر مشاهده می شود .

عرض جغرافیائی این بلده سی و هفت درجه و طول آن هشتاد و دو درجه است . کلیه مایحتاج زندگانی در کمال وفور و فراوانی می باشد و حیات مردم کامل از قرین لذت و معاش بسیار ارزان است .

... اگر آنچه گفتم ، شایان توجه بود ، نکته‌ای که شرح می دهم ، کمتر از آن شگفت‌انگیز نیست : تأکید می کنند که هشت رقم انگور در اطراف تبریز بار می آید . در ایران بهیچوجه نقطه‌ای وجود ندارد که در آن بتوان دلپذیرتر و ارزان‌تر از تبریز زندگی کرد .

در اطراف تبریز کانهای عظیم مرمر سفید مشاهده می شود . نوعی از این سنگ وجود دارد که شفاف و درخشان و حاکی ماوراء می باشد . حکایت می کنند که این قسم مرمر از انجاماد تدریجی آب یک چشمۀ معدنی به وجود می آید . همچنان در نقاط بسیار نزدیک شهر دو معدن شایان توجهی وجود دارد که یکی نمک و دیگری طلا است . مدت مديدة تدریجی است که استخراج زد موقوف شده است ، چونه معلوم شده که عایدات حاصله به زور مغارجش را تکافو می کند و مردم متعاقده شده‌اند که هیچگونه نفعی در آن برایشان منتصور نیست .

آبهای معدنی نیز در تبریز بسیار است . مشهورترین و پر تعددترین آنها عبارتست از : آبهای معدنی بارنج که در نیم فرسنگی تبریز واقع شده است و سید کند که دهکده دیگری در فاصله هش فرسنگی شهر می باشد . این آبها گوگرد دارد و بعضی سرد و برخی داغ می باشد .

«شاردن» نیز ضمن نقل قولهای مورخین درباره پیدایش تبریز و وجه تسمیه آن و اشاره به بنای تبریز به وسیله زبده خاتون زن هارون الرشید، «تبریز» را به مفهوم پارسی آن، (رافع و بر طرف کننده تب) می‌داند و به درستی می‌نویسد که: در تمام عالم، من شهری نمی‌شناسم که درباره بنا و پیدایش و نام اولیه آن، نویسنده‌گان جدید اینقدر زیاد بحث و جدل کرده باشند.

«شاردن» در شرح دلاوریها و پایداریهای مردم تبریز در برابر سلطنت بیگانگان و دشمنان خارجی می‌نویسد که تبریزیان سه بار بر علیه سیطره ترکهای عثمانی (که تبریز را در اشغال داشتند) قیام کرده‌اند.

«شاردن» می‌نویسد: ... کمی بعد از حرکت سلطان عثمانی (سلطان سلیم)، مردم تبریز قیام کردند و بطور غیر متوجه ناگهان به کمک یک لشکر ایرانی بتوکر کهای عثمانی حمله کردند و دشمنان خویش را به طرز عجیبی قتل عام نمودند و اختیار شهر را به دست خود گرفتند. سلیم به تصرف مجلد تبریز توفیق نیافت و جهان را بدرود گفت، ولی جانشین وی (سلیمان کبیر) به دست «ابراهیم پاشا» سپهسالار اردوی خویش این شهر را از تو تسخیر کرد. سلیمان عثمانی صاحب این شهر مقدر گشت و دستورداد قلعه عظیمی در آن بنادردند که به قول موافقین مجهز به صد و پنجاه اربابه توب و دارای یک ساخلوچهارهزار نفری بود. ولی هیچیک از این تدارکات و تجهیزات، مانع قیام مجدد مردم تبریز بعد از خروج وی نگردید.

ابراهیم پاشای مذکور بعد از سه سال یعنی در ۹۵۵ هجری (۱۵۸۴ میلادی) مأمور انتقام از تبریز گشت. سردار ترک با یک روش وحشیانه این شهر را بگشود و پس از تسخیر آن با تهاجمات متوالی، به افراد قشون خویش فرمان غارت صادر کرد.

سپاه عثمانی مرتکب فجایع بسیار شنیع خلاف انسانی و وحشیگریهای بیشمنه‌ای در تبریز می‌شدند که نظایر آن به گوش آدمی نرسیده است. خلاصه با آهن و آتش انواع و اقسام سبعت و سختگیری که ممکن است، نسبت به اهالی

دوا داشتند . کاخ شاه طهماسب و کلیه عمارات عالیه با خاک یکسان شدند . با وجود همه اینها ، شهر تبریز باز هم در آغاز سلطنت آموات (سلطان مراد عثمانی) قیام کرد و به کمک اندک قوای ایرانی ، ده هزار نفر لز سپاهیان ترک را که مأمور حراست و حفاظت بلده بودند ، از دم تیغ گذرانید . « مراد » که از شجاعت و جسارت تبریزیان سخت در وحشت افساده بود ، قشون نیرومندی به سرداری عثمان پاشا صدراعظم خویش برای انهدام و اسارت کامل شهر و مردم آن اعزام داشت .

قشون ترکان عثمانی وارد تبریز شد و به قتل عام پرداخت . این حادثه هائله به سال نهصد و نود و چهار هجری مطابق سنه هزار و پانصد و هشتاد و پنج میلادي اتفاق افتاد . آنگاه به تعمیر کلیه استحکامات و قلاعی که سابقاً به دست ترکها ساخته شده بود ، اقدام شد .

هیجده سال بعداز لشکر کشی ترکان عثمانی ، یعنی به سال هزار و شصتموسه میلادی (مطابق هزار و دوازده هجری) شاه عباس کبیر با یک مهارت و سرعت و شجاعت غیرقابل تصوری بالندگ قوانی ، تبریزرا ازتر کها بازگرفت . او شجاع ترین سربازان خود را چندین دسته کرد ، این دلاوران ، گشته ها و نگهبانان نظامی ترک در خیابان های (خارج شهر) دستگیر کرد ، آنها را با چنان سرعتی به قتل رسانیدند که هیچکس را در شهر از این حادثه خبری نشد .

در دنبال دسته های کوچک مزبور ، یک گروه عظیم پانصد نفری از جنگاوران با لباس بازو گانی وارد شهر شدند . اینها مدعی بودند که کاروان تجارتی ایشان به فاصله یک روزه راه تبریز می باشد و آنها جلو تاخته زود آمده اند . مأمورین ترک این دعوی را یقین پنداشتند ، چون رسم کاروانها اینست که در مجاورت شهر های بزرگ ، بازرگانان بیشناز به داخل بلده می روند . بعلاوه تصور می کردند که هویت این گروه در نظر مأمورین نظامی و نگهبانان جنگی ، محقق و مسلم شده است . شاه عباس این گروه و دستجات را از نزدیک تعقیب می کرد و به محض

مشاهده ورود آنان به داخل بلده ، با شش هزار سپاهی به شهر هجوم آورد. دونفر از سرداران وی نیز به همین ترتیب هر یک از طرف دیگر به تهاجم پرداختند. ترکهای عثمانی که غافلگیر شده بودند، فقط به شرط حفظ جان تسليم گشتند. «شاردن» از این عملیات نظامی که منجر به قلع و قمع ترکان عثمانی شد، با عنوان «شاهکار سوق الجیشی شاه عباس کبیر» یاد می کند . «شاردن» می افزاید که حالیه : حکمران تبریز عنوان بیگلریگی دارد . سه هزار سرباز سوار تحت امر وی می باشد .

خوانین یا حکام قارض ، ارومی ، مراغه ، اردبیل ، و بیست سلطان ، که همه شان مجموعاً پانزده هزار سپاهی سواردارند، فرمانبردار فرانفرما تبریز می باشند. اندک زمانی پس از سیاحت «شاردن» فرانسوی ، «جملی کاروی» جهانگرد ایتالیائی به ایران می آید و ضمن مطالعه در شهرهای قم ، اصفهان ، شیراز ، بندرلنگه ، جلفا و روستاهای ایران ، از طریق جلفا ، مرند ، یامچی و صوفیان به تبریز می رسد (سال ۱۱۰۵ هجری) .

«کاروی» می نویسد : تبریز یا اکباتان (کاروی نیز مثل برخی از محققین و سیاحان ، اکباتان یا همدان را که پایتخت باستانی قوم ماد بوده ، با تبریز یکی می پنداشد) مرکز ایالت آذربایجان ، ۶۲ درجه طول و ۳۸ درجه عرض جغرافیائی دارد و در قدیم الایام پایتخت کشور ماد بود (قبل از میلاد) . ولی حالاً از آن عظمت دیرین ، شبیه بیش باقی نمانده و قرنهاست که میدان جنگهای بیهودی ایران و ترک (عثمانی) واقع شده است .

شهر تبریز در انthalی دشت و سیعی قرار گرفته که به دریاچه‌ای متکی می شود و از سه طرف مشرق و شمال و جنوب به سه رشته کوه محدود می گردد (مثل شهر ارضروم) و هوای آن مانند هوای شهر ایروان خیلی تغییرپذیر و میثالت است . دور تا دور شهر تبریز متجاوز از سی میل می باشد که با چهاری سیز و خرم و میدانهای وسیعی از همه طرف آن را احاطه می کند .

منازل مسکونی این شهر مثل دیگر شهرهای ایران ، گلی و نازیباست ، اما بازار و کاروانسراهای عالی و محکم دارد و موقعیت مهم تجاری این شهر گروه بیشماری از تجار و بازدگانان ملل مختلف را به خود جلب کرده است .

تمام محصول ابریشم خام گیلان به تبریز می آید و در اینجا از آن نخ ابریشمی تهیه می شود و این کارها نیز سبب بزرگی و کثرت جمعیت شهر می گردد . یکی از میسیونرهای « ژوزوئیت » به نام « فرانسو » با اغراق تمام ، جمعیت تبریز را مساوی جمعیت شهر رم می دانست ، ولی به عقیده من سکنه تبریز نباید متجاوز از دویست و پنجاه هزار نفر بوده باشد .

روز شنبه به تماشای برج شام غازان رفیم (که جمیع بدون سند و مدرک خیال می کنند همان برج بابل است !) این برج ۲۰۰ پا بلندی و ۴۰ پا قطر دارد . ضخامت دیوارهای آن نیز که در بعضی جاما رو به خرابی می رود ، تا دوازده پا می رسد . در پائین برج دری است که به پلکانهای حلزونی شکلی هدایت و پس از یکصد و بیست پله به اطاق کوچکی ختم می شود . دیوار خارجی برج از کاشی پرنقش و نگار و خطوط و اعداد متنوع مستور ، و طبقه اول قسمت درونی آن با نرده سنگی محدود و گویا قبربانی این برج است .

بعد به تماشای میدان وسیعی رفیم که پر از تجار و کسبه و صنعتگران و عمله ، و معروف به « آت میدانی » بود . معمولاً در این میدان اسبهای قشنگی فروخته می شود که از حیث قیمت بسیار ارزان و مناسب می باشد . من اسب بسیار قشنگی به نود عباسی خریدم که در اینالیا بیشتر از سیصد عباسی ارزش دارد . در این میدان صنعتگران زیادی مشغول تهیه پوست (ساغری) هستند و کفشها و چکمهای عالی و جلدی‌های ظریف کتاب با آن درست می کنند .

از دیدنیهای جالب ما در تبریز ، ورود باشکوه نائب خان (نائب الحکومه) و پانصد سوار او به شهر بود که هزار و پانصد سرباز از آنها استقبال کردند . باید دانست که فرمانده کل قشون ، همواره حکمران ناحیه آذربایجان هم می باشد و نیز

پس از احراز منصب می‌تواند همان مقام را به شخص دیگر یعنی «نائب الحکومه» واگذار کند و خود در یکی دیگر از نقاط مملکت زندگی نماید.

هنگام اقامت خود در تبریز، مدتها مهمنان کاپوسن (فرقه‌ای از کشیش‌ها و میسیونرهای فرانسوی) بودم که کلیسا و دیر قشنگی با مساعدت میرزا ابراهیم نائب الحکومه این شهر بنادرده‌اند. این مرد شخصی معارف پرور و علم دوست است، حتی یکی از پسران خود را پیش «پرکابریل» کانولیک به فراگرفتن زبان برگماشته است.

روز یکشنبه سیزدهم ماه در حال عبور از «آت میدانی» مردی را دیدم که پس اهایش را به چوبی بسته و از چند سو شلاق می‌زنند. در قسمتی از این میدان روزهای جمعه و اعیاد دیگر مسابقه تیراندازی برپا می‌شود.

طرز لباس روحانیان ایرانی تقریباً شبیه لباس رؤسای مذهبی ترکیه می‌باشد. بعد از ظهر همان روز با چند تن از رفقاء، سواره به قصد گردش در شهر به راه افتادیم، از روی چند پل قشنگ رودخانه شین چای (شیرین یا شین چای درست نامی در مقابل آجی چای یعنی تلخه رود است و سابقاً به مهران رود اطلاق می‌شد. آبش شیرین بود و مورد استفاده مردم) که از وسط تبریز می‌گذرد، عبور کردیم این رودخانه آب صاف و فرادان دارد و گاهی آب آن طغیان می‌کند و قسمت پائین شهر را زیر امواج خود می‌گیرد.

در داخل شهر تبریز مقابر متعددی وجود دارد که گنبدهای هرمی شکل آنها از کاشی‌های آبی و سیاه بسیار ظریف پوشیده شده و با خطوط عربی و نقشه‌های هندسی متنوع مزین می‌باشند.

در مراجعت، مرد سواری را دیدیم که لباس عجیبی پوشیده و کلاه مخروطی درازی برسر گذاشته بود و از دوسوی چپ و راست کلاه، شاخگونه‌ای از طناب آویزان کرده و بالای کلاه نیز دستمالهای ابریشمی الوان بهم پیچیده آویزان کرده بود. معلوم شد این مرد، جارچی و وظیفة او این است که اخبار جدید را از

هر قبیل، مانند قیمت اجناس مختلف و تصمیمات منفرقة حکومتی و فوت اشخاص معترض وغیره ، با صدای بلند در سرگذرها به اطلاع مردم برساند . درحالی تبریز معدن نمک سفید فراوان است. در اغلب نقاط شهر چشمه‌های زلالی وجود دارد که از منازل و خانه‌ها می‌گذرد ، گاهی برای استفاده از آب چشمه مجبورند چند پله از مسطح زمین پائین تر بروند (اینگونه چشمه‌ها را ، قیرخ ایاخ - چهل پله - می‌گفتند) ضرابخانه تبریز شبیه ضرابخانه ایروان است . وقتی که من بدانجا رفتم ، «عباسی» ضرب می‌شد .

دیر میسیونرهای کاپومن در نزدیکی میدان قرار گرفته ، هر روز عصر نزدیکیهای غروب ، صدای ناهنجار کرنای و طبل و سورنا بلند می‌شود . گویا این موسیقی گوشخراش نابهنه‌گام ، اختواری به بازاریان است که دکانهای خود را بینندند . بلا فاصله پاسداران شبانه وارد بازار می‌شوند و مقارن همین حال جمع کثیری از پشت بام با صدای بلند شروع به گفتن اذان می‌کنند ، به خلاف ترکیه که اذان باید در مناره‌های مساجد گفته شود .

یک ساعت و نیم از شب گذشته ، طبلای در کوچه و بازار می‌گردد و از این ساعت به بعد هر کس بدون چراغ و فانوس در کوچه دیده شود ، بوسیله پاسداران جلب و زندانی می‌گردد .

نزدیکیهای صبح همان طبل زن ، پایان یافتن ساعات قروق شبانه را اعلام می‌کند . از این ساعت به بعد ، دیگر پاسبانها مسئول نگهبانی بازار و امتعه مغازه‌ها نیستند ، هر کس باید خود متاع خویش را حراست کند .

روز چهارشنبه همراه پدر روحانی «ژورژ واندوم» به دیدن بازاری رفتم که میرزا صادق نائب‌الحکومة سابق آذربایجان بنادرده است . این بازار مسقف با گنبدی‌های آجری ، از چند کاروانسرا و عده زیادی مغازه تشکیل یافته است . در مجاورت این بازار انبار زیرزمینی وسیعی تعییه شده که گنبد آجری دارد و استخری در بیرون بدان متصل است . هنگام زمستان یخ این استخر را قطعه قطعه نموده در

آن انبار می‌ریزند و برای تابستان نگهداری می‌کنند. زمستان این شهر به حدی سخت است که آب این استخر به ضیغامت قابل توجهی بخ می‌بنند.

در جوار این بازار مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت اطفال مسلمان ایرانی بنده که به مسجدی اتصال دارد. کمی دورتر، مسجد و مدرسه کاروانسرا و بیخجال دیگری به نام میرزا ابراهیم برادر همان میرزا صادق بناگردیده است.

در مراجعت از تماشای کاروانسرا و ضرایخانه، از بنای معتبر دیگری به اسم قصریه نیز دیدن کردیم. این بنای گنبد بزرگ مرتفعی دارد و مرکز دادوستد تجار بزرگ است و نفیس‌ترین کالاهای را در اینجا می‌توان به دست آورد. بلافاصله بازار زرگران آغاز می‌شود. این بازار دارای گنبدها و طاقهای آجری محکم متعددی است.

روز پنجشنبه از میدانی که چوبه دار مجازات و اعدام در آن نصب شده است می‌گذشم، عده‌ای از زنان با چادر را دیدم که از زیر جسد آویزانی رد می‌شدند، معلوم شد که این زنهای خرافی برای آنکه بچه‌دار شوند به این کار اقدام می‌کنند. البته پولی هم برای این کار به شاگرد میرغضب که در پای چوبه دار استاده می‌دهند. اگر به چشم خود این موضوع را ندیده بودم، هرگز باور نمی‌کردم که زنهای پیدا شوند که عقیده داشته باشند جسد مرده می‌تواند آنها را باردار کند.

اغلب مردان ریش و سبیل دارند، ولی آنها که ریش و سبیل را دوست ندارند، عوض ستردن بانیغ، موهای خود را یکی یکی می‌کنند. ترکها (عثمانی‌ها) موهای زاید را با دوائی از بین می‌برند، ولی ایرانی‌ها معتقدند این عمل پوست بدن را زبر و خشن می‌کند.

در سه میلی شهر تبریز معدن طلائی وجود دارد که مقدار طلای استخراجی از آن کفایت هزینه خود را نمی‌کند لذا معطل مانده است. در چهار میلی همین ناحیه معدن مسی نیز هست که محصول فراوان و درآمد زیادی به خزانه پادشاهی دارد. «سرهنگ گاسپار دروویل» سیاح فرانسوی که نتیجه مشاهدات خود از ایران

را در سال ۱۸۱۲ میلادی یعنی قریب ۱۷۳ سال پیش در سفرنامه‌اش آورده است، در بحث از تبریز آن روزها، ضمن اشاره کوتاهی به تاریخ آذربایجان می‌نویسد: ایالت آذربایجان یا کشور ماد سابق از بحر خزر و قسمتی از کردستان و پاشانشین بازیزد تا گرجستان کشیده شده است. این ایالت از هر نظر جالب‌ترین مناطق ایران و از ایالات دیگر به مراتب حاصل‌خیزتر و پر جمعیت‌تر است. آذربایجان طی سالیان درازی میدان جنگ بوده، از این‌رو مردمان آن جنگجوتر از اهالی ایالت (ایالات صحیح است) دیگر ایران است.

آذربایجان به هنگام جنگ به تنهائی برابر تمام مناطق امپراتوری ایران لشکر پسیح می‌کند. واحدهای نظامی ارتض منظم ایران را نیز که مسلح به سلاح‌های گوناگون‌اند، غالباً سر بازان آذربایجانی تشکیل می‌دهند.

... امروز دیگر از عظمت تبریز چیزی باقی نمانده است. شهر متواتر است که جمعیت ناچیزی دارد. شهر کتوانی برابر میدان سابق تبریز است که گنجایش سی هزار تن لشکری داشت. آثار حصار سابق شهر در هر سمتی به فاصله دو، سه، حتی چهار میلی حصار فعلی شهر باقی است. حصارهای سابق در شمال شهر و دامنه کوه، بیش از جنوب و مجاور دشت محفوظ مانده است، زیرا در اینجا خیش گاو‌آهن زارعین، آنها را در هم نریخته است.

هنگامی که ترکها از ایران رانده شدند، افراد خانواده ملت مزبور نیز که سالیان درازی در ایران ساکن بودند، پا به گریز نهادند.

شهر تبریز بارها دست به دست شده و هر بار پایداری و مقاومت عجیبی در دفاع از خود نشان داده و با قتل عامهای مهیبی رو برو گردیده بود (به هنگام آخرین حمله ترکها به تبریز - سال ۱۷۲۵ میلادی - مردم شهر در تمام کوچه‌ها سنگریندی کرده و خانه‌ها و مساجد را کنگره بستند، آنگاه چنان باشد و پایداری به جنگ ادامه دادند که مهاجمین برای انهدام سنگرهای مستحکم که در برابر آتش توپخانه مقاومت می‌کرد، مجبور به استعمال «مین» شدند. پس از این نبرد در قتل عامی

که شش شبانه روز طول کشید، بیش از دویست هزار تن از اهل شهر کشته شدند – یادداشت مؤلف .)

گوئی این همه مصائب برای انهدام آن (تبریز) کافی نبود که چند سال بعد، زمین لرزه موحسنی آن را با خاک یکسان کرد و در زیر خرابه‌های آن بیش از نود هزار تن مدفون شدند (در زمین لرزه تبریز پدیده شگفت‌آوری رخ داد : هنگامی که زمین در جهت شرق به غرب بشدت تکان می‌خورد ، ناگهان در شمال غرب تبریز میان شهر و کوه ، صخره‌ای خاکستری رنگ به طول دو میل و عرض و ارتفاع پنجاه «تواز» – قریب صد متر – در امتداد شرق به غرب سر از خاک بدر کرد . صخره مذبور مخلوطی از گوگرد و ماسه بود و هنوز به رنگ خاکستری باقی است – یادداشت مؤلف .)

«ددوویل» دربحث از اوضاع «بازار» می‌نویسد: ... کسی حق ندارد شب در دکان خود بخوابد، زیرا بهم حض بسته شدن دکانها، بازار زیر مراقبت داروغگان قوار می‌گیرد . آنها در نقاط مختلف بازار ، مردان مسلحی بنام «میر – عس» می‌گمارند . از ساعت ۹ شب به بعد قرق شروع و هر رهگذری بازداشت می‌شود، رهگذران ناشناس چوب و فلک می‌شوند . آنها که در مظان تهمت دزدی یا سوء قصد باشند ، دفاع یا گوششان بریده می‌شود ، اما کسانی که مرتکب دزدی شوند ، به مرگ محکوم شده و دربرابر «دارالحاکومه» سر از تشنان جدا می‌شود تا عبرت بینند گان گرددند .

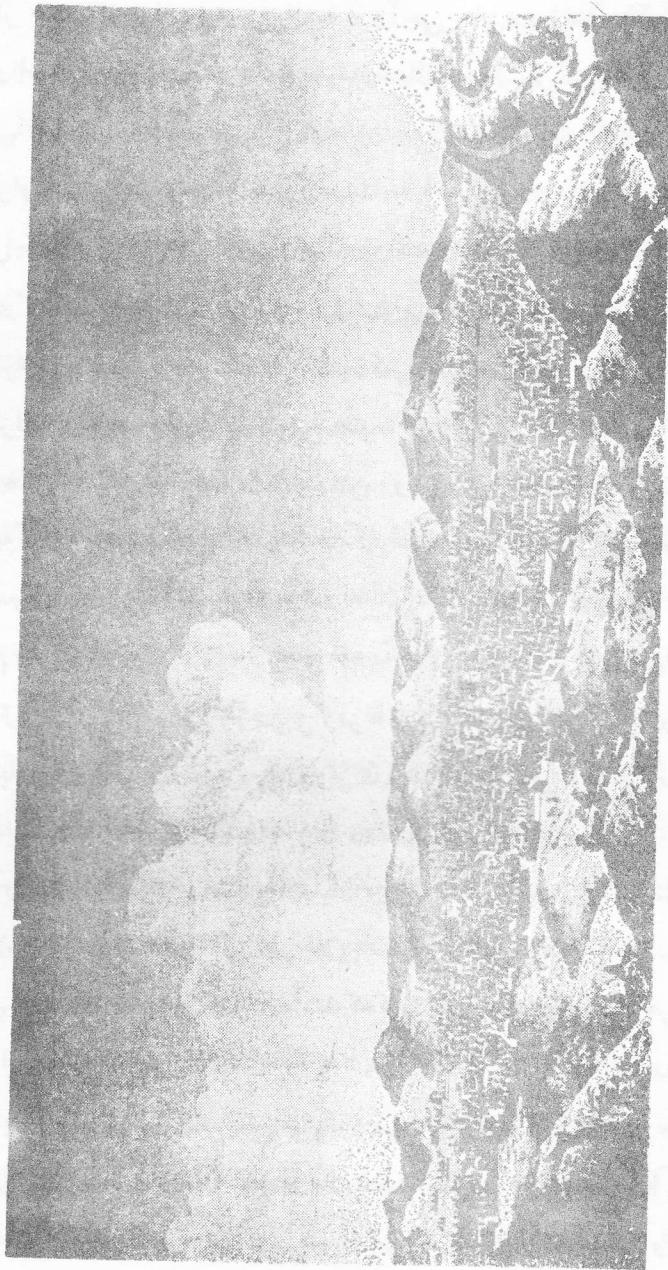
هر صفحی دو رئیس دارد . داروغگان برای جمیع آوری خراج به حساب بیگلربگی (فرماندار و رئیس شهریانی آن روز) با شاه ، با رؤسای اصناف سروکار دارند. اینان معمولاً از میان باسابقه‌ترین و امین‌ترین افراد صنف انتخاب می‌شوند. تعیین نرخ خواربار و تفییش اوزان و مقیاسات جزو وظایف داروغه‌ها است. آنها در این مورد مقررات را باشد عمل و به مراتب بهتر و ثمر بخش‌تر از سپک‌کنترل اروپائیان اجرا می‌کنند .

گرچه برای خواربار از هر قبیل نرخ تعیین می‌شود ، ولی عملاً فقط فروشنان و گوشت و نمک به بیش از نرخ مقرر ، مجازاتی و حشمتناک دارد : هر کس یکی از سه کالای مزبور را گرانتر فروخت و با وزنهای و ترازوی نادرست در کسب بکار برد ، آنرا از تنش جدا می‌کند .

در ارومیه بینی نانوائی را در حضور من برویدند. این مرد با سنگ ترازوی نادرستی جنس فروخته بود . هنگام اجرای مجازات ، داروغه به من اشاره کرد و به نانوایگفت : باید سپاسگزار ایشان باشی که بخطرشان جان به سلامت بردی . در کشوری که همه چیز ، حتی هیزم و میوه‌ها را (کش و منی) می‌فروشنند ، این سخت‌گیری بسیار بجا و منطقی است .

بازرگانان بیگانه و کاسبکار از صبح زود رو به بازار می‌آورند . چون نور خورشید بدرون بازار نمی‌تابد ، از این رو گردش در بازار در تابستانها بسیار مطبوع است . در زمستانها نیز درون بازار از برف و باران در امان است . گاهی خانمهای مشخص برای خرید یا ملاقات دوستان به بازار می‌آیند. ولی زنان طبقات متوسط از صبح تاشام چون مور و ملخ بازار را پر می‌کنند ، آنها به هر دکانی سرمی کشند تا در میان کنچکاوان ، مقام بر جستهای برای خود احراز کنند. من بارها ناظر زنانی بوده‌ام که قریب سه ساعت در شلوغ‌ترین نقطه بازار مشغول و راجی بودند و به زحمت به فریاد «خبردار» نوکران که پیشاپیش اربابان خود راه باز می‌کردند ، توجه داشتند .

سیاح دیگری از کشور فرانسه ، پ . آم . ژوبر (پیر-آمدۀ امیلیون - پروپ ژوبر) ، مقارن سلطنت فتحعلی شاه قاجار که از جانب « ناپلشون بنایپارت » برای انجام یک مأموریت سیاسی (برانگیختن ایران بر ضد دولت انگلیس) روانه ایران شده بود ، درباره تبریز می‌نویسد : ... راه از مرند به تبریز ۱۲ فرسنگ یا ۷۲ کیلومتر است . راهی است صعب العبور ، و چون از گردنۀ صوفیان می‌گذرد ، معمولاً به نظر طویل نر می‌آید . در دشت جنوب شرقی مرند ، آبادیهای ویران و متروک دیده



۲۷

می شود . پس از عبور از برابر این ویرانه ها به «آجی چای» رسیدیم (آجی چای همان تلخه رود است که به طول ۱۶۰ کیلومتر از شمال شهر تبریز گذشته و به دریاچه ارومیه می ریزد . «پلوتارک» مورخ یونان باستان در «زندگی آنوان» می گوید : قضا را پیش فراولان سپاه به رودخانه ای رسیدند ، آب این رودخانه گرچه سرد و زلال بود ، ولی چنان تلخ و زهر آگین بود که نوشیدن آن امکان نداشت .)

این رود که آبشن تلخ است ، در ۴۴ کیلومتری شهر ارومیه یازاد گان زردشت به دریاچه ارومیه می ریزد . روی آن پل مستحکمی بنا شده که طاقهای آن روی پایه های از گرانیت سیاه ، مزین به نقش قدیمه قرار دارد . همسفران که سراسر روز دسترسی به آب نیاقت به بودند ، از دیدن این رود بیش از حد خوش وقت شده ، شائق رسیدن به کناره آن بودند . اصولاً مشکل کم آبی برای ایرانیان دو برابر است ، زیرا صرف نظر از آنکه برای رفع عطش نیازمند آنتد ، برای تطهیر و وضو گرفتن هم به آب احتیاج دارند و هیچ گاه تیمم را با وضو برابر نمی شمارند . در اثر زلزله های موحشی (آخرین زلزله تبریز در سال ۱۷۸۰ میلادی روی داده است) آبادی های اطراف تبریز چنان ویران شده که تاکسی وضع آنها را در زمان آبادی نمی تواند به میزان خسارت و خرابی بی ببرد .

قبل از رسیدن به تبریز ، مسافر از میان ویرانه ها می گذرد . اکثر بنای های که در زمان شاردن وجود داشته ، بر اثر این بلاعظیم از میان وقته است . حتی در موقع عبور من هم نکلن شدیدی حادث شد که بیش از چهل منزل را خراب کرد و عده ای زیاد از سکنه را متولی ساخت .

«زوبر» در دنباله سخنامش می افزاید : مردم آذربایجان که تبریز مرکز آن است ، در برابر آقا محمد خان (قاجار) که قصد تصرف این ایالت را داشت ، به سختی مقاومت کردند . لاجرم وی هم پس از موقتی با نهایت سختی و بی رحمی به تنبیه آنان پرداخت ، زنان و جوانان زیبای را به بردگی بفروخت ، بیشتر ارامنه را اعم از مرد و زن و پیر و جوان سر برید . پس از مرگ وی دوباره آذربایجان

رو به آبادی گذاشت.

عباس میرزا (پسر فتحعلی شاه) که هنگام ورود من به ایران حکمران این ایالت بود، از هیچگونه بدل مساعی برای بازگردانیدن خانواده‌هائی که از آذربایجان مهاجرت کرده بودند، فروگذار نمی‌کرد. این نکته، امری معقول هم بود که با وجود حکومتی عادل در آذربایجان، این ناحیه برخلاف ترکیه آسیائی رفتارهای آبدار و مسکون تر خواهد شد، زیرا در ایران از آنهمه اخاذی و رشوه خواری، انقلابات و جنگهای داخلی که هرسال باعث خرابی دهات و مهاجرت ساکنان و متروک افتدن اراضی زراعی می‌شود، خبری نیست.

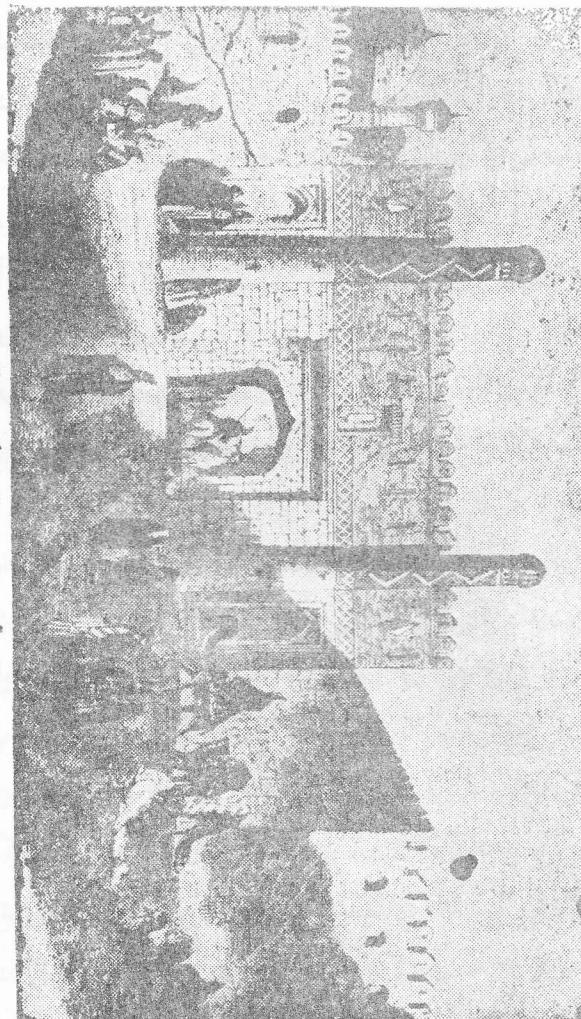
دانشمند وجهانگرد فرانسوی، «اوژن فلاندن» که در زمان محمد شاه قاجار در سالهای ۱۸۴۱-۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۸-۱۲۵۶ هجری) به ایران آمده، درباره تبریز می‌نویسد:

... اگر هوای تبریز لطیف و علاج کننده امراض است، در عوض خاکش باعث خطراتی می‌شود که از راه لر زشهای مداومی حادث می‌گردد. به همین علت بیشتر اراضی آذربایجان را خرابهای مسخون داشته. از این رو ایرانیها مبداء سام آذربایجان را جهت من چنین نقل کردند: (آذربایجان یا زمین آتش درون)، لیکن این تسمیه متعاقب این فکر است که اگر آتش را به این ناحیه نسبت می‌دهند، آتش مقدس خواهد بود که کیش زردشتی را در آنجا نشوونما داده ...

خرابهای تبریز را علاوه بر زلزله‌های آتش‌نشانی، باید از جنگهای که بین ایرانی‌ها و ترک‌ها در این محل واقع شده دانست.

... عثمانی‌ها در مدت شصت سالی که تبریز به تصرف شان بود، آن را ریشه‌کن ساختند. این علل که بهم دست داده‌اند، باعث شده که امروز تبریز شهری خرابه نشان داده شود.

حال تبریز غمگین و حزن‌آور است. اهالی از ترس و خامت زلزله، منازل را در امکنه پست ساخته و مساجد را بدون منواره بنا کرده‌اند. باین جهت



દેવી મંદિર પુરુષ વિજય નામના

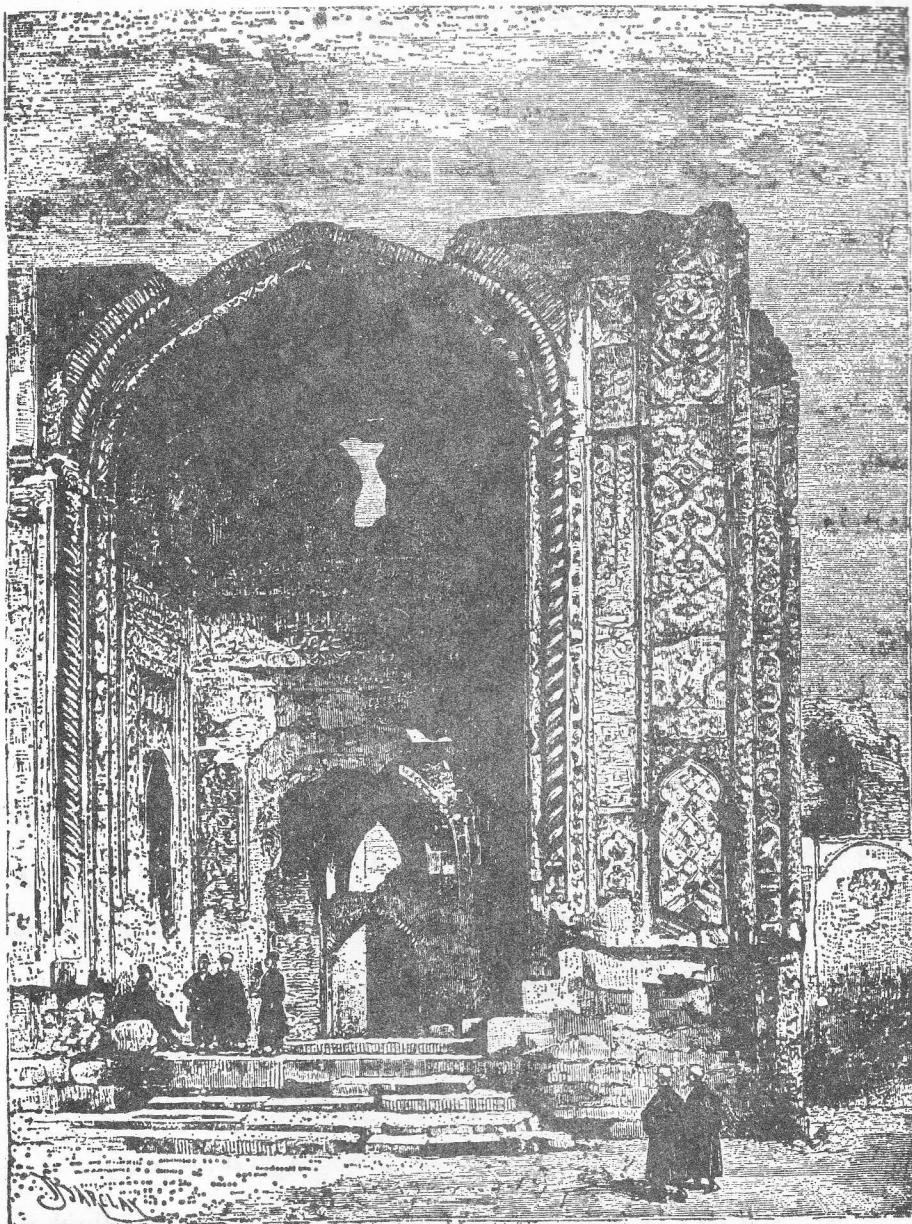
است که منظره بازارها مانند منازل و مساجد از هر آرایش و زینتی عاری می‌باشد. قسمت عمده سقوف بازارها از چوب است. خرید و فروش در این بازارها زیاد می‌شود و تنوعی بزرگ از تجارت در آن دیده می‌شود.

قطع نظر از اهمیت تبریز بعلت حکومت نشینی، این شهر یکی از بزرگترین ایالات ایران (است) و بازرگانیش اهمیتی ویژه دارد و تجارت آن از سایر نقاط ایران به مراتب بهتر است. کاروانهای متعدد پیوسته کاروانسراهایش را از جمعیت مملو ساخته، محصولات داخلی آسیا و اروپا را بدان آورد و برد می‌کنند. چند حجره تاجر نشین دارد که چیت و ماهوت انگلیسی می‌فروشند و بازارشان متهای رواج را دارد، چه ارزانتر و مناسب تراز خود ایرانی‌ها که بیافتد، تمام می‌شود. این رشتہ تجارت وابرشم جات در دست انگلیس هاست که روزبه روز بر رونقش افزوده می‌گردد.

تبریز از هر طرف با حصاری دو پهلو و کنگره دار احاطه شده که برج و باروهای گرد دارند. در حصارش چندین دروازه است که سه تایشان به واسطه قزینیات بر دیگران برتری دارند. هریک از دروازه‌ها بروجی کوچک خیلی بلند شبیه به مناره دارند که از میناهای الوان و نقشهای در زمینه آنها تزئین شده است.

جمعیت تبریز در زمان «شاردن» در دویست سال پیش پانصد هزار بوده (شاردن، جمعیت تبریز را پانصد و پنجاه هزار نفر می‌نویسد) و اکنون به یکصد و پنجاه هزار تقلیل یافته که بیشتر مسلمان و عیسوی می‌باشند (مقصود، ارامنه هستند). وضع جغرافیائی اش چنان است که در مرکز بزرگترین و غنی‌ترین استان ایران واقع شده، با روس و ترکیه همسایه می‌باشد. و بدین جهت مهم‌ترین حکومت نشین ایران است.

در زمان فتحعلی شاه، پسرش عباس میرزا آنجارا محل اقامت خود قرار داد و در مقابل روس‌ها سدی شد، وی پشتیبانی قوی برای دولت و ارتش ایران بود و تدبیری می‌اندیشید که در حقیقت هریک، ایران را از خطراتی مصون می‌داشتند.



نمایی از مسجد کبود

اما (بعثت) گرانی قیمت و نقصان اسلامیه، با این شاهزاده جوان میهن پرست و شجاع مخالفت ورزیدند. در تمام مدتی که به تبریز اقامت داشت و پس از معاهده ترکمان چای نگذاشتند کاری از پیش ببرد. با این وصف، عباس میرزا شهرتی بسرا دارد، چه، تجارت این شهر بزرگ را که تا این وقت رونقی نداشت، رو به ازدیاد و رواج گذارد.

تبریز و حوالی اش را قبایل ترکی که قزل باش نامیده می‌شوند، مسکن گرفته‌اند. از اتحاد و اختلاط این قبایل مختلف ترکی الاصل تیجه چنین شده که زبان عمومی فارسی در همه جای این محل حکمران نگشته، بلکه هر محل لهجه‌ای ویژه دارد که از یک طرف، جفتای یا زبان ترکمن‌ها و از طرف دیگر از زبان ترکی اسلامبولی یا آناتولی مشتق شده و این زبان تا تهران شیوع دارد و بدان تکلم می‌کنند. از آنجا با فارسی مخلوط شده، کم کم هرچه بعترف جنوب پیش روند، از قدرت این زبان کاسته شده و فارسی سره جایگزین می‌گردد.

در حدود اوآخر سلطنت دودمان قاجار، «ویلیامز جکسن» استاد زبانهای هند و ایرانی دانشگاه کلمبیا، در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ میلادی، تصویر دیگری از تبریز آن روزها ارائه می‌دهد:

... اگر کسی متظر باشد که منظرة تبریز را بنگرد و بناهای رفیع و تنوع رنگهای را که می‌توان از مشرق زمین سراغ کرد بیابد، نویسید خواهد شد. در عرض تا بخواهید خانه‌های یک طبقه‌ای که دارای بامهای مسطوح است، به چشم می‌خورد، و تنها چیزی که منظرة شهر را از این یکتاختی بیرون می‌آورد، سقفهای منحنی بازارها و دیوار بلند ارک قدیم شهر است.

بناهای را بیشتر از گل و آهک می‌سازند، و همین نکته، ظاهر غم انگیزی به معماریهای محقر شهر می‌بخشد. دیوار خانه‌ها دارای پنجره‌هایی که به کوچه باز شود، نیست. خانه‌ای تبریز دارای درهایی است که رنگ نخورده است و به مرکدام از آنها گل می‌خهائی کوفته‌اند.



تصویری از مسجد گبود قبل از بازسازی آن

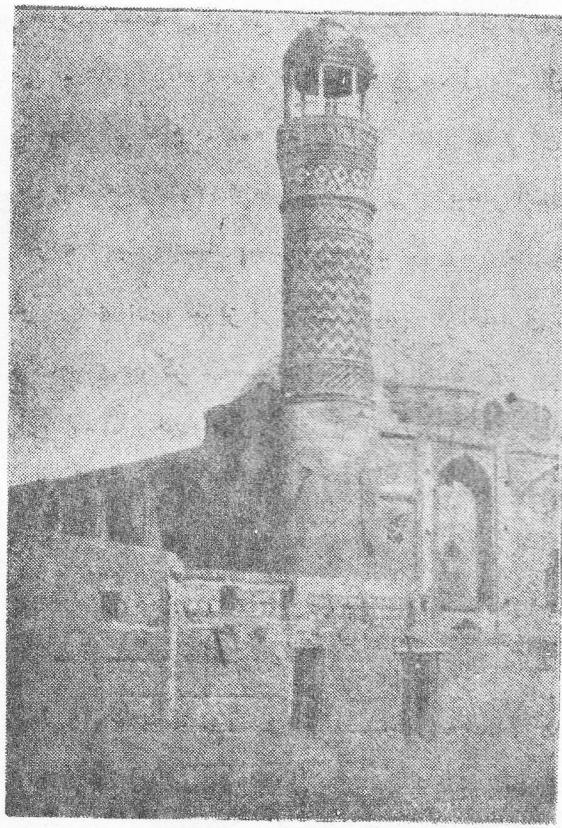
شهر تبریز دارای حصاری است که از قدیم ساخته‌اند و به تدریج که شهر بزرگ شده است، به محیط حصار افزوده است. در کنار دیوارهای شهر باعهای قرار دارد که مشرف بر تاکستانها و بوستانها است. از هزار سال قبل تبریز بداشتن میوه‌ها و سبزیهای خوب معروف بوده است، اما قرینه‌ای که حکایت از وفور سبزی کند به چشم نمی‌خورد. هنگامی که من از حومه تبریز دیدن کردم، همه چیز مستور از برف بود، حتی تپه‌های کوتاه مجاور دشتی که در شمال و شمال شرقی شهر قرار گرفته است، این تپه‌ها در مقام مقایسه با کوه سهند که ارتفاع آن از سطح دریا در حدود دوازده هزار پا (حدود ۳۵۴۷ متر) است و در بیشتر ایام سال جامه‌ای از پوست فاقم دربر کرده است، بسیار پست می‌نمود.

صرف نظر از طهران، تبریز از حیث اهمیت و اعتباری که دارد، بیش از دیگر شهرهای ایران برای مرکزیت سیاسی مناسب است. تبریز دارای بیست و چهار بخش است و هر بخش به وسیله کدخدائی اداره می‌شود که مسئول «بیگلر بیگی» است، او نیز به نوبه خود تابع «حاکم» و حاکم نیز فرمانبردار شاه است.

به طور کلی کوچه‌های تبریز سنگفرش نیست، مگر در جاهای معدودی که زمین را با قلوه سنگ فرش کرده‌اند.

چون روهنایی کوچه‌ها تابع نظم و ترتیب نیست، کسانی که شبانگاه از خانه بیرون می‌روند، فانوسهای استوانه‌ای شکل بزرگی که شبیه فانوسهای چینی ما از ململ نازک ساخته شده است همراه می‌برند. بزرگی این فانوسها به نسبت شان و مقام کسی است که وی را با این وسیله روهنایی ملازمت می‌کنند (زیرا در ایران عموماً نوکر در التزام ارباب حرکت می‌کند) و اعیان را از فانوس بسیار بزرگی که پیشاپیش آنان می‌برند، می‌توان شناخت. بلندی این فانوسها سه پا (یک متر) و قطر آنها بیست اینچ (حدود نیم متر) است.

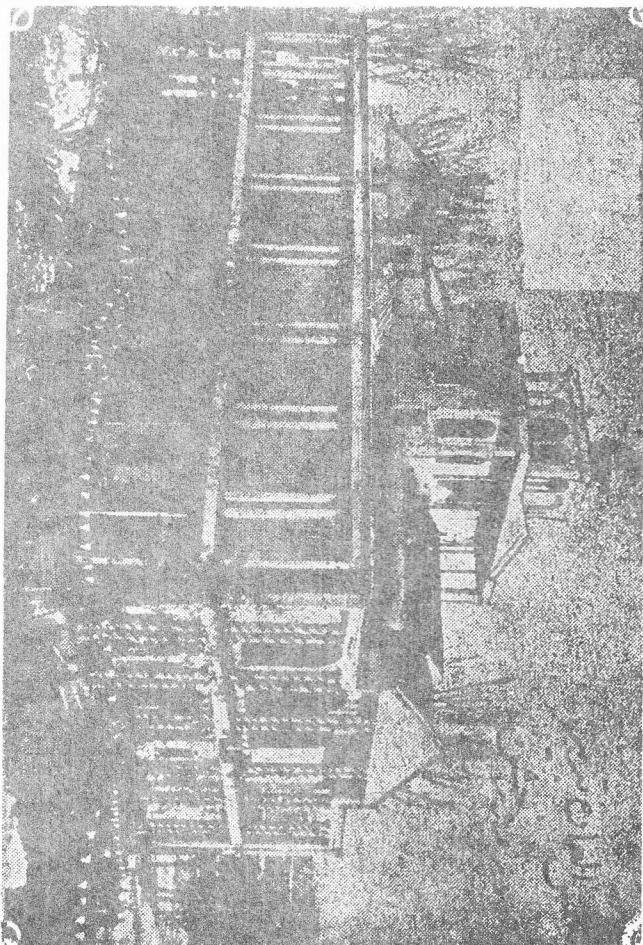
در تبریز دو بنای تاریخی دیدنی مرا غ داریم که تا حدی رو به ویرانی



يقعه صاحب الامر (ع)

نهاده‌اند. از این دو بنا آنکه نمایان‌تر است، ارک است که از هر نقطهٔ تبریز به‌چشم می‌خورد. ارتفاع با روی ارک متجاوز از صد پا (حدود سی متر) و قطر دیواره‌های آن بیست پا تمام (۶/۹۶ متر) است. منظرة مخوف این توده مهیب با این روایت که در قدیم بزهکاران را از بالای ارک به پائین می‌افکندند، سازگار است.

به موجب یکی از روایتهای محلی، زنی به طرزی عجیب از این مرگ وحشت‌انگیز که بدان محکوم شده بود، رهائی یافت: دامن شلیته او که مانند بالن بود به صورت چتر نجاتی درآمد که مانع از سقوط ناگهانی اوشد و او را صدمه‌ای نرسید (حاج حسین نجوانی در «چهل مقاله» می‌نویسد: این بنای عالی - مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه - مانند سایر آثار باستانی تبریز در اثر زلزله‌های بی‌شمار و حملات خارجی‌ها از بین رفته و فقط دیوارهای عظیم مخروبه و محراب بسیار بلند آن مسجد عالی که از طاق‌کسری بزرگتر نوشته‌اند، باقی مانده. در اطراف این بنا به تدریج زمان عمارت‌های مفصل و حصارها و باروهای بزرگ و قلاع محکم تواندزتوئی درست کرده بودند و بدین مناسبت بین الناس - در زبان عامه - ارک نامیده شد، و ارک در لغت به معنی قلعهٔ کوچکی است که در داخل قلعهٔ بزرگی باشد... عباس میرزا قسمتی از این بنا را دارالحاکومه خود قرار داده و قسمتی را محل سکونت قشون و مهمات دولتی کرده بود، و نیز نوشته‌اند که عباس میرزا دفعه‌آخر که مشغول جنگ با روس‌ها بود، در این محل توبخانه و زرادخانه مفصلی ساخته بود... این بخطوطه که در تاریخ ۷۲۷ هجری در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان به تبریز آمده، در شرح مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه که به‌چشم خود دیده، چنین می‌نویسد: ... به مسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف به جیلان ساخته است، رسیدیم در خارج مسجد طرف راست رو به قبله مدرسه‌ای بود و در طرف چپ، زاویه‌ای که صحن آن مفروش به سنگ مرمر و دیوارهای آن مسجد آراسته به سنگ کاشی صاف لغزنده‌ای بود و از میان آن مسجد، نهر آبی جاری بود و انواع اشجار و درختان انگور و شاخه‌های یاسمن در صحن آن موجود بود ...



حمدالله مصوّفی در «نژهه القلوب» می‌نویسد: و وزیر خواجه تاج‌الدین علیشاه چیلانی در تبریز، در خارج محله نارمیان «مهادمهون» مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنه‌ش دویست و پنجاه گز در دویست گز می‌باشد و در آن صفة بزرگی از ایوان کسری به مدائن بزرگتر ساخته است. اما چون در همارتش تعجیل کردند، فرود آمد و در آن مسجد، انواع تکلفات به تقدیم رسانیده و سنگ مرمر زیاد در او بکار برده‌اند که شرح آن، زمان بسیار باید ...)

«جکسن» در دنباله مشاهداتش از تبریز می‌نویسد: دومین بنای تاریخی که از نظر هنر معماری جالب‌تر از ارک علیشاهی است، مسجد معروف به مسجد کبود تبریز است. این نمونه زیبای هنر اسلامی که تاریخ بنای آن متعلق به نیمة قرن پانزدهم میلادی (قرن نهم هجری) است، اکنون یکباره روی به‌ویرانی نهاده است، اما دیوارها و طاقهای شکسته‌اش هنوز دارای خطوط مناسب و زیبا و پوشیده از کاشیهایی به رنگ آبی سیر است که بارگاه‌های زرد و عنابی و سفید و سیاه به صورت نقوش و طرحهای زیبای اسلامی تزئین شده است.

در باره دیگر بنای شهر، همین بس است که به ذکر مختصراً درباره آنها پردازیم: می‌گویند که در تبریز سیصد و هیجده مسجد وجود دارد که هیج بیک طرف نسبت با مسجد کبود نیست. در این شهر مزار هشت امامزاده یعنی پیروان حضرت رسول (ص) و دامادش علی (ع) باقی است. علاوه بر اینکه می‌گویند بعضی اصحاب حضرت رسول (ص) در کوه سهند مدفونند. این مطالب مؤید لقب پرافخار «قبة‌الاسلام» است که تبریز حتی شش قرن پیش از این داشته است. مردم این شهر چنان در مسلمانی تعصب دارند که چنانکه شنیدم، «معمول» وجود جهودان را در تبریز برنمی‌تابند.

قدیم‌ترین قسمت شهر، «قلعه» نام دارد، اگرچه در واقع دیوارهای آن از میان رفته است و قسمت اعظم خندقها را پر کرده و بر روی آنها بنا ساخته‌اند. در قسمت مرکزی این قلعه کهنه، بازار تبریز قرار دارد که اگر بهترین مرکز



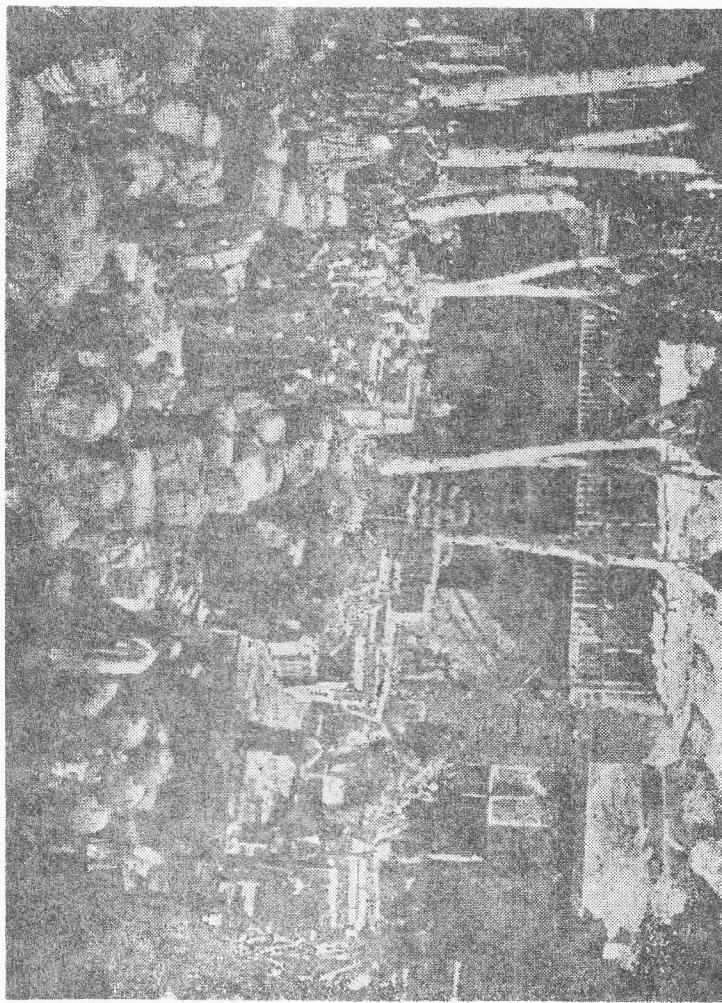
تابلوی نقاشی شده از بازار فدیمی تبریز

تجارتی ایران به شمار می‌رود و برای سیاح و مسافر سرچشمه دیدنی‌های بی‌پایان است. بازارهای تبریز از نظر معماری، از نوع خاص بنای‌های شرقی است. از چندین جریب زمین که بر روی آن طاقهای ضربی زده‌اند، تشکیل شده است. در ساختمان بازار آجر و دیگر مصالح ساختمانی به کار رفته است. بازار سقف دارد و هر قسمت آن به وسیله معب باریک درازی از قسمت دیگر ش جدا می‌شود و در دو طرف آن، دکانها و شاهنشین‌ها ساخته‌اند. در فواصل معین درهای بزرگی دیده می‌شود که مدخل سراهای چهارگوش و سرپوشیده‌ای را تشکیل می‌دهد، و این سراهای جای بار افکنند کاروانها و آرمیدن کاروانیان است. بر روی هم چندان روشن نیست و تیره و تار است، مگر در فواصل منظمی که وزنی در سقف پدید آورده‌اند تا از آن، شعاع آفتاب به درون بازار بتابد. فایده دیگر این روزنهای آن است که گرد و غبار را بیرون می‌دهد.

راه عبور و مرور بازار پیوسته پر از دحام است، حرکت شتران و خران و بابوها به آشتنگی و پریشانی جماعت نامنظم خریداران و فروشنده‌گان می‌افزاید و فریاد قطع نشدنی «خبردار، خبردار» که از حلقه رانندگان بیرون می‌آید، رهگذر را به ستوه می‌آورد. بخصوص هنگامی که ناچار باشد به زحمت خود را در کنار دیوار جای دهد تا فلان اهیان بباید و بگذرد. این مرد محظوظ ممکن است سوار بر اسب باشد و در پیش او فراشی چماق به دست راه بگشاید، اما گاهی آن بزرگوار با کالسکه عبور می‌کند و سوارانی که ملتزم رکاب او هستند، در جلو حرکت می‌کنند.

بازار اندکی پس از طلوع آفتاب باز و هنگام غروب بسته می‌شود، و در این موقع دکانها با درهای چوبی، و درهای بازار را با کلون می‌بندند و قفل می‌کنند. غرفه‌هایی که کالا را در آن عرضه می‌کنند، در حدود ده دوازده پای مربع (حدود بیک مترا مربع) و گاه نیز کمتر از این است. خریداران داخل دکانها نمی‌شوند، بلکه در حین عبور از معتبر تبغ و باریک بازار با فروشنده‌گان به معامله کردن

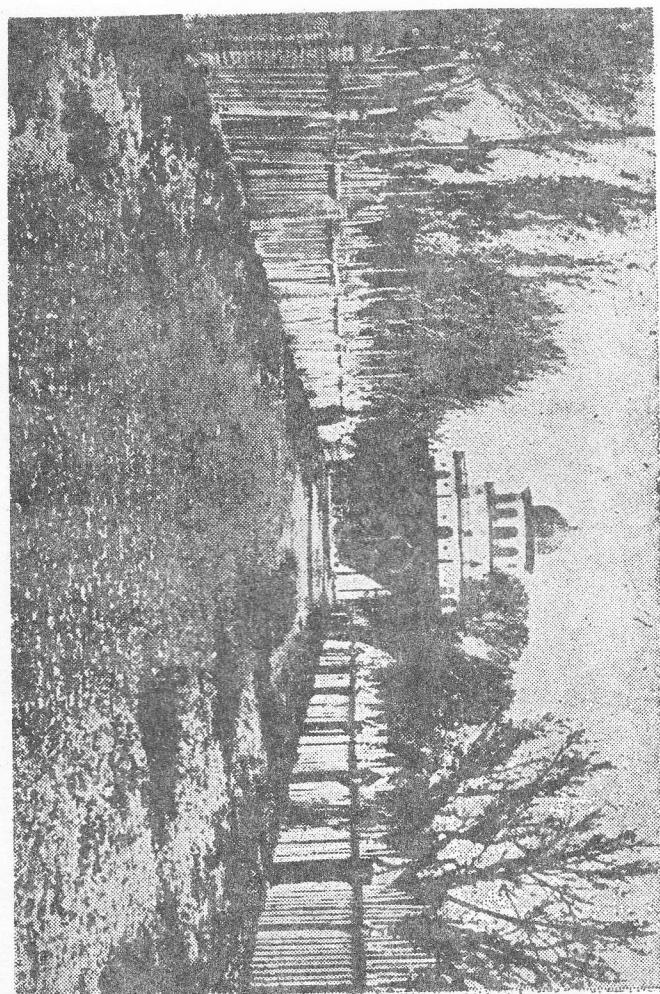
سرایی ده گیریز



می‌پردازند. فروشنده با بیحالی و تنبیلی روی لبه آجری دکان خود چمباتمه می‌زند و گاهی آهسته بر می‌خیزد تا از عقب حجره جنسی را که مشتری می‌خواهد نگاه کند، برای او بیاورد. پس از چانه زدن بسیار اگر میان فروشنده و خریدار توافق حاصل نشد، جناب تاجر قیافه سرد و غیردوستانه‌ای به خود می‌گیرد یا کبر و غرور مخصوص شرقی‌ها را نشان می‌دهد، و خریدار از این دکان به دکان دیگر می‌رود. در بازار واحد پولی که هنگام معامله رد و بدل می‌شود، «قرآن» یا سکه‌ای دو قرانی است که دومی تقریباً برای بیست «سنت» آمریکائی است. یک قران مرکب از بیست شاهی، و هر شاهی معادل نیم سنت است. تومان عبارت است از ده قران یا چیزی کمتر از یک دلار. با اینهمه، سکه یک تومانی عملاً وجود ندارد مگر به صورت سکه‌های کمیاب طلا. هر چند بانک شاهنشاهی ایران اسکناسهایی که دارای گراورهای زیبایی نشر کرده، اما صرف نظر از طهران و تبریز در سایر شهرهای ایران با تنزل بسیاری مبادله می‌شود. از اینجاست که مسافر هنگام عزیمت باید کیسه‌های سنگین پراز سکه‌های نقره با خود حمل کند و این بارگران را به سر بار خود نهد.

بعداز ظهر یکی از روزهایی که در تبریز اقامت داشتم، وقت خود را صرف دیدن با غها و کاخ بیلاقی و لیعهد کردم. او به شیوه و لیعهد های سلف خود که از صد سال پیش در تبریز نشسته‌اند، این شهر را مرکز و مقر خود ساخته است. این قصر نابستانی که دارای با غها زیبایی است، در قسمت جنوبی شهر قرار دارد، هر چند آن را «باغ شمال» می‌خوانند (باغ شمال تبریز که اکنون تبدیل به استادیوم ورزشی شهر شده، از آثار سلطان یعقوب آق قویونلو است و گویا مقصود بانی آن از این تسمیه این بوده است که همنام با غ شمال هرات که در زمان سلطان حسین شهرت جهانی داشت، باشد. شاه طهماسب اول پس از بازگشت از قرا باغ، در این محل - باغ شمال تبریز - جشن باشکوهی ترتیب داد).

هنگامی که از باغ شمال دیدن کردم، برف چنان باریده بود که نتوانستم



بعضی از عمارتات باخ شاهزاد

منظرة واقعی باع را در بهار و تابستان در ذهن خود مجسم کنم، اما خیابانها و کوچه‌ها و صفت بندی درختان به نحو جالب و زیائی طراحی شده است و دروازه قوسی شکل باع که از آجر ساخته شده است منظره‌ای دلشیین دارد. خود کاخ بیش از پاره‌ای از تصریحاتی ایران، که غالباً از آنها خوب مراقبت می‌شود، شایسته این نام است.

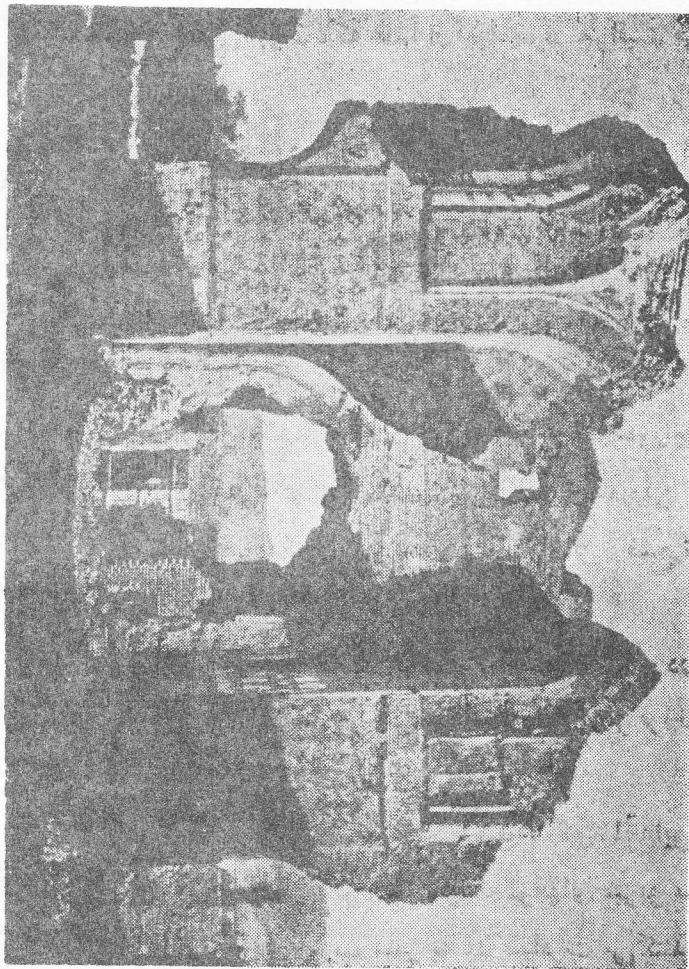
در گذشته‌ای بسیار نزدیک (حدود شصت سال پیش) آخرین میاج اروپائی که تبریز را دیده است، «فردریک چارلز ریچاردز» جهانگرد، نقاش و حکاک معروف انگلیسی است که در معرفت نامه‌اش، تحت عنوان «یک مسافرت ایرانی» تابلوهای زیائی نیز از مشاهدات خود در شهرهای ایران کشیده است. «ریچاردز» شهر تبریز را چنین وصف می‌کند:

هنگامی که به شهر تبریز نزدیک می‌شویم، صندها الاخ با خود جین‌های کوچکشان دیده می‌شوند که محصولات کوهستان را با نشاط و زنده دلی، که در سایر نقاط ایران نمی‌توان مشاهده کرد، به بازارها حمل می‌کنند، این وضع تا تبریز همچنان ادامه دارد.

در تبریز نیز نظیر همین ذوح استقلال را می‌توان مشاهده کرد، در ضمن موائع و تضییقات مذهبی در این شهر کمتر وجود دارد. گوئی تبریز فرزند سالم و مستقل خانواده ایران است.

بعضی از اوقات این تصور برای شخص پیش می‌آید که شاید این وضع نتیجه دشواری هبور و مرور از جاده‌های آن است، چه، کوههای تبریز مسافرت به این شهر را مشکل می‌سازد و مردم جنوب کمتر به آن مسافرت می‌کنند. تبریز این اندیشه را در انسان ایجاد می‌کند که از لبه‌های اره مانند و دندانه دار کوههای خود برای بریدن بندنهای پیش بند خویش استفاده کرده، به هیارت دیگر محیط مستقلی دارد (در زبان انگلیسی، اصطلاح «بریدن بندنهای پیش بند» هنگامی به کار برده می‌شود که کودکی که زیاد به مادر خود متکی بوده، از او جدا شود و مستقل گردد).

کیا گھو ، ہٹھی ہٹھی

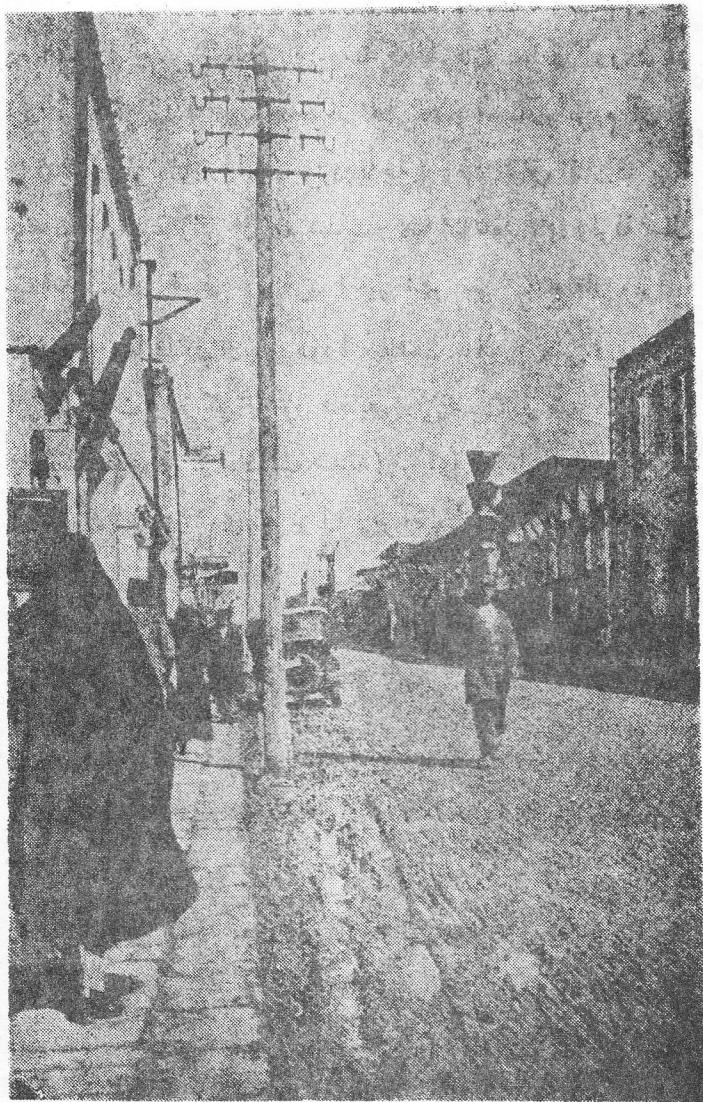


تبریز به مناسبت نزدیک بودن با مرزهای روسیه ، وضع متغیر و متنوعی داشته است . جنگها و تاخت و تازها و فتوحات درایجاد تاریخ پر حادثه آن کمک فراوان کرده است . چنین به نظر می‌رسد که طبیعت با درآوردن این قسمت از زمین به صورت مرکز زلزله ، عمدتاً به ناراحتی‌ها و مشقات مردم آن افزوده است . سال گذشته زلزله‌ای در سواحل دریاچه ارومیه اتفاق افتاد که براثر آن صدها تن از مردم تلف شدند ، ولی از نظرشدت و میزان تلفات با زلزله سال قبل از آن ، طرف نسبت نیست . در عرض دو قرن اخیر شهر تبریز پنج بار ویران شده است . هنگامی که افغانها در اواسط دوره سلطنت صفویه یعنی دوران نکبت‌بار آن ، به جنوب ایران تاخت و تاز کردند (و فجایعی بی‌شمار در شهرهای ایران ، منجمله اصفهان - پایتخت صفوی - مرتكب شدند) ترکها (عثمانی‌ها) نیز از موقع استفاده کرده و در سال ۱۶۴۵ میلادی تبریز را زیر آتش و شمشیر کشیدند و با مردم آن از روی کمال بیرحمی رفتار کردند . بعدها مردم تبریز تا اندازه‌ای نشاط و روح زندگی از دست رفتۀ خویش را باز یافتدند و در سال ۱۷۲۳ میلادی با کمال شجاعت و شهامت از شهر خود دفاع کردند و با سربلندی جنگ را پایان دادند .

«سروپسی سایکس» معتقد است : چنانچه مردم اصفهان ده یک شجاعت و شهامت مردم تبریز را از خود نشان داده بودند ، افغانها هرگز اصفهان را به تصرف در نمی‌آورند .

«فردگزن» می‌نویسد که چهل سال قبل خیابانهای تبریز ، بدئما وتنگ بود و ساختمانهای آن از بنایهای یک طبقه تجاوز نمی‌کرد ، چه ، این شهر براثر زلزله‌های فجیع و مصیبت بار نتوانسته بود کمر راست کند .

امروز هیچ نشانه‌ای از این درماندگی در این شهر مشاهده نمی‌شود . مردم تبریز برای تحقیر و کوچک شمردن این سوانح طبیعی و برای اینکه درجه خوش‌بینی و بردباری خود را نشان بدهند و در ضمن اتهاماتی را که مسافران اروپائی به شهر آنها وارد آورده‌اند ، رد کنند ، در عرض یکی دو سال اخیر به ساختن یک خیابان



یک گلزارگاه قدیمی در تبریز

بسیار بزرگ که تقریباً هفت میل درازا دارد مبادرت جسته‌اند. درازای این خیابان به اندازه بازار محلی «ام درمان» (شهری در سودان) و از حیث مستقیم بودن و عریض بودن، مانند خیابان «وايت هال» لندن است. خیابان مزبور طولانی‌ترین خیابان ایران محسوب می‌شود و در پاکیزه نگاهداشت آن بیش از سایر خیابان‌های این کشور دقت به عمل می‌آید. مناسب با ترقیات و پیشرفت‌های ایران، یک ماشین آب پاشی به سبک نو که بر طبق آخرین اسلوب در کارگاه‌های آلمان ساخته شده، پا به پای یک جاده صاف کن قدیمی که یک جعبه سنگ به آن آویخته‌اند و مانند دوران هارون‌الرشید به وسیله گاو حرکت می‌کند، در رفت و آمد است.

درجاده‌ای که به استگاه راه‌آهن متنه می‌شود (تبریز تنها شهر ایران است که دارای استگاه راه‌آهن واقعی است) گورستانی را مبدل به یک بااغ عمومی کرده‌اند (محل کنونی بااغ گلستان) و بقایای نسل‌های قبل را که در این زمین ملدوفون بود به گوشة دور افتاده‌ای از شهر انتقال داده‌اند تا بتوانند فضای کافی برای احداث یک مخزن آب که اگر بزرگ‌ترین مخازن آب در ایران نباشد، بدون شک طویل‌ترین آنهاست فراهم نمایند.

پیشرفت‌هایی از این قبیل در شهر به عمل آمده. دو طرف رودخانه‌ای که در شهر نزدیک بازار در جریان است و طفیانها و سیل‌های آن مشهور است، سد سازی شده و راههایی که به بازار متنه می‌شود، تمیز و عریض شده است. از جالب‌ترین قسمتهای شهر، پل‌هایی است که بازارها را به میدان متصل می‌کند.

«ارک» تبریز سایه‌ای از گذشته آن است. بعضی از دیوارهای آن که ۱۲۰ پا ارتفاع دارد و ضخامت پایه‌های آن به ۲۵ پا می‌رسد، هنوز برپاست. به وسیله پلکان خطروناکی می‌توان به بالای این دیوار رفت و از آنجا منظره باشکوه و زیبای اطراف تبریز را که بزرگی شهر را نشان می‌دهد تماشا کرد. در این نقطه ارک بود که زنان بیوفا را به زمین پرتاپ می‌کردند.

ابعاد عظیم بقایای این ساختمان و وجود خصوصیات شرقی در شبکه بنای

نالی ار ارک قدیم



آن، زمینه بی‌مانندی برای نمایش یکی از افسانه‌های هزارویکشپ فراهم می‌سازد. امروز ارک قسمتی از باع شهر را که در آن جوانان دلیر تبریزی به تفریح اشتغال دارند، تشکیل می‌دهد (این باع را تبریزیان «ملت بااغی» می‌گفته‌ند). سنگهای ارک اندرزهای زیادی به شخص می‌دهد. در سال ۱۸۵۰ میلادی «میرزا علی محمد باب» مؤسس فرقه بهائی در این مکان تبرباران شد، پس از کشتن او به دستور مقامات بالا، جسد او و یکی از مریدانش را در خیابانها و بازارها کشیدند و سپس از دروازدهای شهر بیرون انداختند تا طعمه سکان و شغالان شود. آخرین باری که تبریز انتظار عموم را به خود جلب کرد، ده سال قبل یعنی سال ۱۹۲۱ هنگام امضای قرارداد روس و ایران بود. روس‌ها به عنوان لفووق‌سمتی از وامهای که روسیه تزاری به ایران داده و استیازاتی که گرفته بود، راه آهن جلفا به تبریز واقع در مرز روسیه را به ایران واگذار کردند.

وضع جغرافیائی تبریز در سالهای انقلاب مشروطیت

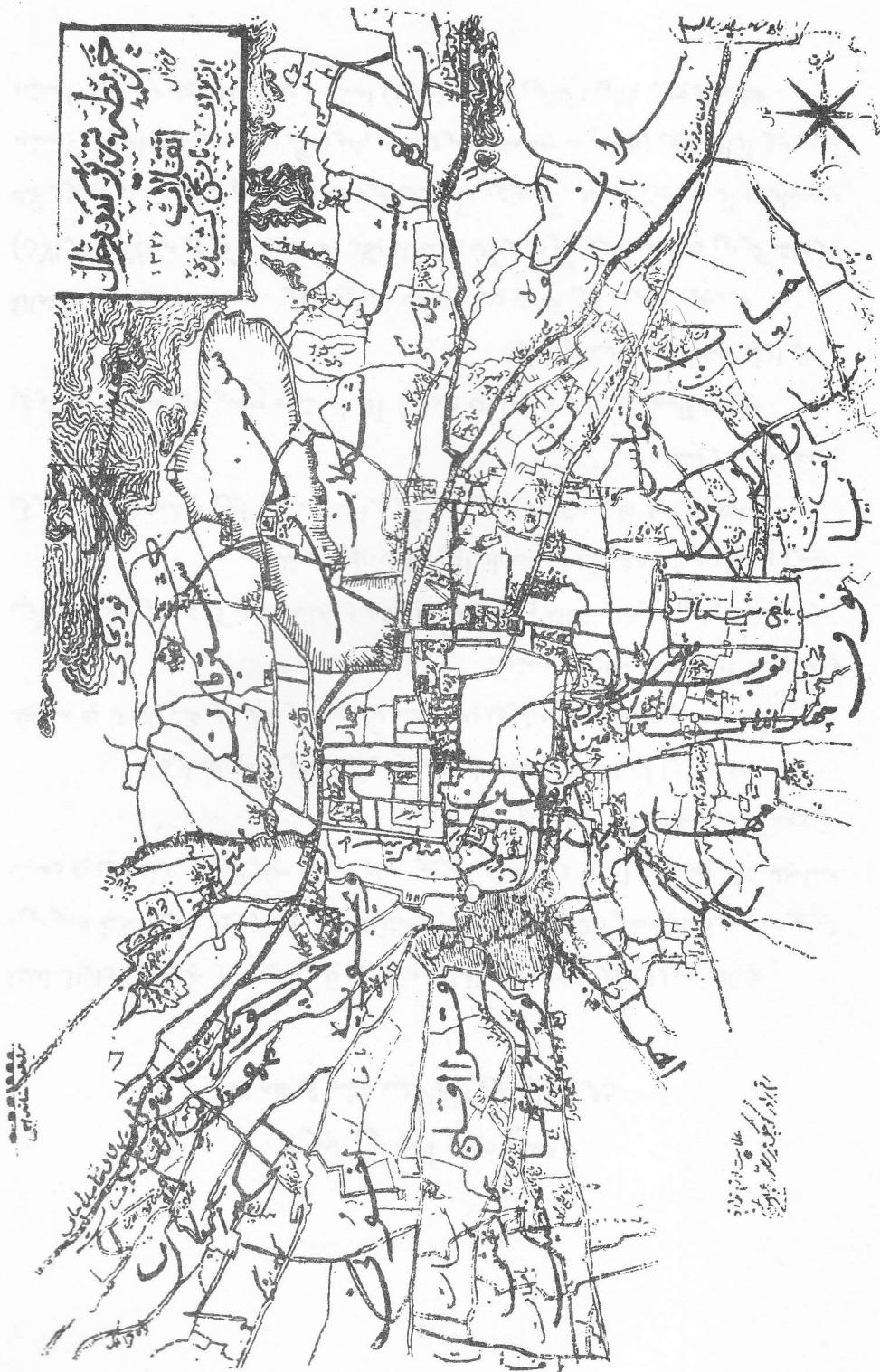
«نادر میرزا» در کتاب جغرافیای مظفری یا «تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز» که در زمان مظفر الدین شاه قاجار به رشته تحریر درآورده، از امکنه عمومی، مساجد، کویها و خیابانها و قنات‌های تبریز، توصیف جغرافیائی زنده‌ای به دست می‌دهد که گزیده‌ای از آن را نقل می‌کنیم.

نادر میرزا قنوات و چشمه‌های تبریز را بدینگونه می‌شمارد:
قنات حسن پادشاه: از مشرق به مغرب بکوی سرخاب و شتریان تا به مسجد و مدرسه آن پادشاه جاری است.

شاه چلبی: بیشتر خانه و باغچه با غمیشه و خانه‌های کوی سرخاب که آب حسن پادشاه بر آن مشرف نیست از این قنات بهره برند.
قنات خواجه علی بیک: آبی بس‌گوار است... این چشمه نیز از مشرق به مغرب جاریست.

خواجه قاسم: در اول «خیابان» دهن آن است، بعضی از بساتین آن کوی را از اول خیابان سیراب می‌نماید.

قورچی باشی: این قنات در جنوب شرقی شهر... به عمارت و کارخانه باروت کویی دولت جاری گردد و آن دستگاه بکار اندازد... کوی مرالان (مارالان) و بسیاری از بساتین را در آنسوی، آبیاری کرده، به تقسیم و نوبت کوی بزرگ نوبر نیز از این عین (چشم - چشمه) مشروب می‌شود، گردش بهلهله و ماسوره است.
قنات توپچی باشی: قناتی خورد (خورد) است، منبع آن جنوب شهر است،



بعضی از اراضی یانق را سیراب نماید.

قنات حکم آباد : مجرای آن از مشرق به مغرب است . . . حکم آبادیان با مخارج بسیار برای کشت خود بسالیان دراز حفر کرده‌اند.

قنات گازران : از مشاهیر عيون (چشمه‌های) تبریز است ، آب آن صافی و گوار است . . . آب آن از تپه‌های یانق بر می‌خیزد . . . کوی چرنداب و بسانین آن ضلع با این آب آباد است.

خواجه میرخان : . . . طرفی از کوچه با غ و بسانین آن را سیراب کند.

قنات الله‌ویردی خان : . . . کوی بزرگ امیر خیز با بسانین آن از این بنیو (چشم) سیراب می‌شد ، سالها به جهت احداث قناتی در جوار آن ، خشک ماند ، اکنون مشغول به تنقیه آن هستند.

نیکی چشم شتربان : ملک زر خرید مردم این کوی ، هر سرائی که این آب بر او مسلط باشد ، مرغوب است . از جانب مشرق آید و تقسیم آن به ماسوره و لوله است و به هر سرائی لوله معین همیشه جاری است .

نیکی چشم شکلان : بر زنهای شش کلان هر چه بالاست از چشم حسن پادشاه و هر چه در سواحل رود است از این بنیو آب نوشد . این چشم ملک اغنبیا ، و اعظم است .

قنات سنجاق : . . . آب آن گوار است ، کوی ویجوبه و امیر زین الدین و آن حوالی از آن بهره عظیم برند .

احمد پاها : کوی چست دوزان و مزارع سواحل آجی را مشرب نماید .

قنات منطق : از مشرق به مغرب جاری به مزرعه عزیز الله که از مزارع کوی حکم آباد است ، رود .

قنات شربافان : به کوی ویجوبه جاری است ، از مشرق .

قنات قاضی : . . . بر کوی گاو میشیان جاری است .

قنات امام جمعه : . . . به مزارع ساحل رود آجی جاری است .

قنات آخونی : آخونی کوئی است معروف، این چشمہ بدانجای رود، سراهای مزارع و روستاًت آن برزن را سیراب کند .
 قنات امیر اصلاح : ... از مشرق به مغرب جاری و به روستای لاله و دلیزج که اکنون یکی از محال تبریز است ، رود .
 قنات محمد خان : منبع آن با غبیشه است، در کوچه با غ بروی کار آید و فایده نیک بخشد .

حاجی محسن : از جنوب و یانق آید ، کوی لیل آباد و آن پهنه یانق را آب دهد .
 طوماس : این مرد مسیحی است و از بازدگانان بود، این چشمہ به یانق حفر کرده ، از جانب جنوب ، آبی انداز و ناگوار است .
 قنات حاجی عباس : این عین از جانب جنوب آید از یانق ، پس به سوی مغرب گراید و به روستای خطیب که اکنون کوئی از تبریز است جلدی شود .
 قنات خطیب : به اسم همان روستا و خاصةً خطیب است ، به یانق حفر شده از سوی جنوب .

محمدیه : از یانق جاری است و اراضی بالای با غ شمال را مشروب نماید .
 « نادر میرزا » در پیرامون کویها (محله‌های) آن عصر تبریز شرحی دارد و آنها را یک به یک بر می‌شمارد . ابتدا می‌نویسد که (حدود) آبادانی شهر تبریز از جانب شرق متصل است به قریه بارنج ، آن روستا را نیز با نصر خلعت پوشان فاصله‌ای نیست و آنجای به روستای کرکج و آن ، به ده نعمت آباد و کندرود ... و از شرق تا غرب تبریز را دو طول است ، نخست از آخر بلاغات بلونج تا پل رود آجی دوفرسنگ ، دویم از اول خیابان تا به اول آبادی روستای قرامملکه دوفرسنگ و نیم است و پر کرده این فضای را در هر دو ساحل مهران رود از اشجار و بستان و عمارت ، چون بنگری ، همه این سواد یکقطعه باقی است سبز و خرم ، و این شهر را کوئی (کوی‌هایی) است که یک یک بر شمارم :
 خیابان : در مشرق شهر است ، کوئی است بزرگ و نامدلار ...

مراان : ... به جنوب شهر و مایل به مشرق است ... و جزء خیابان شمرده‌اند.
 باغمیشه : کوئی بزرگ و نزه است ، آن در مشرق به ساحل رود در تنگنائی مطول است و در آب و هوای ممتاز است و یکسره با اشجار میوه‌دار و دیگر درختها مسخون و در همان کوی ، روستائی است مشهور به بیلان کوه که اکنون به دیوان آذربادگان ، بلهجان ، و به نامهای قدیم ، ویلان کوه نویستند . نام این کوی بزرگ ، باستانی نبود ، به قرون نزدیک نهاده‌اند ، تواند بود که نام قدیم ، درب ری باشد .

پل سنگیان : کوئی کوچک پر از اشجار و بساتین و سرایهای عالی ، به حساب باغمیشه است .

شتلان : کوئی است کوچک ، بیشتر مردم آنجای اعیان و بزرگان بود و از برزنهای باغمیشه است .

سرخاب : کوی باستانی بزرگ است ، بنام آن کوه خوانده‌اند . این کوی ، مرتفع و مشرف بر همه شهر است ...

شتربان : بزرگترین کویهای تبریز است ... و جمعیت این کوی بسیار و با ثروت باشند ...

کوی نوبر : کوئی بس بزرگ است و به جنوب شهر افتاده ، مردمی بسیار و بیشتر با ثروت و اهل تجارت اند ...

مهاد مهین : این کوی را پشنیان این روزگار ، مهاد مهین و باستانیان ، میار میار ، و اکنون بومیان تبریز ، میار میار گویند ... محله آباد و بزرگ است ... یک قسمت از آن ارمنستان است . تبریز را رعیت مسیحی خانوار است ، بیشتر با ثروت و مکنت ، زرگری و جواهرسازی و خیاطی بس نیک کنند ، تجار و پیلهورهای عیسویان بس مالدار و معتبر باشند ...

چرنداپ : از کویهای دیرین تبریز است و نام آن در نامه‌ها برده‌اند ، به‌ویژه قبرستان آنجا را که شمس الدین صاحب‌بیوان بدانجای آسوده است ...

لیلا باد : بدین کوی نیز چندین خانوار عیسوی است ، معبدی نیز عمارت کرده‌اند ، مسلم نیز آنبوه است ...
اهراب : برزنی از چرنداپ است .

امیر خیز : کوئی بزرگ است به‌مغرب شمالی شهر ... طایفه‌ای از تجارکه به شالچی معروفند ، بدین کوی خافه وارند ...
دیجویه : کوئی بزرگ به مغرب شهر است ... سکان (ساکنین) این، بیشتر اهل معرفت و معامله‌اند ...

چهار منار : کوی کوچک است در نفس شهر و قرب بازار ، اهل این محلت همه بزرگان و علماء و تجار با نام است ، اواسط الناس در آن کمتر باشد ...
فرآآخاج : کوئی است به‌مغرب شهر ، سکان آن اهل حرف و صناعت (اند) ...
چست دوزان : این کوی به مغرب تبریز است ، پرباغ و بستان ، جائی مصنا است . خاندان ستاره شمر مشهور تبریز آقا محمد جعفر بدین کوی است که همه در يك برزن سرايها دارند ...

سنجران : کوی قدیم است و آباد ، بسته به کوی چهار منار است ...
حکم آباد : این کوئی بزرگ و نامدار و به همه جای مشهور ، هرگوش آن ، نمونه‌ای از بهشت ، در بهاران ، مردم این شهر را جای تفرج و جشن است . چون شکوفه بدام بشکفت ، چونسان جائی به جهان کمتر باشد . چون بدان کوی روی ، پنهانی بینی سبز و خرم که هرچه سبزیهای بستانی است ، در آن زمین روئیده ...
مرغان از هر شاخ آواز بر کشیده ، جویها پر از آب صافی چون سلسیل همی غلطند و به هر کنجی مردم را مجلسی شاهوار و هر جمعی به میل خواطر و آسودگی به عیش و نوش و سرود و ترانه روزگار گذراند . مردم این محلت همه با نیرو و کشاورزند کار آنها مه کشت سبزیهای بستانی است که تمامی شهر تبریز را کفایت کند .

دب سره : کوئی کوچک است به غربی شهر ، نیک آباد ، بدین کوی همه اهل ثروت و تجار و اعيان باشند ...

کوچه باغ : محلتی بزرگ و طولانی است ، به مغرب جنوبی شهر افتاده ، نزدیک به فرسنگی (یک فرسنگ) درازی این کوی است ... « نادر میرزا » از قول « حشی » روایتی دارد راجع به تاج الدین علیشاه وزیر خازان خان که ارک تبریز را بنیاد نهاده است :

اکنون آنجا را ارک نامند ، اسلحه دولت و غلات دیوانی را انبار است ، این مسجد را علیشاه وزیر کجیلان لقب داشت ، بنیاد نهاده است . حشی نبشه که او دلاکی به گرمابه مهاد مهین بود ، روزی « دده علی » نام از مشایخ کبار بدان گرمابه شد ، علیشاه موی سر او بسترد و مزد نستد ، گفت به راه خدا کردم ، شیخ فرمود ترا خداوند بزرگ کند ، از آن دعا بود که دستور بزرگ شد وزیر خازان که با خواجه رشید بدین کار مشارکت داشت ، به فرمان پادشاه (ارک را) عمارت کرد ...

« نادر میرزا » در « صفت مسجد جامع تبریز » می نویسد : جامع تبریز که اکنون در آن نماز جمعه خوانند ، در پشت بازار و به میان مدرسه طالبیه است ، به همان جای سه مسجد است ، یکی مسجدی است بس قدیم ، بانی و تاریخ آن مجهول ، با طاقهای کوتاه که تبریزیان « آلچاق مچید » گویند ... دیگر مسجدی بود قدیم به جنب جامع ... دیگر مسجدی کوچک است مشهور به مسجد ملام محمدحسن پیشمناز که آن نیز بنائی تازه است . مسجد جامع را بانی نخست مجهول است ، پس از آنکه به زلزله ویران شد ، امیر نامدار ، حسین قلیخان دنبی عمارت کرد بر همان بنیان قدیم ...

سید حمزه (از قول حشی) : حضرت سید حمزه در جوار سرخاب فی الواقع ، گنبد و عمارتش در کمال ارتفاع باقاف لاف برابری می نماید و عمارت مرقدش با بهشت عدن در صفا و هوا دعوی بهتری می کند . وی از سادات صحیح النسب و عالی حسب است و به شانزده واسطه ، به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می رسد و نسبش را با حضرت رسول علیه السلام بر عمارتش نوشته اند ، موله شریفش از خاف است و سلطان خازان به صحبت لازم البهجه ایشان میل تمام داشتند

و اکثر سفرها ایشان را مجا خود می بردند. وفاتش در سنّه اربع عشر و سبعماهه واقع شده و آن عمارت، پرسش میرزا حسین ساخته ...

در «صفت شاه گلی» می نویسد : به جانب شرقی مایل به جنوب، عزر عه (ای) کوچک است موسم به شاه گلی و چند خانوار رعیت در آنجا ساکن است و ملک یک سلسله سادات تبریز است که راه و رسم دیری دانند. در آن ضیعت در سطح تلی بزرگ آبگیری که بزبان ترکی گول نامند بود انباسته از خاک وریگ که شاه گلی می نامند، ندانیم کدام پادشاه آن آبگیر بساخته ... و آب بدانجای افکندند و زورقی مزین بدان آبگیر بینداختند و بدان تل که یاد کردم، مرتبه ها بساختند و آبشارها و آب نماها که آب از آنجا بغلطیدی و به بر که ریختن ... اینجا نزهتگاهی شد که چنو (چون او) به جهان نادر باشد و پنجاه هزار تومن زر بدان کار صرف شد ... نادر میرزا راجع به واقعه ای که در سال ۱۲۶۵ هجری در بقعة صاحب الامر (عج) تبریز اتفاق افتاده و خود ناظر آن بوده، شرحی تحت عنوان «حکایت» دارد که عیناً نقل می کنیم :

به تبریز بودم بسال یکهزار و دویست و شصت و پنج از هجرت، روزی بر نشستیم تفرج را با نواب شاهزاده محمد رحیم میرزا و بدانسوی رود آجی شدیم با چرغ و باز، گفته‌ند آن سوی آهو بره و میش مرغ باشد، چنان افتاد که شکار کنان دور ترشیدیم، پاسی از شب نگذشته بود که بپرد رود رسیدیم، از فراز پل روشنائیهای بسیار از سوی شهر پدیدار شد و هیاهوئی بود، گفتم شاید جائی آتش افتاده، آن روشنائی از آن است و این حیض و بیض از آنان است که بفرونشاندن آتش گرد آمده‌اند، عنان سبل کردیم، فراشی چند از شاهزاده بر سیدند تهیت گفته‌ند که حضرت صاحب الامر علیه السلام معجزی کرد، شهر و بازار چراغان کرده‌اند، پرسیدیم چه بود؟ گفته‌ند قصابی گابی (گاوی) همی کشید که ذبح کند، گاو نیرو کرد و بند بگسیخت و به مسجد مقام خزید، قصاب ریسمانی آنجا برد و بگردن گاو نهاد و بیرون کشید، همی در افکند بیک مرتبه بیفتاد و جان بداد. تندر راندیم چون

راه بميدان صاحب آباد نزديك كردیم ، آواز کوس و گاودم نوبت خانه شنیدیم ، بazaar رسیدیم ، همه دکانها پر چراغ و باشك صلوات بود و تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شد ، از مالیات و حکم حکام معاف است ، پس از این ، حکم با بزرگ مقام است ، بدان سوی شدیم ، مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود و لولیان بربام بودند ، کوس همی زدند ، آنجا سجده کردیم و بدرگاه شدیم ، حکمران حشمت الدوله نشسته بود ، کجا يارای دم زدن داشت ، فردا نیز تاشام نوبت همی زدند ، مردم از هر سویی گرد آمدند که جای دانه ارزان نبود . آن گاو را آقا میرفتح بود جلی از بافتہ کشمیر بر او انداخته ، فوج همی رفتند و بر سر آن حیوان بوسه همی زدند و قیعه آن بتبریک همی ربوذند ، بزرگان بدانچای چراخدانها و پردها بندر همی برذند تا بجاییکه سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند ، آنجا خدام و فراشها بگماشتند ، مردم نواحی فوج فوج با چاوش بزيارت همی آمدند ، همه روزه معجزه دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد و فلان گنگ بزبان آمد و فلان لنگ پای گرفت ، برخی از بزرگان بدین کار بیشتر قوت همی دادند تا يك ماه کسرا قدرت نبود سخنی دراين کند ، مردم غوغای هریک هرچه می خواست می کرد و می گفت و به تن آن گاو موی نمانده همی بر کنده بودند ، يك تن دیدم از بزرگ زاده گان تبریز ضعفی در باصره داشت يك ماه بغرفه از آن غرف مسجد نشسته بود که شفا يابد تا از قضای ایزدی گاو بمرد و از دیوان اندک تبری کردن ، مردم غوغای اندکی از آن صولت بیفتادند تا دیر باز همی آمدند ، خداوند روزی جمعی بدان جای حوالت فرموده بود که سخت بینوا بودند . این بسال يکهزار و دویست و شصت و پنج از هجری بود .

در صفحات پيشين به شهادت و روایت سیاحانی که تبریز را دیده اند ، اشاره رفت که «مهرانرود» گاه و بیگان طغیان می کرد و باعث خرابی و انهدام منازل و اماکن دو سوی خود می گردید .

سیل مهرانرود و طغیان آب آن ، حتی امروز نیز در خاطره پیران تبریزی

محفوظ مانده است. «نادر میرزا» جریان یکی از این سیل‌هارا چنین بازگو می‌کند: ... سیلی بزرگ آمده بود و بدین شهر خرابیها کرده و آن، چنان بود که به نماز پیشین بی‌آنکه به تبریز اثری از باران باشد، آواز رعد از مشرق بلند شد، تگرگ و بارشی بسیار بدان سوی باریده سیل برخاست از روستای بارنج هرچه به پیش از خانه و حدیقه و اشجار، بمالید و ویران کرد تا به شهر رسید و هر دو ساحل مهران روود هر چه از بنامها نزدیک بود ویران کرد، چون به محاذات بقعة صاحب‌الامر علیه السلام رسید، یک طرف بازار، سگران ویران کرد و طرف جنوی میدان را همی‌گشاد، آن دکاکین و سراهای و گرمابه‌ها ویران کرد، از این سوی، شعبه‌ای به راسته کوچه افتاد و بسیار سراهای فرومالید و شعبه‌ای به راسته بازار راه کرد، ویرانیها کرد، این سیل به مجرای قنوات افتد، همه انباشته شد و از آبار قنوات بجوشید و سراهای ویرانه کرد و بسیار مال از مردم نابود شد. این سیل تا به نصف بازار جاری شد، بعضی از خانات نیز از لای مالامال گردید، چند گرمابه نیز انباشته شد به مجرای رود، تا به رود آجی همه جا خرابیها روی داد. گفتند به چهارده هزار خانه صدمه رسید. آب سیل را بوئی زشت بود. این واقعه روز هفدهم جمادی الاول به سال یکهزار و دویست و هشتاد و هشت از هجرت بود (۱۴۸۸ هجری).

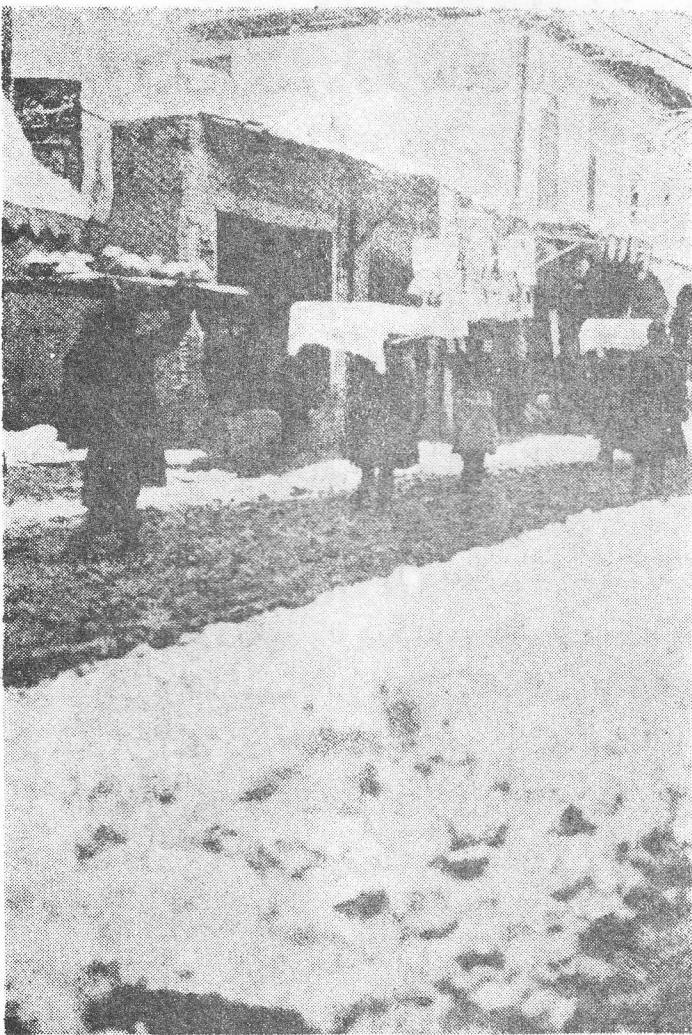
آداب و رسوم و فرهنگ عامه (فولکلور) مردم تبریز

« دروویل » که در زمان فتحعلیشاه تبریز را دیده است، نکات جالبی را از آداب و رسوم آن روز تبریز در سفرنامه‌اش ذکر می‌کند که قسمتهایی از آن را می‌آوریم (دروویل، گاهی با لذت و خشنودی و زمانی با حیرت از این آداب و رسوم باد می‌کند .)

درباب ضيافتها و آداب غذا خوردن می‌نویسد: ایرانیان بسیار مهمان دوست و در عین حال اهل خودنمایی‌اند. از این‌رو غالباً از دوستان و آشناهایان خود باشکوه و بدبهء خاصی پذیرانی می‌کنند ...

وقتی یکی از ایرانیان (در تبریز) وارد مجلسی می‌شود ، اگر حق نشستن داشت ، به یک نظر جای خود را در میان همگنان می‌باید. هرگز از مقام خود تجاوز نمی‌کند ، دم در وقتی از فاطر پیاده شد ، بدون اینکه به کسی توجه کرده باکلامه‌ای بر زبان راند ، حتی بی‌آنکه سلام کند ، سرجای خود می‌رود و پاهای را به هم جفت کرده ، دامن لباس‌ها را روی هم انداخته ، زانو زده و روی پاشنه‌های پا می‌نشیند (دروویل این طرز نشستن را برای خود عذابی می‌شمارد .) آنگاه سر برداشته ، دست راست بر سینه می‌نهد و با تبختر تمام می‌گوید : «سلام علیکم» سپس به چپ و راست ، تنها با سر تعظیم می‌کند . حاضرین هر یک به همان ترتیب ادای احترام کرده و می‌گویند : «علیکم سلام» . اما صاحب خانه مهمان را با کلمات «خوش گلدين» یعنی خوش آمدی استقبال می‌کند .

منگام ظهر ، سفره‌های کرباس قلمکار بزرگی جلو مهمانان پهن می‌کنند .



تصویری از «خوانچه برانی» جزو هرایم عروسی در تبریز

آنگاه پنج شش خدمتکار، آفتابه لگن مسی سفید شده می‌آورند. مهمانان دست راست را شسته و با دستمال خود خشک می‌کنند. سرانجام جلو هردو نفر از مهمانان به ترتیب درجات، دوریهای بزرگی از شیرینی و نقل و نبات و میوه می‌گذارند. البته آوردن شیرینی و میوه جنبه تجملی و تشریفاتی دارد و مهمانان بیشتر از روی نزاكت تکهای از آن به دهن می‌گذارند. سپس به اشاره‌ای، نوکرها دوریهای مزبور را شتابزده از جلو مهمانان بر می‌دارند... آنگاه شام می‌آورند: نخست نانهای پهن و باریکی به طول دو و عرض یک پا بنام «چورک» بایک بشقاب خالی برای هر نفر بر سر سفره می‌گذارند. دانهای برنجی را که به هنگام صرف غذا بر سر سفره یالباس بریزد، در این بشقاب جمع می‌کنند. برای هردو نفر یک دوری پلو و قدحی شربت می‌آورند، وقتی سفره چیده شد، آنکه مقامش از همه بالاتر است، به اشارتی کلمه «بسم الله» را بر زبان می‌راند، صرف غذا شروع می‌شود و لی خدمتکاران هنوز به پذیرائی ادامه داده و دوریهای دیگری که غالباً محتوی کباب است بر سر سفره می‌آورند.

برای تحریک اشتها، انگور و خیار و تربیجه و بادام و نمک بر سر سفره می‌گذارند. برای استفاده از نمک، شست دست را آهسته با آب دهن ترکرده و به نمکدان می‌زنند. با دست راست لقمه بر می‌دارند، از بکار بردن قاشق و کارد و چنگال بی خبرند. ولی با همین یک دست در پاره کردن گوشت و لقمه برداشتن مهارت بسزائی دارند، البته آشپزها نیز در پختن گوشت استادی به خرج می‌دهند، بطوری که بایک اشاره انگشت، گوشت و کباب به لقمه می‌آید (هنگامی که صاحب خانه بخواهد نسبت به یکی از مهمانان ابراز لطف کند، به دست خود تکه‌ای از گوشت مرغ یا کباب جدا کرده و در میان برنج نهاده، لقمه‌ای برای مهمان مزبور می‌گیرد و البته این طرز پذیرائی برای اروپائیان چندان خوب نیست، ولی برگرداندن دستی که با اینهمه لطف و مرحمت دراز می‌شود، بزرگ‌ترین اهانتها محسوب می‌گردد).

صرف غذا قریب یک ساعت یا کمتر طول می‌کشد . پس از آن دوریها را بهمان طریقی که بر سر سفره آورده‌اند می‌برند. آنگاه سفره‌ها را با دقت و مهارت طوری جمع می‌کنند که چیزی از آن بر سر فرش نریزد . سرانجام خدمتکاران با آفتابه لگنی که آب گرم دارد سرمی‌رسند. مهمانان یک‌ایک نخست دست راست خود را شسته ، آب در دهان مزه ز کرد و سپس ریش خود را می‌شویند . در این حال قهوه و قلیان می‌آورند ..

قلیان کشیدن نیز آداب خاصی دارد: وقتی قلیان چاق شد، آن را به متشخص ترین فرد مجلس تعارف می‌کنند و او نیز با پذیرفتن این تعارف و زدن چند پلک به قلیان، طرف را قرین افتخار می‌سازد. ضمناً پیش از آنکه رئیس خانه دستور قلیان دهد، نباید مهمان از قلیان خود استفاده کند . صاحب خانه نخست پکی به قلیان زده و آنرا به مهمان می‌دهد، به این ترتیب قلیان دست به دست به انتهای تالار می‌رسد، البته هر کس جز چند پلک کوتاه به قلیان نمی‌زند .

تبناکوی مصرفی دولتمندان غالباً محصول شیراز است ، گرچه تباکوی شیراز خود به حد کافی ملایم است ، با این حال برای اینکه آن را ملایم تر سازند پیش از مصرف سه چهار بار با آب می‌شویند. به این ترتیب در قلیان همان تباکوی مرطوب ریخته می‌شود. از این رو گیراندن یا چاق کردن قلیان کار نسبتاً پر زحمتی است. « نادر میرزا » می‌نویسد : قوت غالب تبریزیان آبگوشت باشد ... تبریزیان را دو خوردنی نامدار باشد: یکی آنکه بهاران به حکم آباد شوند و از کندنای تازه خالص کوکو پزند و خورند ، دیگر آنکه شبکه و دام به ساحل آجی برنده ماهی سیاه و زیبون صید کنند و همانچهای به روغن سرخ کرده خورند . کوفته‌ای دارند ، ارزومان نامند ، اگر نیک پزند ، خوش باشد .

زنان تبریز میلی به افراط دارند به خوردن کندنا ، تو انم گفت آنگاه که کندنا بسیار باشد، هر یک یکمن کندنا با نان خورند. در زمستان کلم سنگ بسیار خورند خام و به آبگوشت ریزند . از کلم برگ دولمه سازند زیبون ، بدین روزگار ،

بزرگان از هرگونه خورش بکار برند، برنج مشگین نباشد، اکنون صدری خورند که از عنبر بو بهتر و گرانبهاتر است.

به بازار تبریز چلو کباب پزند و این طعامی پاکیزه است و تبریزیان دوست دارند همگنان یکدیگر را به بازار میهمان برند. به چلوپزخانه عادت چنین است که با پشمک و سکنجیان خورند. بدان سال که من به تبریز آمدم، چلو از برنج مشگین بود، اکنون برنج صدری است و نیکو پزند، کره تازه به زیر نهند، کبابهای برگ برفرماز، با فلفل و سماق خورند.

غذای دیگر بازار کباب لوله است که به همه ایران باشد، این کباب را به تبریز نیک پزند. دیگر سحران و تابستان بریانی پزند از گوسفند فربه، چون گوشته ساده و پخته است، توان خورد. دیگر پاچه باشد، بس زبون پزند. دیگر پلو و خورش است، آن نیز زبون است. دیگر حسره الملوك است که بومیان حروم گویند، از احشا و گوسفند پزند. اینجا به قانون همه ایران، در کوزه‌های کوچک آبگوشت نیز پزند که به عراق، دیزی، و اینجا پیش نامند.

«جکن» نیز وصف جالبی در «آداب ضیافت و طعام» تبریزیان دارد. او در سفرنامه‌اش می‌نویسد: وقتی که سرگرم سیاحت شهر (تبریز) بودم، نکته‌های درباره آداب معاشرت محلی که بسیار جالب و جذاب و آمیخته با تعارفات فراوان است، آموختم (بسیاری از این تعارفات هنوز پا بر جا هستند).

پیداست که ایرانیان مردمانی اجتماعی می‌باشند. در معاشرت بینهایت مؤدبند. قاموس آداب ایرانی سه شار است از عبارات مؤدبانه و اصطلاحاتی که در تعریف و احوالپرسی بکار می‌برند. «سلام» آنان عبارت از مقداری ثنا و درود است که به همان می‌فرستند و مقدمه نغزو دلکشی است که پیش از گفتگو آغازی می‌گردد. هنگامی که بخواهند از شخص با نام و نشانی دیدن کنند، رسم چنان است که میهمان قبلاً به میزبان پیغام می‌فرستد و وقت مناسب را برای دیدار می‌پرسد. میزبان در جواب پیغامی مشحون از عبارات تعارف آمیز می‌فرستد و «دو ساعت

قبل از غروب آفتاب» یا به مقتضای موقع، زودتر از این موعد را تعیین می‌کند. همینکه به اطاق پذیرائی راهنمایی شدیم خود را در اطاق بزرگی می‌باییم که تعداد فراوانی قالیچه‌های لطیف و نیمکنهای راحتی در آن چیده‌اند، اما میز و صندلی ندارد، و فقط هنگامی که می‌خواهند از اروپائیان پذیرائی کنند، چند صندلی هم در اطاق می‌گذارند.

میزبان پس از لحظه‌ای وارد می‌شود و برای سلام کردن به مهمان نزدیک می‌شود. به رسم شرقیان جوراب به پا دارد و کفشها را کنده است (زیرا در ایران با کفش داخل اطاق نمی‌شوند) و کلاه پوست برۀ سیاه بر سر دارد، زیرا با سر بر همه ظاهر شدن عیب است. مهمان جواب سلام علیکم او را با مهرجانی می‌دهد و هر دو از سلامت «وجود شریف» یکدیگر سوال می‌کنند و پس از آن گفتگو و گپ زدن به سهولت و بی‌هیچ تکلف آغاز می‌شود.

پس از چند دقیقه یکی از گروه خدمتکاران با قلیان که نشانه توجه و عنایت بیشتر صاحب خانه نسبت به مهمان است، از در وارد می‌شود. قلیان که بلندیش در حدود ۷۰ سانتیمتر است، ساختمان نسبتاً پیچیده‌ای دارد (جکسن در اینجا به تشریح ساختمان قلیان و طرز استفاده از آن می‌پردازد).

یک سینی شیرینی و چای که در استکانهای باریک می‌ریزند، مرحله دیگری از پذیرائی است که وظیفة میزبان را تکمیل می‌کند، و سپس مهمان از صاحب خانه اجازه می‌خواهد که «رفع زحمت کند» و مخصوص شود، و عاقبت، پس از اعتراضات مختلف و متنوع میزبان، موفق به کسب اجازه رفتن می‌گردد. در آخرین لحظات جدائی، تشریفات را از سر می‌گیرند. هنگام تودیع، تعارفات فراوان ردوبدل می‌شود. شنیده‌ام که همین لطف و محبت را در میهمانیهای خود نسبت بهم نیز روا می‌دارند، و در پذیرائیها با بیانی گرم و نرم و پر از نکته سنجه گفتگو می‌کنند. در این ضیافتها قبل از شام برای مهمان انواع و اقسام خوراکیها از قبیل شیرینی و آجیل و دیگر تنقلات می‌آورند. پیش از آنکه مهمانان متفرق شوند، باز از

این گونه تنقلات به آنان تعارف می‌شود، و بنابراین می‌توان گفت که این خوراکیهای اخیر مکمل اطعمه و اشربة پیشین است.

در ایران باستان نیز رسم چنین بوده است. هرودوت (مورخ یونان باستان) می‌گوید که ایرانیان کمتر غذای غیرمایع می‌خورند، اما «دسر» بسیار صرف می‌کنند ولی تمام «دسرها را در آن واحد سفره نمی‌چینند». آنگاه چنین می‌گویند: «ایرانیان به شرابخوری سخت خوگرفته‌اند». از زمان محمد (ص) این کار نکوهیده نهی شده است.

«نادر میرزا» نیز اشاره‌ای به «میهمانی و ضیافت بدین شهر» دارد که با اشارات دیگران متفاوت است و لحنی انتقاد‌آمیز و واقع گرایانه دارد. او می‌نویسد: میهمانی و ضیافت... دو هنگام باشد و این و تیره بازرگانان و مالداران است، یکی بمه مبارک رمضان بافطار دعوت کنند اغذیه و هم چشمانه و هبیج بینوائی و قیروی از آن نان نچشند، بنچار باید یکتن از علمای نامی بدین مجلس رئیس باشد، میزبان تکلفها کند از بسیاری چراخ و گونهای (گونهای) خوردنی و قیمتی بودن ظروف و اواني و گستردنیهای زیبا.

«نادر میرزا» متعاقب این جملات، با تکنه منجی و واقع بینی می‌نویسد: بیشتر این ضیافتها از مال مردم بیچاره باشد، چون نیک بنگریم، میهمان چند لقمه بقیمت گزار از مال خود یا منسوبان خود خورده، ازیرا که این مال که به اسراف صرف کوده، به آخر از کیسه دیگری باشد، و گرنه کجا از کرباس فروش (فروش کرباس) آن مقدار سود توان کرد که در اینگونه میهمانی‌ها لسباب بزرگی آمده باشد؟ (این سوال خاص زمان نادر میرزا نیست و همواره می‌تواند مطروح باشد). قسمتی دیگر آن باشد که بازارگانان (بازارگانان) به سرای خود جائی را حسینیه نامند، آنجا به هرسال چند شب اطعام کنند، حلما و بزدگان و محشمان شهر را با رقص دعوت کنند و هر تکلف که توانند اینجا به گلبرند و به «مستحق» چیزی و پیزی نرسد. این برای نام باشد که فلان خواجه‌دا هزار ظرف بهخوان

بود و دو هزار چراخدان بلور . این باشد میهمانی بدین شهر . دیگر چون دیگر شهرها خسروانی نباشد که بزرگان کنند ، مگر کسی از کسی بزبان خواهد ، چون مردم بدین محفل گردآیند ، کرسی نهند مرثیه سخنی چند مختصر از تعزیت گوید ، پس بنام دعا کند عالم آن مجلس را و برخی از شناختگان را ، آنگاه نام صاحب (مجلس) برند ...

عادات و آداب زندگانی تبریزیان : نادر میرزا می گوید : آداب و عادات بومیان شهر تبریز بخواهم نوشت و مرا از راستی گزیری نیست ... این شهر بارها به زلزله ویران شده و بومیان اصلی نمانده ، اکنون جز یک خانه (چون سلسله طباطبائیان) توان گفت که تبریزی که پدر بزاد اینجایی بود یافت نشود . این مردم از اطراف و اکناف ممالک بدینجا آمده وطن گرفته اند ، از آن بود که تبریزیان را خوی یکسان نبود ، هر که را نیک بنگری طبعی دیگر است ... بروزگار گذشته (مردم تبریز) دیدنها داشتند که یکی از آنها بازی گرگ بود و اکنون آن میدان که این کار آنجا همی کردند بجای است و قورت میدانی نامند . آنجا بود که گرگهای نر بسه کوچکی همی گرفتند و تربیت همی کردند ، به هر کوئی به سال چند روز جنگ گرگ بود ، از هر محله گرگی درنده همی آوردند و مردم دو طرف سلاح پوشیده حاضر بودندی . گرگها به یکدیگر حمله همی دادند ، با دهان بسته یکدیگر را مالش همی دادند و به آغوش همی فشدند . از هر دو سو هیاهوی خواستی که گرگ ما خوب به بغل آمد ، آن دسته دیگر گرگ خود بستودی تا کار از سخن به رزم کشیدی ، گاه بودی صد تن کشته و مجروح شدی ... شاه عباس ، این کار زشت برداشت . شنودم که پیری صد ساله را گفتند ، گرگ فلان کوی فرزند جوان تو را شکم بدرید بمرد . گفت ، برگوی که گرگ ما خوب بیغله آمد یا آن گرگ ؟ گفتند گرگ کوی ما خوب به بغل آمد . گفت ، مردن پسر سهل باشد !

لوطی های تبریز : ... خنجری داغستانی که قمه گویند به کمر آویزند و کمر بند را سخت بندند و دو تکمه از آخر تکمه های قبا که به دست باشد ، بربندند و پا

افزاری که گیوه سپاهانی یا کفش یمنی باشد به پای کشند . اینان شاگردان بقال و علاف و خشکه بار فروشان باشند که سحر گاه بی ترمه باز و ذغال و روغن و قیر و هیزم روند . چون بدانجای رسند ، با یکدیگر در تملک بارها سخن به درشتی گویند و نهه بر کشند و او خواهد به همین کار نامود همود ، گویند فلان ، جوانی زبردست است ، نشانه آن باشد که موئی چند به بنا گوش گذارد و نوک کلاه تنده باشد ، پس کار او بالا گیرد ، دو سه تن بیکار و بیغار گرد آیند ، ناچار باید آنان را چرب و شیرین خوراند و به چلوپزخانه برد و به قهوه نشینند ، بیچاره است که دزدی کند و کالای مردم برباید . بسیار باشد که بازرگان زادگان را جوانی او پسند آید ، از مال پدر بدود دهد ، او نیز خود را رستم و اسفندیار شمارد . این طایفه را در این شهر نام و اعتباری است و از روزگار قدیم (نیز) بوده است .

در سال نهصد و هشتاد و یکم (هجری) به حکم طهماسب شاه (صفوی) اجلaf تبریز به سیاست گرفتار شدند . الواط تبریز که مدت‌ها با غماض شهریار بزرگ (ازم به قند کر است که نادر میرزا خود از شاهزادگان قاجار است و طبیعی است که طهماسب صفوی را «شهریار بزرگ» بنامد ، همچنانکه بسیاری از داوریهایش نیز از دیدگاه خاص طبقاتی خودش نشأت می‌گیرد .) به کار خود بودند ، در این سال بیداد بنیاد نهادند تا بدانجای که چند تن از ملازمان «الله قلی بیک استاچلو» بکشند ، او حکمران تبریز بود ، از شهر بگریخت . الواط مختار مطلق بودند و مردم را همه چیز از آنان بود . این طایفه نزدیک به چهار صد تن بودند به کویها و بزرگان ایشان اینان بودند :

پهلوان باری به کوی سنجاران (سنجران) - نشمی به ویجویه - شرف به درب سرد - شیخی کار به میار میار - آقا محمد به درب نوبت - پهلوان عوض به درب میدان - اصلاح به درب اعلی - میرزا ملکانی کو کچه در شتربان - علای خلجان به شش گلان .

اعیان و دستار بندان تبریز دو سال به درگاه دادخواه بودند ، پادشاه تغاضی .

داشت ، تا طشت از بام بیفتاد ، یوسف بیک استاجلو که مردی دلیر و با رأی بود به حکمرانی دارالسلطنه (تبریز) بیسامد . اجلاف سوگند خوردنده که دیگر گرد فضولی نگرددند . کدخدایان شهر کفالت کردنده ، پس از چهار ماه پهلوان یاری دو تن از ملازمان حاکم را بکشت ، او (حاکم) به پادشاه عرض کرد ، سه راب بیک فرزند خلیفة انصار با خیل خود به یاری مأمور شد ، هر دو برنشستند و به میدان صاحب آباد بیامدند . کد خدایان شهر بند کردنده ، الواط پنهان شدند ، کد خدایان تفحص و جدی و جهی بلیغ کردنده ، همه گرفتار شدند و به دار بیلویختند . نام آنان که به داو زدند اینان بودند :

کوکجه - نشمی - شرف - شیخی کار - حسن چکمه دوز - حاجی دهاز -
شاه علی چریک - میرزا دده اوغلی - شاه نظر قلعه - کور حسین سبزی فروش .
«نادر میرزا» در ادامه این مطالب می‌نویسد : بدانسال که من به تبریز آمدم ،
مشارالیه (سردسته) این قوم ، چپاللهیار بود ... با بیست و هفت تن به بازار آمد ،
علی علی گویان ، حاجی رجبعلی داروغه (را) که مردی دلیر و در کار خود انجا بود ،
به حجره کریم نیل فروش به خیره بکشت ، بدین بھانه که او گفته تبریزیان بی غیرت
باشند . در این واقعه ، محمد امین خیابانی ملک الشعرا ای تبریزیان (شاعر مردمی
تبریز) شعرها گفته ، مطلع یک چکمه این است :

گل سنه بیر عرض ایدم اول جعفر درداریدن

اول پلنگ بیشه غیرت حاجی الله یاردن

در این مجاهده از غازیان نامی ، تقی کوزه گر و داو داری جعفر و حسین

است . این همان حسین است که محمد امین به مدیح گوید :

من حسینون گورمیشم دعواستنی

هر دلیر او لسوون ، چالار حلواستنی

این شاعر (محمد امین) اکنون به تبریز نزد اینان معزز است ، دیوانی بزرگ

دارد . عجب این باشد که تا بدین روز یازده نوبت آن دیوان با خط زیبا چاپ

کرده‌اند، اکنون بلذکمیاب است. نظم این اشعار به مذاق تبریزیان، چون شعر فرخی و فردوسی و حصری باشد. چون شبهای زمستان به صحبت غشینند، این دیوان برخوانند (نادر میرزا تعجب می‌کند که دیوان محمد امین خیابانی – که حلول مدایع لوطنی‌ها، یا به قول خودش «اجلاف» تبریز است – یازده نوبت چاپ شده و باز هم نایاب است ... چرا؟

گفته‌یم که نادر میرزا از سلاطه شاهزادگان قاجاری است و صرف نظر از توصیف موقعیت جغرافیائی تبریز، هر جا که به مسائلی در بطن جامعه مردم برخورد می‌کند – یعنی چیزی که خود از آن فاصله دارد – به عبارت دیگر، وقتی مسئله برخورد منافع به میان می‌آید، باز همان «دیدگاه» خاص طبقه خودش «گل می‌کند». از یک طرف می‌گوید فلان لوطنی، فلان داروغه را – نقش داروغه‌ها را در دستگاه حکومت قاجار می‌دانیم و هنوز هم لفظ «داروغه شاگرد» به خاطر نفرتی که ریشه در تاریخ دارد، به هنوان فحش و اهانت تلقی می‌شود – برای اینکه گفته است تبریزیان بی‌غیرت باشند، علی‌علی گویان می‌کشد، و از طرف دیگر، از اینکه دیوان شاعری که در مدح این لوطنها است، بارها چاپ و نقل محافل شبانه مردم می‌شود و کمیاب می‌گردد، حیرت او را بر می‌انگیزد از طبی‌های تبریز، علیرغم قضاوتهای گوناگون و به مصدق: هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد، دو خصوصیت بارز و دو وجه مشترک داشتند: اولاً هیچیک از آنان، بر خاسته از طبقات اعیان و اشراف و چپاولگر جامعه نبودند، ثانیاً خود اغلب بر ضد همین طبقات قد علم می‌کردند و زیربار ظلم سلاطین رنگارنگ نمی‌رفتند. از این رو، عامة مردم که دل پرخونی از جور و اجحاف مأمورین حکومت داشتند، پایداری آنان را در مقابله با «استاچلوها» و حکام دیگر و داروغه‌های دست نشانده‌شان، قدر می‌نهادند).

آداب و رسوم دیگر تبریزیان:

چهارشنبه سوری (آخر چهارشنبه): به نوشته «صادق هدایت» جشن چهارشنبه سوری در آذربایجان از سایر جاهای ایران مفصل‌تر است. در تبریز، صبح روز

سه شنبه (یک روز قبل چهارشنبه سوری) جوانان، پیش از طلوع آفتاب به کوچه می‌روند و هفت بار از روی جوی آب می‌پرند و در همان حال می‌خواهند: آینا تکین بختیم آچیل چارشنبه آتیل ماتیل چارشنبه

مردم، همراه کودکان خود، عصر روز سه شنبه برای خرید به «چارشنبه بازاری» می‌روند و کوزه و آئینه خریداری می‌کنند و شیرینی و آجیل مخصوصی تهیه می‌بینند و لباس تازه می‌پوشند. بازارها را در آن شب چراگانی می‌کنند و بهزیورها می‌آرانند. در این روز، کودکان حتماً باید یک اسباب بازی تازه بخرند (در واقع، چهارشنبه سوری، بیشتر از بزرگان، جشن کودکان به حساب می‌آمد و از این رو مردم به طنز و ظرافت می‌گفتند: «چارشنبه او شاغی، بشی بیرشاهی!») و نیز مرسوم است که در شب چهارشنبه سوری کسانی که بیماری در خانه دارند، با لباس مبدل یا زیر چادر، به پشت در خانه همسایگان می‌روند و ظرفی مسی را با قاشق می‌زنند و صدا می‌دهند تا صاحب خانه، طعام یا پولی در کاسه آنان بریزد. می‌گویند که آن طعام یا خوراکی را که بدان پول خریده شود، اگر به مریض بخورانند، شفا خواهد یافت.

یکی از جهانگردان (ولین) در سفرنامه‌اش می‌گوید: مرسوم این بود که (در تبریز) آخرین چهارشنبه هرسال بچه‌های مدرسه بطور خنده‌آوری به دیدن مدیرشان بروند یکی از آنان به لباس شبخهای کرد در می‌آید، یعنی لباس درازی می‌پوشد و دستار بزرگی به سرمی گذارد و از پنهانه ریشی برای خود درست می‌کند. رفای دیگری نیز مثل کردها مسلح شده‌اند و همراه شیخ هستند (ولی بجای شمشیر چوب به دست گرفته‌اند). این گروه، پیش مدیر مدرسه می‌رود و می‌گوید: مدرسه باید جریمه‌ای پردازد. مدیر مدرسه نیز هدیه‌ای به کودکان می‌دهد و آنان با این پول شیرینی می‌خونند و می‌خورند.

نادر مهرزا می‌نویسد: چون شب چهارشنبه رسید که تا نوروز دیگری نباشد، تبریزیان عید گیرند. به روز سه شنبه جامه‌های نو ورنگین بپوشند. جماعت خشکبار

که میوه‌های خشک فروشنند، داکین زینت کنند، هر گونه میوه خشک که در ایران باشد به پیشگاه نهند و آن را سه گونه کنند: اعلی و وسط و دون و نرخی نهند تا یکمن پنجهزار دینار. تمامی مردم تبریز فریضه دانند که بدین شب چهارشنبه میوه خشک (چارشنبه یمیشی) خورند. هر که را نامزدی باشد، واجب باشد که بدین شب، خشکبار و لباس تازه فرستد.

آن روز به بازار تبریز جمعیتی بزرگ‌گردآیند، جوانان و اطفال و مردان و زنان، خشکبار و دیگر اسباب آتش افسانی خرند، کوزه‌های کوچک باشد (جن کوزه‌سی) نامند، به اجزای باروط انباشته، چون شب آید و پاسی بگذرد از هرسای فشنگ (نور افسانی کند...).

جشن چهارشنبه سوری که همچون جشن سده و جشن مهرگان، از جشن‌های باستانی ایران است، همانگونه که «هدایت» نیز اشاره می‌کند، در آذربایجان و بالاخص در تبریز با تفصیل و شکوه تمام برگزار می‌شد، آنچنان که کودکان، هفت‌ها پیش از فرار سیدن آن دوز، بی‌صبرانه در انتظارش بودند. تمام مردان و زنان کهنسال تبریزی خاطره‌ای شیرین از این روز دارند که با دیگر خاطرات تلخ و شیرین دوران کودکی‌شان درهم آمیخته و در دورنمائی مه‌آلود و دست نایافتنی، رنگ حسرت به خود گرفته است (آن روزها گذشت، آن لحظه‌های سبکبالی و هرواز... و آن شباهی شورانگیز به رویائی مبدل گشت... «حضرت جپبوری، شاعر هند»).

رثایب: چون پنجشنبه اول رجب رسد، لیله‌الر غایب باشد، بومیان (تبریز) تو حلوا پزند از عسل یا دوشاب، به گورستان برند و به خانه‌های دوستان فرستند. این حلوا نیز بنچار به خانه نامزد بباید فرستادن. در این شب بقالان دکانها زینت دهند، عسل و روغن و دوشاب خوارها به فروش رسد...

توولد کودک: در تبریز برای تولد کودک مجلس مهمانی ترقیب می‌دهند، اگر

نوزاد پسر باشد پلو می دهند و اگر دختر باشد ، خاگنه (قایقاناخ) .

هنگامی که در خانواده‌ای پسری به دنیا می آید ، بر حسب مرسوم ، پدر هرچه در برابر خود دارد به کسی می دهد که این مزده را برایش آورده است . گاهی دستار (کلاه ، عمامه ، غیره) را از سر پدر بر می دارند و می گویند : « خداوند به شما پسری عطا فرموده است . » پدر نیز بیدرنگ باید مژدگانی به آورنده این خبر خوش بدهد تا لباس و هرچه را که با خود دارد ، باز خرید کند .

همینکه نوزاد به دنیا آمد ، پدر (یا یکی از اعضاء خانواده) روی جلد قرآن تاریخ و دقیقه زایمان را ثبت می کند و این پیش بینی برای تعیین زایچه کودک است . معمولاً کودک این نسخه قرآن را در تمام عمر نگاه می دارد .

« تاورفیه » می نویسد : در تبریز در میدان بزرگ هنگام طلوع و غروب آفتاب نقاره می زنند . این نوازنده‌گان حق دارند که در هر خانه‌ای که پسری به دنیا آمده باشد حضور به مرسانند و سرگرم نواختن شوند . بعد از آن اهل خانه ناگزیرند که پولی به آنها بدهند . خیلی از زنها سعی می کنند که این نوازنده‌گان به خانه‌هایشان نیایند ، ولی این آب زیر کاهها با قابله قرار و مدار بسته‌اند و اینان هر وقت پسری به دنیا آمد ، آنان را خبر می کنند .

مسئله « چشم بد » و « چشم زخم » ، ریشه‌ای دیرینه در اعتقادات مردم دارد . حتی در « اوستا » نیز آمده است : « بچه نوزاد را باید از چشم زخم مردم ناپاک حفظ کرد . »

بعضی‌ها ممکن است بطور عمد و با یک نگاه چشم زخم بزنند . ولی کسان نیک و مهربان نیز ممکن است بی آنکه خود بدانند چشم زخم بزنند ، حتی خود مادر ممکن است بی آنکه بخواهد به بچه‌اش چشم زخم بزنند . در این قبيل موارد ، قبل از هر چیزی می گویند : « چشم بد کور شود » (بد نظرین گوزو کور اولسون) و آنگاه

اسپند دود می‌کنند و دور سرچه می‌گردانند و می‌گویند : بدنظرین گوزو... یا : اوژولیک سن هواسن ، یدی درده دواسن ...

عید نوروز : پیش از فرارسیدن سال نو باید همه چیز را تازه کرد ، لباس تازه دوخت و خانه را رفت و روب کامل کرد ، فرش و پرده را شست بی تکانید و باصطلاح «خانه تکانی» نمود . شب سال نو تشریفات مخصوصی دارد : واجب است که در آن شب سبزی پلو و ماهی و کوکو بخورند . چون چنین طعامها (شگون) دارد و برکت به دنبال می‌آورد .

در هنگام تحويل سال ، سفره‌ای گسترده می‌شود که در آن هفت ماده که با حرف «س» آغاز می‌شود قرار می‌دهند ، از قبیل : (سبب ، منجد ، سبل ، سبزی ، سیر ، سرکه و سمنو) و آن را «هفت سین» می‌خوانند . در کنار سفره ، آئینه و قرآنی نهاده شده است و در شبستان آب ، چند ماهی قرمز گذاشته‌اند و عقیده دارند که سر تحويل سال ، آن ماهیان بی حرکت بر جای خود خواهند ایستاد . بر سفره هفت سین شمع‌ها روشن می‌کنند و بعضی حبوبات و سبزه گندم یا خدن که درون بشقاب یا برپشت کوزه گلی رویانده‌اند نیز می‌چینند و معتقدند که این جمله ، مایه برکت و فزونی نعمت است .

در لحظه تحويل سال نو ، مؤمنین به تلات «سوره پس» یا دعای مخصوص عید سرگرم هستند و دیگران به هر کاری مشغول باشند ، به عقیده عموم تا پایان سال به همان کار مشغول خواهند بود ، بهمین جهت است که بعضی‌ها سکه طلا درست می‌گیرند و امیدوار هستند که آنقدر توانگر شوند که بتوانند همیشه «با پول بازی کنند .» پس از تحويل ، اولین شخصی که به خانه درآید ، بسته به این که به خوش قدمی یا بد قدمی هناخته شده باشد ، می‌منت یا نحوست به خانه می‌آورد .

آداب نوروز با مراسم روز نخست پایان نمی‌گیرد ، در طی دوازده روز

(تارو زمیزده بدر) خانواده‌ها بعدید و بازدید یکدیگر می‌پردازند. نخست کوچکتران نزد بزرگتران می‌روند و پول نقره یا طلا، یا هدایای دیگر بعنوان «عیدی» (با این املیق) می‌گیرند و بعداً بزرگتران «بازدید» پس می‌دهند (زنهای تبریز روزها و هفته‌ها پس از میزده بدر نیز به دید و بازدیدهای سال نو ادامه می‌دهند و جمله معروف «توت پیشه دوشونجان»، یعنی تاوقتی که میوه درخت توت بر زمین بربزد، اشاره‌ای به استمرار دید و بازدیدهای آنان است.)

تبریزیان از چندین روز به عید مانده، برای همدیگر تخم مرغهای رنگی و علائی می‌فرستند. این تخم مرغها پوشیده از زر است و با چهار تصویر یا مینیاتور ظریف آراسته است. می‌گویند ایرانیان در تمام ادوار تاریخ خود، در آغاز سال نو به یکدیگر تخم مرغ هدیه می‌داده‌اند، زیرا تخم مرغ نشان آغاز آفرینش و تکوین حیات موجودات است. تخم مرغها را به هر رنگی درمی‌آورند. تخم مرغهایی دارند که پوست آنها سفت‌تر از تخم مرغهای معمولی است و برای سفت کردن پوست آنها طریقه مخصوصی بلدند.

به دیگر هادات و رسوم و اعتقادات عامه تبریان مختصرآ اشاره می‌شود:

۱- حد معمول ایام عروسی هفت روز است. چنانکه در داستانهای محلی آمده است: «توی دوتیسلار، یئلی گون. یئلی گشجه، ائولر شمع چراغی، داغلار گون چراغی...» یعنی: «عروسی کردند، هفت روز و هفت شب جشن گرفتند، در خانه‌ها شمع روشن بود و در کوهها چراغ خورشید...»

۲- اگر در حین بارش باران آفتاب بدرخشد، علامت آنست که بچه‌گرگی به دنیا آمده است (قورت بالالیر).

۳- رنگین کمان (قوس قرخ) را «قاری ننهنین ایشی» یعنی: دوک پیرزن می‌نامیدند و عقیله داشتند که رنگین کمان، نشانه فراوانی خواربار است.

۴- می گفتند گیاه پونه (یارپوز) برای مار ناخوشایند است و بهمین سبب از این گیاه فراوان می کاشتند که مار نباید و همینطور است که پونه در جاهای مرتبط می روید و از آنجا این ضرب المثل شایع شده است: «ایلانین زمه‌سی یارپوزدان گندر، او دا گوزونون قاباغیندا بیتر!» که معادل فارسی اش چنین است: «مار از پونه بدش می آید، و همیشه جلو چشمش سبز می شود!».

۵- عقیده داشتند که اگر مردهای زندگانی ناپستندی در این جهان داشته باشد، گورچنان اورا می فشارد که تمام شیری که در کود کی از پستان مادرش مکیده است، از سوراخهای بینی اش سرازیر شود. این موضوع را در مقام نفرین (فارقیش) نیز به کار می برندند: «امدیگی سود بودنی نین باجالاریندان گلسين!» و نیز باور داشتند که اگر روی گور کسی آب بپاشند، روح مرده آرامش خواهد یافت.

۶- اگر تفاله بلندی در داخل استکان چائی شناور باشد، علامت آمدن مهمان است.

۷- اگر گوش بخارد، علامت بازگشت مسافر از سفر است.

۸- اگر کف دست بخارد، دلیل آمدن پول به «دست» خواهد بود (وقتی کسی از کسی دیگر پولی بخواهد، اصطلاحاً و به ظرفت می گوید: او جو نمون ایچینی قاشی، یعنی کف دستم را بخاران).

۹- اگر کفشهای کسی بطور تصادفی روی هم سوار می شد، می گفتند: «آنلاناجا خسان» یعنی سوار اسب خواهی شد - که تلویحاً اشاره‌ای بود به سفر احتمالی شخص مورد نظر یا بلندی شان و مقام او.

۱۰- در عقیده عامه، میوه‌ها اثر مهمی در معالجه امراض دارند: هنگام

تب و زکام، لیمو تجویز می شود، آلو و شاه توت را برای قطع صفرا می خورند، خوردن سیر برای دفع مalaria مفید شمرده می شود (البته این امر پایه علمی و تجربی می دارد).

کسی که شب چله زمستان میوه سردی ، مخصوصاً «عندهاته» بخورد ، تمام سال از آفت بیماری محفوظ حواهد ماند . از خوردن پنیر باید پرهیز کرد که آدم را کند ذهن می گردازد . خربزه آنقدر مقوی است که وقni کسی از آن می خورد ، باید در آئینه خود را نگاه کند تا ببیند چقدر چاق شده است .

۱۱ - در میهمانیها اگر مهمان ظرفی چینی یا بلوری را بشکند ، نباید دستگش ، چون «قضما و قدر» بوده است و شکستن آن دفع بلاحتی را که مقدر بود ، کرده است .

۱۲ - از بلورهای دیگر شان (مبتنی بر تعالیم دین مبین اسلام) این است که اگر کسی از دیگری غیبت کند ، مانند آن است که گوشت مرده دیگری را خورده و در جهنم ، آتش بر زبانش خواهد افتاد (متاسفانه رسم غیبت کردن از سایرین ، هنوز هم کمابیش معمول است .)

ظرفا و بذله گویان تبریز : مزاح گوئی و طنز و شوخ طبیعی در تبریز ، سابقه و ریشه‌ای عمیق در فرهنگ عامه دارد و گاه آنچنان در این قلمرو پیش رفته‌اند که مکانی نیز اختصاری و انحصاری برای این منظور و گفت و شنود آخرین و تازه‌ترین مزاحها و لطیفه‌ها و شوخی‌ها ترتیب داده‌اند (در این اواخر ، سال‌هاست که در این زمینه قهوه خانه‌ای در سرای دو دریهای تبریز - ایکی قاپولیلار - دایر می‌باشد .) « قادر میرزا » می‌نویسد : جمعی که به مخمس گویان اشتهر داشتند ، یعنی شاعران و مخمس و بدیهه گویان بودند ، به فصل بهار گرد آمدندی با دوف (دف‌ها) و جهانی تماشائی اینجا آمدندی ، پس بدیهه گویان دو دسته شدندی ، هر دسته صفحی با دفافان خود از بکسوی بیتی حمامه یا هجتا (هجو) یکی از بدیهیان بخوانندی ، بیکبار بانک دف و هیاهوی به آسمان رفتی ، از آنسوی آن دیگر به جواب آن ، شعری گفتی ، دفافان بیکبار به آهنگ دف آن بخوانندی و خروش

مردم تماشائی (بود) و بانگها گوش فلک کر کردی ...

شنیدم دو بدیهی (گوی) بودند نامدار و بهترین با حشمتی بزرگ، دروزی
به شب خازان به کشتی گرد آمدند. چون مردم از هر طرف فصحاً و بلغاً و ظرفقاً آزمی
گرفتند و مستمعان از دوسوی منتظر بودند که بدیهی (گوی) لین حماسه زیبا براند
به ترکی زبان :

من ایندی آبریز اولمیشم منی بالارسان قرداشم
شور رستاخیز برخاست، دلفان بانگ دف به چرخ رسانیدند و برغلبه خود
به قرن فصیح متین بودند. چون این سویان ساکت شدند، رئیس و بدیهی (گوی)
آن قوم دیگر پلوقار و تمکین شایسته بسرود :

من ایندی آبریز اولمسان سیچم دولارسان قرداشم
که به یکبار بانگ آفرین و شادباشی دشت را سراسر بگرفت، دلفان به زدن وهاي
کوفتن غلغله به آسمان افکندند.

این بدیهی (گوی) را با حشمتی بزرگ به سرای خود آوردند.

روزگاری این دو بدیهی نقل مجلس ظرفای تبریز بود.

این نمونه (ای) باشد از ظرافت و عیش آنان ...

از ظرفای ویژله گویان متأخر تبریز، شادروانان: «عسگر قلیفتی»، «عسگر آنتی»،
«ساری قلی خان» و «مستجاب الدعوة» می باشند. با اینکه سالها از زندگی و مرگ
اینان سپری شده (بجز مرحوم مستجاب الدعوة که بیش از چند سال از وفاتش
نمی گذرد)، هنوز هم لطایف شیرین اینان، یا شوخیها و «جوکهایی که بدانان
نسبت داده اند، نقل اکثر مجالس تبریز است و محفلی نیست که نام یکی از اینان
بر زبان رانده شود و بی اختیار خنده بر لبها ننشیند. به عنوان نمونه، دو روایت
از لطایف اینان را که خود در آن نقش داشته اند، می آوریم :

عترقلیفتی : دوستی داشتم که ساکن لاله (قریه‌ای در جنوب غرب تبریز) بود. چون مدت‌ها بود که بیکار بودم و وضع گذرانم لنگ بود ، به او گفتم ، فلانی ، کلری ، چیزی سراغ نداری که مشغول شوم؟ گفت ، چرا ، فلان روز به لاله بیا تا سرمایه‌ای به تو بدهم . خوشحال شدم و پیش خود گفتم که خدا را شکر ، بالاخره با سرمایه‌ای که دوستم خواهد داد ، می‌توانم دستم را به کاری بندکنم . روز موعود به لاله رفتم ، دوستم با دیدن من یک گونی خالی برداشت و مرا با احترامات فراوان به صحراء برد . آنجا جالیز بادمجان (در تبریز قره بادمجان می‌گویند) را نشانم داد و گفت ، بچین ! مشغول چیدن بادمجان شدم. وقتی گونی پر شد ، بلندش کرد ، روی کولم گذاشت و گفت : بگیر ، اینهم سرمایه تو ، بپر شهر بنروش . عرق ریزان دهن هن کنان گونی پر بادمجان را تا شهر کشیدم ، اما در شهر ، دیگر نفسهم بندآمد و گونی را گذاشت زمین و در اوین کوچه داد زدم : «آی قره بادمجان ...» چون خطری از خریدار نشد ، به عابری دو سه «قرآن» دادم تا دوباره گونی را روی کولم بلند کند ، و این کار تا عصر مرتب تکرار می‌شد : هر بار یکی دو قران می‌داد گونی را روی کولم می‌گذاشتند ، بی‌آنکه هنوز یک قران داشت کرده باشم ! طرفهای عصر که دیگر طاقتم طاق شده و نفسی برایم باقی نمانده بود ، و از سرنا پا خیس عرق شده بودم ، گونی را گذاشت زمین و برای آخرین بار ، محکم داد زدم : «آی قره بادمجان ...» زنی لای در حیاط را باز کرد و گفت : بیارش اینجا . خوشحال شدم که بالاخره طرفهای عصر یک مشتری پیدا شد و توانستم از «سرمایه‌ام» داشت کنم . گونی را با خود به آنجا کشاندم .

زن گفت : توی گونی چیه ؟

گفتم : بادمجان .

گفت : پخته است یا نپخته ؟

گفتم : نپخته .

به پیراهن خیس عرقم اشاره کرد و گفت : پس چرا رو غشن روی کولت
ریخته است ؟

تا این را شنیدم ، گونی را همانجا توی کوچه گذاشتم و در رفتم و از خیر
«سرمایه داری» گذشتم ...

عسگر آنی : در بازار کفashان در ارتفاع چندین پله از سطح بازار قهوه خانه ای
بازار کرده و پشت «دخل» نشسته بودم . اولین روز بود و من در حالیکه مرتب
به سماور قندانها و استکان و نعلبکی ها رسیدگی کرده بودم ، بی صبرانه در انتظار
ورود اولین مشتری بودم که برایش چائی بریزم و به این ترتیب قهوه خانه ام داشت
بکند . یک ساعت گذشت ، دو ساعت گذشت ، ظهر شد ، عصر هم رسید ، اما از
مشتری خبری نشد . . . بخشکی شانس !

بالاخره کمی به غروب مانده بود که صدای پائی در پله ها پیچید : صدای پا
سنگین بود و روی پله ها کشیده می شد ، معلوم بود که صاحب پاها خسته بود و
به سختی خود را بالا می کشید و حتماً به محض ورود به قهوه خانه ، ده پانزده تا
چائی پشت سر هم می خواست تارفع خستگی و عطش بکند ... در این خیالات
خوش بودم که یک دفعه دیدم حمالی که بار سنگینی روی کول داشت ، در قهوه خانه
را باز کرد و با صدای نتر اشیده اش پرسید : عموجان ، راه «میدان» از کدام
طرف است ؟

از کوره در رفتم و گفتم : پدر سوخته ! این را می خواستی از همان پائین
بپرسی ، اینهمه پله را بالا آمدی که از من نشانی «میدان» را بپرسی ؟ ! تف به این
شانس . . .

ادبهات و حماسه های عامیانه و مردمی : بایاتیها (بایاتیلار) : هنوان بایانی ،
به احتمال زیاد از نام «بیات» یا «بایات» گرفته شده است . بایاتها از جمله قبایل
متعددی بودند که در دورانهای کوچ و اتراف به آذربایجان آمده و در آنجا ساکن
شده اند و بعدها در ترکیب این دیوار مستهلک گشته اند .

نغمات نغز و دلکش بایاتی‌ها که از زندگی و عواطف و رازها و نیازهای مردم ساده و پاکدل مایه‌می‌گیرند و در قالب الفاظی روان و بی‌تكلف جاری می‌شوند، از چنان لطف و خلوص و صفا و صراحتی برخوزدارند که بخصوص وقتی با آهنگ و بیژه خود و با نوائی‌گیرا خوانده شوند، بی اختیار سر شگ است بر چهره احساس می‌افشانند. نمونه‌هایی از این بایاتیها را می‌آوریم :

با هاسیز داشدی دنیا
چوروک آغاشدی دنیا
کیمه دیسم در دیمی ،
بو تون قان - یاش دی دنیا.

* * *

آغلارام آغلار کیمی
در دیم وار داغلار کیمی
خرزان او لدوخ تؤ کولدوخ
وئرانا با غلار کیمی .

* * *

بستاندا تاغیم آغلار
غمدن ، یار پاغیم آغلار
ساغام ، توزوم آغلارام
ئولسیم ، تور پاغیم آغلار.

* * *

طوفان قوپار ، بیتل آغلار
چایلار داشاو، میتل آغلار
غربیلیسکده توله تین ،
یاسین تو تار ، ائل آغلار.

* * *

گؤيده گئيرچىن آغلار
بىوادا لاجىن آغلار
سن يادىما دوشىنده ،
باشىمدا ساچىم آغلار.

* * *

منىم آنام ، ئوز آنام
ايکى دولو گۈز آنام
ياد گلر ، يالان آغلار ،
قوى آغلاسىن ئوز آنام ...

* * *

چند نمونه از «لالانى‌ها» (لايلاي لار) كه مادران به هنگام خوابانىدين كودك
بر بالىنىش مى خواندىند :

لاي لاي دئديم ياتينجا
گۈزلەرم آى ياتينجا
زارا آمانا گىلديم ،
سن حاصله چاتينجا .

* * *

لاي لاي دئديم اوجادان
سېسىم چىخمىرى باجادان
آللاه سنى ساخلاسىن
چىچىكدىن ، قىزىلجادان .

* * *

قاپىمىزدا وار چنار
يارپاغى دينار - دينار

منیم بیرتک بالامی
ساخلاسین پروردگار

* * *

منیم گول بوتام اوغول
عطرینه باتام اوغول
بیر آرزم وار اور کده ،
توبونی توتام اوغول .

* * *

لای لای ، آبالام ، لای لای
آلینماز قالام^۱ لای لای
سته کج باخانلاری ،
ياندیرسین نالام ، لای لای .

* * *

بالامی تانیرام من
هر سوزون قانیرام من
یو خودا آه چکنده ،
اود توتوب یانیرام من .

* * *

DAGLAR GOL CIBCHIK OLSUN
YARPAĞI LÇHK OLSUN
BIRBALA KÖRSÜDİN Kİ
BALAMAN KÖYİCİK OLSUN.

* * *

آی دوغدی یانا دؤندی
اولدوزلار سانا دؤندی
بالا دردی چکمکدن ،
اورهیم قانا دؤندی .

* * *

بک نمونه از «متلهای» (قوشمالالار) که در تبریز گفته می شد :

اليمى پىچاق كسىبدى
دسته پىچاق كسىبدى
ياساغ گتيرين يساغلىاخ
دسمال گتيرين باغلىاخ
دسمال قالىب آعامدا
آقام مككه يولوندا
مككه يولو بوز باغلار
دئورهسى يارپيز باغلار
او يارپيزدان درئيديم
گردىنيمه دوزئيديم
آقادادىمین توپوندا
دورايديم اوينا يايديم .

* * *

در میان ادبیات عامه و حماسی مردم آذربایجان و تبریز، حماسه «کوراوغلى» و «فاجاق نبی»، که علیه مظالم دولت عثمانی و حکومت صفوی وجود و ستم عمال دولت تزاری و روشهای وحشیانه سیستم «خانخانی» مبارزات جانانه‌ای کرده‌اند، جای بخصوصی دارند و بیش از همه مشهورند . برای شناخت زمان کوراوغلى و علل قیام او ، ابتدا سندی از «آراکل» مورخ تبریزی در سالهای گرسنگی (۱۶۰۶-۱۶۱۰ میلادی) می‌آوریم .

آراکل می‌نویسد: «دهقانان از وحشت جنگهای ترکیه (عثمانی) و دولت صفوی و اغتشاشات درونی کشور هراسان گشته، دهات خود را ترک کرده و راهی کوهستانها شدند. به این جهت دیگر اصلاً تغییر کشته نشد، محصولی به بار نیامد و قحطی و کم آبی شروع شد. بعد از اینکه تمام حیوانات اهلی کشته و همه خوراکیها خورده شدند، مردم، سگها و گربه‌ها و هرچه را که به دست می‌آوردند می‌خورند. آنها از شدت گرسنگی به تغذیه از اجساد مردگان نیز مجبور می‌شدند».

ستم فتووالی و اعمال خودسرانه دولتی، توده‌های مردم را رنج می‌داد.

در سال ۱۵۷۱ میلادی، صنعتگران تبریز و قهیستان شهری علیه استثمار فتووالی شورش عظیمی را آغاز کردند. مأموران شاه، هراسان از شهر فرار می‌کردند. شورشیان به خانه‌های اعیان و اشراف هجوم بردن. شهر تبریز نزدیک به دو سال در دست شورشیان بود. ولی در سال ۱۵۷۳ لشکر عظیم طهماسب اول (صفوی) این نهضت را سر کوب کرد. بیش از صد و شصت تن از دهبراد، مشهور این شورش در میدان شهر اعدام شدند.

در اوایل قرن هفده، چنگ میان دولت صفوی و عثمانی مجدداً آغاز شد. میدان اصلی عملیات، هچنان آذربایجان بود. شاه عباس اهالی ولایات ساحل رود ارس و سرحدات ترکیه را به زور به اصفهان کوچ داد. بر مبنای اطلاعات به دست آمده می‌توان گفت که از این ولایات حدود ۳۵۰ هزار نفر، از جمله تمامی اهالی جلفا کوچ داده شده‌اند. شاه عباس شهر گنجه را زیر توبه‌ای آتش خود گرفته، آن را به چنگ آورد و بلا فاصله ویران کرد. در پیرون راندن اشغالگران ترک (عثمانی) طبقات مختلف شهر شرکت فعالانه داشتند.

در سال ۱۶۰۱ «قوبا» علیه ترکها طغیان کرد. مردم تبریز و شیروان نیز قیام را آغاز کردند. اهالی باکو نیز به شورشیان پیوستند. عده‌ای از ترکها که در این محل می‌زیستند، به قتل رسیدند و بقیه اسیر شدند. در این زمان، خود ترکیه را نیز اغتشاشاتی فراگرفته بود. این نهضتها بنام عصیانهای «جلالی» در آذربایجان

و آناتولی اشتهر یافته بودند . اکثریت مردم به سبب ظلم و اجحافی که از حکام و اربابان دیده بودند ، از این عصیانها حمایت می کردند ، دهقانان آذربایجان و ارمنستان نیز به مبارزه پیوستند .

رهبری یکی از این گروههای شورشی را ، قهرمان مردم آذربایجان ، «کور او غلی» بر عهده داشت که دربرابر اشغالگران عثمانی دلاورانه مبارزه می کردند . نام اصلی کور او غلی «روشن» بود . یک فتووال عثمانی چشمان پدر او را ، که دهقان ساده‌ای بود ، درآورد . از این پس «روشن» لقب کور او غلی یافت .

نیروهای شورشی کور او غلی بر ظالمان عثمانی و فتووالهای صاحب زمین ضربات سنگینی وارد ساختند . در فوacial کوتاهی تاسالهای سی ام قرن هفده میلادی ، در نتیجه جنگها و پایداریهای پی درپی ، اشغالگران ترک از آذربایجان رانده شدند . نفرت مردم آذربایجان نسبت به اشغالگران بیخانه و تلاشی که آنها برای پایان دادن به این وضع می کردند ، ایندههای مبارزات رهائی بخش ، در فرهنگ عامه ، در ترانه‌ای شورانگیز آذربایجانی و در داستانهای حمامی ، به شکل درخشانی انعکاس یافت .

داستان کور او غلی یکی از مشهورترین آثار آفرینش فرهنگ عامه است ، در ایات زیر ، نفرت آشتنی ناپذیر او علیه ستمگران عثمانی احساس می شود :

کور او غلی ایچنده دشمنین قانینی
مرد میداندا نعره سیندن تانینی
قیرین وزیرینی ، توتون خانینی
لش لشین اوستونه قالانماق گرک ...

ترجمه :

کور او غلی تشنۀ خون دشمن است
در میدان رزم ، مرد از نعره اش شناخته می شود
خوانین را بگیرید ، وزیران را بکشید
باید که از نعش دشمن (اشغالگران عثمانی) پشته‌ها سازیم ...

قاجاق نبی : در فاصله سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ میلادی مبارزات مردم استمدیده آذربایجان علیه ظلم وجود دستگاه حکومت تزاری و اربابان بزرگ به اوج خود رسیده بود. دهقانان از پرداخت سهم مالکان و اجرای تکالیف بیگاری امتناع می کردند، اراضی فتوالها را در اختیار گرفته و عمال دولت تزار را به هلاکت می رساندند. گروههای کوچک و مبارز دهقانان بیشتر اوقات به اربابان فتووال هجوم برده، املاکشان را تصاحب و بین تهی دستان تقسیم می کردند. این گروهها در نزد مردم به «قاجاقلار» (فراریان - یاغیان) مشهور بودند.

در سالهای ۱۸۹۰ که قیام یاغیان قدرت فراوانی یافته بود، یکی از گروههای مبارز یاغی را، دهقانی بهنام «نبی» رهبری می کرد. «نبی» در ولایت «الیزابت پل» در دهی بهنام «آشاقی مولی» بدنیا آمد. پدرش دهقان تهی دستی بود که یک خانواده هفت نفری را سرپرستی می کرد. اربابها دهقانان را به شدت استثمار کرده و آنها را از هستی ساقط کرده بودند.

هنگامی که شانزده ساله بود، ارباب، پدرش را زیر کنک گرفت. «نبی» به ارباب حمله کرد و با شکایت ارباب، پلیس «نبی» را دستگیر نمود. حکومت تزاری او را به اردوی کار اجباری با اعمال شاقه محکوم کرد. نبی از اردوگاه فرار کرده، گروه دهقانی مسلحی تشکیل داد و علیه ستم فتوالها و حکومت تزاری مبارزه را رهبری کرد، دیری نگذشت که او در میان مردم بهنام «قاجاق نبی» مشهور شد. طی سالیان دراز «نبی» به ستمگران تزاری ضربات سنگینی وارد ساخت. نیروهای دولتی با دشواری فراوان توانستند گروههای یاغی را که رهبریشان به عهده «نبی» بود، سر کوب کنند.

«نبی» در نتیجه خیانت به قتل رسید. خبر مرگ وی سبب خشم دهقانانی شد که مدت زمان درازی قهرمان دلیر خود را فراموش نکرده بودند. بهنام «قاجاق نبی» ترانه های بی شماری ساخته شد که به افسانه ها پیوسته است:

«بوزآت» سنی سرطولهده با غلام
 اینان سنی محمل این چول لارام
 ایدر منی بو داعوادان قورتارسان ،
 قیزیلدان گوموشدن سنی نال لارام ...

ترجمه :

ای اسب خاکستری ، تو را بر سر طویله می بندم
 باور کن ، جل ات را از محمل می سازم
 اگر مرا از این نبرد برهانی ،
 از طلا و نقره ، نعلت می کنم ...

پایان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	- تصویر آذربایجان در آئینه تاریخ - داوریهای موافقون
۱۹	- تبریز در تاریخ
۵۱	- وصف تبریز از زبان جهانگردان
۹۹	- وضع جغرافیائی تبریز در سالهای انقلاب مشروطیت
۱۰۹	- آداب و رسوم و فرهنگ عامه (فوکلور) مردم تبریز - آداب ضیافت و میهمانی - عادات و آداب زندگانی تبریزان - لوطی‌های تبریز - چهارشنبه سوری - نولد کودک - عید نوروز - ایام عروسی - رسما و باورهای عامه - ظرف و بذرگویان تبریز - دو نمونه از نطاپ - ادبیات و حماسه‌های عامیانه و مردمی

منابع

عنوان	مؤلف	مترجم
البلدان - احمد بن ابی یعقوب		
معجم البلدان - یاقوت حموی		
المساکن و الممالک - ابن خرداده		
آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن (جلد نخست) - سید اسماعیل وکیلی		
تذکرة جغرافیای تاریخی ایران - د. بارتولد ، ترجمه حمزه سردار ور		
تجارب الامم - ابن مسکویه		
آذربایجان و نهضت ادبی - دکتر جمال الدین نقیه		
تاریخ و جغرافی (دارالسلطنه) تبریز - نادر میرزا		
نزهة القلوب - حمد الله مستوفی قزوینی		
حدود العالم من المشرق الى المغرب -		
تاریخ تبریز - د. مینورسکی		
تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم - اکرم بهرامی		
تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری - دکتر محمد جواد مشکوک		
چهل مقاله - حاج حسین نجفیانی		
تاریخ آذربایجان - ا. آ. افشار		
لغت نامه دهخدا		
فرهنگ جهانگیری - انجو شیرازی		
سیاحت‌نامه اویلاء چلبی		
سیاحت‌نامه شاردن - محمد عباسی		
سفر نامه کارری - دکتر عباس نجفیانی و عبدالعلی کارتک		

عنوان	مؤلف	مترجم
سفر نامه اوژن فلاوند به ایران - حسین نور صادقی		
مسافرت به ارمستان و ایران - پ. آم. زوبر - محمود مصاحب		
سفر نامه دروویل - جواد معینی		
سفر نامه جکسن - منوچهر امیری و فریدون بلده‌ای		
سفر نامه فرد ریچاردز - مهین دخت صبا		
سفر نامه کلاوینخو - مسعود رجب نیا		
بایانیلار - محمد علی فرزانه		
ایرانشهر - نشر گمیسیون ملی یونسکو		
معتقدات و آداب ایرانی - هانری ماسه ، ترجمه مهدی روشن ضمیر		

کتابهایی که در زمینه تاریخ منتشر کرده‌اند

سربداران

محمد رضا حسن بیگی

تعلیلی از مبارزات سربداران خراسان بر علیه سلطه مغولان
به رهبری شیخ حسن جوری و سرانجام ...

عقاب نسقید

پژوهشی در زندگی حسن صباح و فرقه اسماعیلیه
منصور خانلو

بیانی تازه و روایتی نو از تشکیلات فرقه اسماعیلیه
و مبارزات آشتبانی ناپذیر فدائیان اسماعیلی به رهبر
حسن صباح و سرنگذشت این مبارزان در قلعه الموت

جمیله بوپاشا و انقلاب الجزایر

زیدالصباح

این کتاب مبارزات به حق مردم مسلمان الجزایر تحت
سازماندهی جبهه آزادیبخش الجزایر را به تصویر
می‌کشد و سیمای راستین شیر زن الجزایری

«جمیله بوپاشا» را برای همیشه

در سینه تاریخ جاودانه می‌سازد

هر کنز غمیبی تبریز

در انقلاب مشروطیت ایران

صادر سرداری نیا

نویسنده کتاب با تأکید بر منابع موثق تاریخی
ماهیت تشکیلات انجمن سری تبریز در انقلاب مشروطیت
ایران را در این کتاب تاریخی برای نخستین بار با ارائه
اسناد و تصاویر منتشر نشده‌ای تصویر می‌کند. مطالعه
این کتاب برای کلیه دوستداران کتابهای تاریخی و
سیاسی توصیه می‌شود.
این کتاب با قطع رقعی به قیمت ۵۵۵ ریال اخیراً
از طرف نشر تلاش منتشر شده است.

